

# کمون پارٹس

کارل مارکس



**ڪمون پارس**

# فهرست

مقدمه انگلس .....	
اولین مانیفست شورای کل بین الملل	
در باره جنگ فرانسه و پروس .....	
دومین مانیفست شورای کل بین الملل	
در باره جنگ فرانسه و پروس .....	۳۶
جنگ داخلی در فرانسه .....	۲۱
قسمت - ۱ - .....	۲۲
قسمت - ۲ - .....	۲۸
قسمت - ۳ - .....	۳۳
قسمت - ۴ - .....	۴۲
اسامی اعضا شورای کل و دبیران ارتباطی	
بین الملل که متن "جنگ داخلی" و "اعضا"	
کرده اند .....	۴۹
فهرست اسامی که در متن آمده است .....	۵۰
پایان .....	۵۶

بک توضیح لازم

زیر نویس های مقدمه انگلس، جمعاً در انتهای آن آمده است. در بقیه کتاب، زیر نویس هر صفحه در خود آن صفحه ذکر شده است.

# مقدمه و توضیح ترجمه فارسی

"جنگ داخلی" یکی از مهم‌ترین مسائل کلاسیک مارکسیسم است. مارکس بنیان‌گذار مکتب سوسیالیسم علمی، کمون پاریس، نخستین حکومت کارگری دنیا را تحلیل می‌کند. کمون به عنوان اولین تجربه جهانی دیکتاتوری پرولتاریا برای جنبش کارگری، درس‌هایی بس‌گرانها به همراه داشت که مارکس در این اثر آنها را بررسی می‌کند، و انگلس در مقدمه "جالبش" که همین جا می‌خوانید - این درس‌ها را استادانه و فهرست‌وار جمع‌بندی کرده است. هرمنای همین "جنگ داخلی" است که بعدها لنین، در اثر معروف خود "دولت و انقلاب" مسأله دولت و تئوری دیکتاتوری پرولتاریا را مورد بررسی قرار داد و دانش آن را چنان‌که می‌دانیم بسط داد و محتوی آن را دقیق‌تر کرد.

"جنگ داخلی" نمونه‌ای از تحلیل طبقاتی است از حوادث تاریخی. مارکس با چاقوی جراحی خود، کالبد تاریخ را می‌شکافد و روابط پیچیده بین رویداد های تاریخی را که در سطح ظاهر می‌نمودند و ریشه‌های صیق طبقاتی این رویداد ها را که در ظاهر دیده نمی‌شوند، تشریح می‌کند و به طور عریان نشان می‌دهد. ولی اهمیت "جنگ داخلی" تنها در نحوه تحلیل تاریخی آن نیست. خود وقایع و حوادث آن زمان نیز دارای اهمیت بسیاریند. لیکن برای آن‌که مفهوم این وقایع برای خواننده کاملاً روشن شود، باید دو اثر دیگر مارکس به نام "جنگ های طبقاتی در فرانسه" و به خصوص "هجدهم برور لویی بناپارت" را نیز مطالعه کند. این سه اثر در مجموع بررسی یک دوره تقریباً سی ساله تاریخ فرانسه است که کمون پاریس نقطه اوج آن می‌باشد.

\*\*\*

■

این ترجمه از روی متن فرانسه به اسم "La guerre Civile en France 1871" از انتشارات ادیسون سوسیال (Editions Sociales) چاپ پاریس ۱۹۴۶ به هل آمده است که خود از مطمئن‌ترین متون موجود است. در خود متن فرانسه حاشیه‌ها و زیرنویس‌هایی وجود داشت که به فهم مطلب کمک می‌کرد؛ ما این حواشی و زیرنویس‌ها را - جز در یکی دو مورد - در ترجمه فارسی آوردیم و در مواردی چند توضیحاتی نیز از خود به صورت زیرنویس اضافه کردیم که به نظرمان می‌رسید برای خواننده ایرانی ممکن است روشن‌کننده باشد.

هم‌چنین در آخر متن فرانسه فهرستی از نام‌هایی که در متن آمده است وجود داشت که ما آن را نیز به فارسی برگرداندیم. خوانندگان به این ترتیب می‌توانند، هر بار که به نامی نا آشنا برخوردند، به فهرست اسامی آخر ترجمه مراجعه کنند و چند کلمه توضیح بگیرند.

تأسف‌ما از این است که در جزوه فرانسه، مقداری از مکاتبات مارکس - به خصوص نامه‌هایش به کوگلمان (Kugelmann) در باره کمون - به ضمیمه آمده است که ما به مناسبت مشکلاتی نتوانستیم ترجمه آنها را در اینجا بیاوریم. امید است که در فرصت دیگری این نقص جبران شود.

دعوت برای تجدید چاپ پیام شورای گل بین الملل درباره " جنگ داخلی فرانسه " و نوشتن مقدمه - ای بر آن، بطور غیر منتظره به من رسید . از این رو جز این نمی توانم که اساسی ترین نکات را به اختصار تذکر دهم. اثر نامبرده در بالا را - که فصل تراست - من به دنبال دو مانیفست شورای گل راجع به جنگ فرانسه و آلمان که کوتاه ترند میآورم . اولاً به این دلیل که در " جنگ داخلی " به مانیفست دوم اشاره می شود و خود مانیفست دوم هم بدون مانیفست اول، بطور کامل قابل فهم نیست . ثانیاً چون این دو مانیفست که آنها نیز از جانب مارکس نگاشته شده اند، چون " جنگ داخلی "، نمونه هایی گویایند از استعداد معجزه آسای مولف - که در وهله اول در " هیچ دیدیم پرویز لوتی بناپارت " نشان داده شد - در درک روشن خصلت و دامنه و هواقب اجباری حوادث بزرگ تاریخی، هنگامیکه این حوادث هنوز در مقابل چشم ما جریان دارد و یا به زحمت پایان یافته است .

و بالاخره به دلیل این که ما حتی امروز در آلمان ، از هواقب این حوادث که مارکس پیش بینی کرده بود ، باید رنج ببریم .

آیا آنچه در مانیفست اول گفته شده ، تحقق نیافت ، که : اگر جنگ داخلی آلمان علیه لوتی بناپارت به جنگ اشغالگرانه علیه خلق فرانسه مبدل شود ، تمام بدبختی هایی که بعد از به اصطلاح جنگ استقلال طلبانه بر سر آلمان آمد ، دوباره با شدتی بیشتر از سر گرفته می شود ؟ ( ۱ ) آیا بیست سال دیگر تسلط بیستارک را تحمل نکردیم ؟ آیا بجای تعقیب عوام فریبان ( ۲ ) قانون "استثنا" و شکار سوسیالیست ها را با همان خود سری پلیسی و مینا با همان نحوه تفسیر قانون ، که موی بر اندام راست می کند ، به ما اوزانی نشد ؟ .

آیا دقیقاً این پیش بینی تحقق نیافت که انضمام آلتزاس و لنین " فرانسه را به آفوش روسیه خواهد انداخت " و پس از این انضمام ، با آلمان به نوکر رسمی روسیه مبدل خواهد شد و یا مجبور خواهد گردید که پس از کمی نفس تازه کردن ، خود را برای یک جنگ جدید و به خصوص " یک جنگ نژادی علیه نژادهای موظف لاتین و اسلاو " مسلح کند ؟ آیا منضم کردن ایالات فرانسه این کشور را در آفوش روسیه نیانداخت ؟ آیا برای جلب نهایت تزار ، بیستارک بهبود یافته به مدت بیست سال خود فروشی نکرد ؟ آیا بیستارک با خوش خدمتی های خود به فعلاً کشیده - نشد ؟ خوش خدمتی هایی به مراتب بیست تر از آنچه پروس کوچک - پیش از آنکه " اولین قدرت اروپا " شود -

طاعت داشت نثار قدم روسیه مقدس کند ؟ و آیا بالای سر ما بطور روزمره ، شمشیر دوگلس جنگ را نثار بختناست ، جنگی که در اولین روز شرویش ، تمام پیمان های ائتلافی شاهزادگان چون پوئال از هم می پاشند ، جنگی که جز نا - معلومی مطلق نتیجه اش هیچ چیز معلومی ندارد . جنگی نژادی که تمام اروپا را در معرض تخریب پانزده یا بیست میلیون سپاهی قرار می دهد ، جنگی که اگر هنوز شعله ور نگردیده فقط به این طاعت است که قوی ترین دولت نظامی بزرگ ، در مقابل غیر قابل پیش بینی بودن نتیجه نهائی آن به ترس افتاده است ؟ .

پس به طریق اولی وظیفه ماست که این اسناد درخشان نیمه فراموش شده را که حاکی از روشن بینی سیاست کارگری بین المللی در ۱۸۷۰ است ، دوباره در اختیار کارگران آلمانی قرار دهیم .

آنچه در مورد دو مانیفست صحیح است ، درباره " جنگ داخلی " نیز صادق است . روز ۲۸ ماه مآخزین رزمندگان کمون در برابر فروزی لشکر دشمن ، در سرانسیی های بلویل ( Belleville ) از پا درآمدند . تنها در روز بعد ، روز سی ام به مارکس در مقابل شورای گل ، نوشته اش را می خواند ، که در آن معنای تاریخی کمون پاریس را با خطوطی کوتاه و قوی رسم کرده بود ؛ اما آنقدر نافذ و قبل از همه چیز ، آنقدر حقیقی ، که در مجموعه ادبیات فراوانی که در این باره نوشته شد ، هرگز نالی پیدا نکرد .

به برکت رشد اقتصادی و سیاسی فرانسه پس از سال ۱۷۸۹ ، پاریس از پنجاه سال پیش به اینطرف ، در موقعیتی قرار داشت که هیچ انقلابی نمی توانست در آن روی دهد ، جز آنکه دارای خصلت پرولتاریائی باشد ؟

به طوری که پهلوتاریا که با خون خود بهای پیروزی این برادران را با خواست های ویژه خود ظاهر می شد . این خواست ها، برحسب درجه رشد فکری کارگران پارسی کم و بیش مبهم و حتی درهم بودند؛ ولی در جهت حذف تضاد طبقاتی بین سرمایه داران و کارگران قرار داشتند چطور می باید به آنجا رسید ؟ در واقع کسی درست نمی دانست . اما خود این خواست ، با تمام عدم قاطعیت و شک ، برای نظم موجود ، خطرناک بود . کارگرانی که این خواست ها را داشتند هنوز مسلح بودند؛ بنا براین برای بورژواهایی که خان دولت را درست داشتند ، خلع سلاح کارگران نخستین وظیفه بود . از آن رو بود که پس از هر انقلاب که کارگران فاتح آن بودند ، جنگ تازه ای در می گرفت که به شکست کارگران می انجامید .

این واقعه برای بار اول در ۱۸۴۸ روی داد . بورژواهای لیبرال اپوزیسیون مجلس، مبعانی هائی بنفع اجرای رفرم انتخاباتی، که می بایست تسلط حزب آنها را تضمین کند ، ترتیب دادند . از آنجا که در مبارزه خود با حکومت آنها ناگزیر بودند که بیش از پیش خلق را به یاری بطلبند ، کم کم به ناچار بنفع لایه های رادیکال و جمهوری خواه بورژوازی و خرده بورژوازی پس می رفتند . اما پشت سر این لایه ها ، کارگران انقلابی قرار داشتند که از ۱۸۳۰ به این طرف، بیش از آنچه بورژوا ها و حتی جمهوری خواهان می پنداشتند ، استقلال بدست آورده بودند . هنگام بحران بین حکومت و اپوزیسیون ، کارگران جنگ خیابانی را شروع کردند . لویی فیلیپ سقوط کرد و با او رفرم انتخاباتی از بین رفت و بجای آن جمهوری قد کشید ؛ جمهوری ای که کارگران پیروز مند به آن نام " اجتماعی " دادند . (Republique Sociale) . این که منظور از جمهوری اجتماعی چیست ؟ هیچکس حتی خود کارگران هم درست نمی دانستند . اما حال سلاح در دست داشتند و در داخل دولت نیروی بشمار می رفتند . بدین ترتیب بود که بورژوا های جمهوری خواه - که زمام امور در دستشان بود - همین که زیر پای خود زمینی کم و بیش سخت یافتند ، نخستین هدفشان را خلع سلاح کارگران قرار دادند . این حادثه به این ترتیب روی داد که باخلف و دهه مستقیم و تهدید آشکار به تعهد بی گاران به یک ایالت دور افتاده ، کارگران را به قیام ۱۸۴۸ کشاندند ؛ و چون از پیش به قدر کافی نیرو جمع آوری شده بود ، کارگران پس از یک نبرد قهرمانانه پنج روزه، مغلوب شدند . و آن - وقت ، بدنهال آن نهری از خون زندانیان بی دفاع براه افتاد ، آن چنانکه از زمان جنگ داخلی ای که آغاز سقوط امپراطوری رم بود تا کنون کسی نظیرش را ندیده است .

این بار اولی بود که بورژوازی نشان می داد: همین که پهلوتاریا جرات کند در مقابلش بعنوان طبقه ای مستقل ، با منافع و خواست های ویژه خود قد علم نماید ، با چه بیرحمی دیوانه واری از او انتقام می گیرد . و تازه ۱۸۴۸ در مقابل هاری بورژوازی در ۱۸۷۱ بازی کودکانه ای پیش نبود .

کبفر بالای سر آنها بود . اگر پهلوتاریا هنوز نمی توانست بر فرانسه حکومت کند ، در عوض بورژوازی هم دیگر قادر به حکومت نبود . دست کم تا وقتی که هنوز تمایل سلطنت طلبانه در آن اکثریت داشت و بورژوازی به سه حزب سلطنتی (۳) و یک حزب چهارم جمهوری خواه تقسیم شده بود . دعوا های داخلی آنان به ماجراجویی چون لویی بناپارت امکان داد که تمام اهرم های قدرت - ارتش ، پلیس ، ماشین اداری - را در اختیار خود در آورد و در روز دوم دسامبر ۱۸۵۱ ، آخرین سنکر بورژوازی یعنی مجلس را هم از میان بردارد . امپراطوری دوم شروع شد : استثمار فرانسه توسط دارودسته ای از ماجراجویان سیاسی و مالی و در همین حال رشد صنعتی، تحت سبستم تنگ - نظر و ترسوی لویی فیلیپ و تسلط انحصاری بخش کوچکی از بورژوازی بزرگ ، هرگز امکان نداشت . لویی بناپارت، به عنوان محافظت آنها - بورژواها - در مقابل کارگران و بعکس ، محافظت کارگران در مقابل آنها، قدرت سیاسی را از سرمایه داران گرفت . ولی تسلط او سوداگری (Speculation) و فعالیتهای صنعتی و خلاصه شگفتگی و غنای تمام بورژوازی را به درجه ای که تا آن روز بی سابقه بوده ، تسهیل کرد . گفتن ندارد که به درجه ای با لا تر نیز فاسدان و دزدان کلان رشید کردند که همه به دور دربار سلطنتی گرد آمده بودند و از ثروت و غنای پدید آمده ، حق و حساب فراوان می گرفتند .

اما امپراطوری دوم در ضمن استمدادی بود از شوونیسم فرانسه ، در طلب مرز های از دست رفته امپراطوری اول در ۱۸۱۴ و با دست کم ، در طلب مرز های جمهوری اول .

لیکن امپراطوری فرانسه ای با سرحداتی که در زمان سلطنت سابق داشت و حتی با مرزهای تنگ تر ۱۸۱۰ء در طول زمان امری غیر ممکن شده بود. لزوم جنگ‌های هر چندگاه یکبار و توسعه ارضی، از آنجا ناشی میشد. اما هیچ توسعه ارضی، بهر توسعه نیز ساحل چپ رودخانه راین (Rhine) آلمان، فانتزی متعصبان میهنی (Chauvine) فرانسه را چنین به شدت بر نمی انگیزد. برای آنها یک فرسخ مربع از نواحی راین، بیش از ده فرسخ مربع در نواحی آلپ یا هر کجای دیگری ازیست. در امپراطوری دوم، به دست آوردن ساحل چپ راین تنها یک مسأله وقت بود.

زمان این کار با جنگ اطریش و پروس در ۱۸۶۶ فرارسید (۴). بنا به پارت که در مورد پادشاه ارضی از طسرف بیسمارک در ازای سیاست دفع الوقت خود، سوش به سنگ خورده بود، راهی جز جنگ نداشت و جنگی که در سال ۱۸۷۰ شروع شد، او را به شکست سدان (Sedan) و از آنجا به ویلهلم شوهره (Wilhelm Shoeh) (۵) کشاند. نتیجه جبری آن انقلاب پاریس در چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ بود. امپراطوری فرانسه چون گاشی کازوق ساخته باشند، در هم فرو ریخت و جمهوری از نو اعلام شد. اما دشمن پشت در بود؛ سپاهیان امپراطوری یا در شهرتز نا امیدانه باز داشت، و با در آلمان محبوس بودند. در این سو خلق به نمایندگان پاریس در هیأت مقننه سابق اجازه داد تا "حکومت دفاع ملی" را تشکیل دهند. به خصوص که در آن زمان به منظور دفاع تمام پاریسی‌هایی که می توانستند سلاح بردارند، وارد گارد ملی شده و مسلح بودند، به طوری که کارگران اکثریت بزرگ آن را تشکیل می دادند. ولی به زودی مخالفت بین حکومت که تفریبات آنها از روزها ها مرکب بود و رولتاریا آغاز گشت. روز ۱ اکتبر، گردان‌های گارد ملی که به شهر داری حمله بردند و همه ای از اعضای حکومت را زندانی کردند؛ خیانت و خلف وعده مستقیم حکومت، و نیز دخالت و میانجی گری چند گردان خورده، بیروزی و آزادی را دوباره به آنها باز کردند و برای اینکه جنگ داخلی درون شهری که در محاصره دشمن بود، پیش نیاید، همان حکومت بر سر کار باقی ماند.

پس بالاخره در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱، پاریس گرسنه تسلیم شد ولی با افتخاری که در تاریخ جنگ تا آن زمان بی سابقه بود. همه ها تسلیم و استحقاقات خلق سلاح شدند، اسلحه پیاده نظام و گارد متحرک (۶) تحویل داده شد و تمام افراد آن به عنوان اسرای جنگی منظور شدند. اما گارد ملی اسلحه و توبه‌های خود را حفظ کرد و با افتاحان فقط برای آتش بس کنار آمد. فاحان جرأت نکردند که پیروزان را وارد پاریس شوند و تنها گوشه کوچکی از پاریس، آن هم گوشه ای پرازیافته‌ای صوبی را توانستند تصرف کنند و تازه آن هم برای چند روز در تمام این مدت، آنهاست که در طول ۱۳۱ روز پاریس را محاصره کرده بودند، خود از طرف کارگران پاریس در محاصره گرفته شدند و کارگران مراقب بودند که هیچ یک از پیروسی‌ها از حدود تنگ گوشه ای که به سپاه فاتح رها شده بود، تجاوز نکنند.

چنین بود احترامی که کارگران پاریس، به ارتشی که تمام سپاهیان امپراطوری در مقابلش سلاح رازمین گذاشته بود تحمیل کردند و پیونکرهای پیروسی که برای سیراب کردن حس انتقام خود به کانون انقلاب آمده بودند، حال میبایست محترمانه بایستند و در مقابل همان انقلاب مسلح و احترامات نظامی به جا آورند.

در مدت جنگ کارگران پاریس تنها می خواستند که جنگ با انرژی دنبال شود. اما حال که پاریس تسلیم و صلح برقرار شده بود، می بر (Thiers) بر سرحدید حکومت، مجبور به فهم این مطلب بود که تسلط طبقات دارا - زمین داران بزرگ و سرمایه دارها - تا هنگامی که کارگران پاریسی صلح اند در خطر ادم قرار دارد. اولین اقدام او، گوششی در خلق سلاح کارگران بود. روز ۱۸ مارس سپاهیان پیاده نظام را فرستاد و دستور داد تا توپخانه گارد ملی را که در مدت محاصره پاریس ساخته و به خرج اهالی پرداخت شده بود، بدزدند. پاریس برای دفاع چون تنی واحد هم تم کرد و جنگ بین پاریس و حکومت فرانسه که در ورسای مستقر بود اعلام گشت. روز ۲۶ مارس کون انتخاب روز ۲۸ مارس اعلام شد؛ کمیته مرکزی گارد ملی که تا آن زمان قدرت را در دست داشت، استعفا کرد و پس از انقادی تصویب نساه متضخ "پاریس رسوم" (۷) اختیارات را به کون سپرد. روز سی ام، کون سربازگیری برای ارتش دائم را لغو کرد و تنها گارد ملی را به عنوان یگانه نیروی مسلح، به رسمیت شناخت که تمام افراد سالم می باید در آن خدمت کنند؛ تمام کرایه - خانه ها را از اکتبر ۱۸۷۰ تا آوریل ۱۸۷۱ بخشید و کرایه های پرداخت شده را به حساب آینده منظور کرد؛ هر نوع

فروش اشیاء گرو، توسط بانک رهنی شهرداری را معلق کرد. همان روز خارجیانی که در کون انتخاب شده بودند در مقام خود ابقا شدند زیرا: "درفش کون درفش جمهوری جهانی است". روز اول آوریل تصمیم گرفته شد که بالاترین



حقوق کارمندان کمون - و بنا بر این حقوق هیچ يك از اعضای آن - نباید از ۶۰۰ فرانك تجاوز کند . روز بعد جد انگشتن کلیسا از دولت تصویب شد و هر نوع کمک مالی دولت برای منظورهای مذهبی لغو گردید و درآمدن تمام اموال کلیسا به مالکیت ملی تصویب شد و برهمنای آن ، روز ۸ آوریل دستور حذف مظاهر ، تماثيل ، دعا ها و دم های مذهبی و خلاصه " هر آنچه مربوط به اعتقادات فردی هر کس است " در مدارس صادر شد و تقریباً عطفی گشت . روز پنجم ، در مقابل اقدام های بی دریغ روز مراه مبارزان کمون که به دست سپاهیان ورسای اسیر می شدند ، تصویب نامه ای گذشت که توفیق هدیه ای به عنوان گروگان را تجویز می کرد ولی این تصویب نامه هرگز عطفی نشد . روز ششم ، گویترین توسط گردان حدود سی و هفتم گارد ملی ، از محل خود خارج و بطرف عطفی در میان شادمانی و ظفره خلق سوزانده شد . روز دوازدهم کمون تصمیم گرفت ستون افتخار میدان واندوم را وارزون کند ، ستونی که ناپلئون پس از جنگ ۱۸۰۵ با نوب توپهای غنیمت جنگ به عنوان مظهر شوینتسم برپا کرده بود . این تصمیم روز شانزدهم ماه به مرحله اجرا درآمد . روز ۱۶ آوریل کمون دستور داد ظاهر یکسانی که صاحبانشان از کارانداخته بودند ، سرشاری شود . برای اداره این ظاهر یکسا به دست کارگرانی که تا آن زمان در آنها کاری کردند و اجتماع این کارگران در اتحادیه های کویرتیو نیز سازمان دادن این اتحادیه ها در یک مدرسه بزرگ ، طرح هایی تهیه شود . روز بیستم ، کمون کار شب نانوهارا طغی کرد و بنگاه های کارهایی را که از زمان امپراطوری دوم ضمناً در دست عده ای بود که سپس انتخاب می کرد و استشار کننده درجه یک کارگران بودند ، از بین برد و این بنگاه ها را در شهرداری های بیست گانه پاریس جمع کرد . روز سی ام آوریل دستور کمون مبنی بر بستن بانکهای رهنی که عملشان نوعی استشار از کارگران فاقه ابزار کار و اعتبارات بود ، صادر شد . روز پنجم به کمون تصمیم به ویران کردن کلیسائی گرفت که به عنوان کفاره اقدام لوتی شانزدهم ساخته شده بود .

بدین ترتیب از ۱۸ مارس به بعد ، خصلت طبقاتی جنبش پاریس کف تا آن زمان به مناسبت مبارزه علیه اشغالگران خارجی ، از نظر موحسانده بود ، به طبع روشن و حاد ظاهر شد . از آنجا که در کمون فقط کارگران و بنا بندگان رسمی کارگری شرکت داشتند ، تصمیمات ، خصلت پرولتاریائی داشت . کمون با اصلاحاتی را تجویز می کرد که بورژوازی جمهوری خواه تنها به دلیل بی خبری ، در اجرای آن کوتاهی کرده بود ولی برای آزادی عمل طبقه کارگر ، از پایه های ضروری به شمار می رفت ، از قبیل این نظر که مذهب نسبت به دولت فقط یک امر خصوصی است ؛ و با تصمیماتی می گرفت که مستقیماً به نفع طبقه کارگر بود و برخی از آنها به طور صریح نظم کهن اجتماع را به هم می زد . ولی اجرای این تصمیمات در شهر که محاصره شده ، دست بالا فقط می توانست شروع بشود . و از اول ماه ، نبرد علیه سپاهیان روز افزون ورسای تمام نیرو - ها را بخود جلب کرد .

روز هفتم آوریل ، لشکر ورسای در نولی (Neuilly) جبهه غرب پاریس ، گذرگاه رودخانه سن را اشغال کرد ، به - عکس در روز نواز هم با حمله ژنرال اد (Eudes) در جبهه جنوب بمطری خونین ، به عقب رانده شد . پاریس به طور مداوم بمباران می شد و درست به وسیله همانهایی که بمباران این شهر را از طرف پروس ها ، به عنوان توهین به مقدسات می گویندند . همین افراد حالا دست گدائی به سوی پروس دراز کرده بودند تا سربازان اسیر فرانسوی در سندان و نیز را مرخص کند که پاریس را برای آنها فتح نمایند . رسیدن تد رنجی این سپاهیان ، از ابتدای ماه مه تفرقی قطعی به ورسای بخشید ، این تفرق نظامی ، از همان روز ۲۳ آوریل که تی بر مذا کرات جاری برای تبادل زندانیان سیاسی را با کمون قطع کرد ، محسوس بود . کمون پیشنهاد کرده بود که اسقف پاریس و یک دسته دیگر از کشیش هائی را که به عنوان گروگان نگه داشته بود ، در مقابل تنها بلانکی (Blanqui) دوباره در کمون انتخاب شد ولی در کلو (Clairvaux) زندانی بود مبادله شوند . تفرق ورسای بیشتر از تغییر لحن تی بر حس می شد که تا آن لحظه خود را بر دو پهلوی بود و پس از آن یکباره موهن و تهدید آمیز و خشن شد .

در جبهه جنوب ، لشکریان ورسای ، روز سوم مه قلعه مولن ساکه (Moulin-Saquet) را اشغال کردند و روز نهم ، در وایسی (Issy) را که پراکنش توپ کاملاً ویران شده بود ، گرفتند . روز چهارم در وانو (Vanves) راه تصرف در آوردند و در جبهه غرب کم کم با گرفتن دهکده های متعدد و ساختمانهایی که تا استحکامات نظامی ادامه می یافت ، به پای حصار رسیدند . روز بیست و یکم مه موفق شدند تا در نتیجه خیانت و غفلت نگهبانی گارد ملی وارد شهر شوند . پروس ها که قلعه های شمال و شرقی را تصرف داشتند بمشکریان ورسای اجازه دادند تا از راه شمال که قرار داد آتش بس ورود آنها

برای پیوستن آنها متوجه کرده بود - به نهر وارد شوند و از همان جا در جهت ای وسیع حمله کنند . پاریس ها خیال می کردند که این جهبه به وسیله قرار دادن آتش بس محافظت میشود و از این رو بطور جدی از آن محافظت نمی کردند . در نتیجه ، مقاومت در نیمه غربی پاریس یعنی شهر تجلی به معنای واقعی ، ضعیف بود . اما هر چه قوای مهاجم به نیمه شرقی شهر یعنی به شهر کاری به معنای واقعی نزدیک تر می شدند ، مقاومت هم شدید تر می گویتری گردید . تنها پس از يك جنگ هشت روزه بود که آخرین مدافعان کمون در ارتفاعات بلویل Belleville و مینل مونتان Menil-montant از پای درآمدند و آنوقت بود که قتل عام مردان ، زنان و کودکان بی دفاع که در تمام هفته و بطور روز افزون جاری بود ، به اوج خود رسید . تفنگ دیگر با سرعت کافی نمی کشت ، شکست خوردگان را صدمه ها مسلسل می کشتند . مورد فدره (A) در کورستان پرلاشز (Père-Lachaise) آنجا که آخرین کشتار دسته جمعی انجام گرفت ، امروز هم برج جاست با فصاحت خاموش خود ، شاهدی است بر غضب رانی طبقه مسلط ، همین که پروتئارها جرأت کند برای حق خود قیامت نمایند ، پس از آن نوبت دستگیری های دسته جمعی شد ، وقتی معلوم شد که کشتار همگان غیر ممکن است ، قربانانی را خود سرانه از میان زندانیان بیرون می کشیدند و به تیر می بستند و بقیه را به اردوگاه های بزرگی می فرستادند که در آنجا منتظر محاکمه صحرایی می مانند .

سپاهیان پیوسته که در نیمه شمالی شهر اردو زده بودند ، دستگیر داشتند نگذاشتند ، هیچ يك از فرماندهان از آنجا بگذرد ، ولی وقتی سربازان به جای اطاعت اوامر ، گوش به ندای انسانیت می دادند ، افسران چشم فرو می بستند . به ویژه این افتخار به سپاه ساکسون می رسد که رفتاری بسیار انسانی داشت و بسیاری از افراد را که ماهیتشان به عنوان مبارز کمون آشکار بود ، از مجرم صانعت نکرد .



اگر امروز پس از بیست سال ، نگاهی به عقب به روی معنای تاریخی کمون پاریس بیندازیم ، می بینیم که بر طریقی که در "جنگ داخلی در فرانسه" از آن داده شده است ، باید چیزهایی اضافه کرد .

اعضای کمون تقسیم می شدند به يك اکثریت بلانکیست که در کمیته مرکزی گاربی طی نیز اکثریت داشتند و يسک اکثریت : اعضای اتحادیه بین المللی کارگران که اغلب از هواداران مکتب سوسیالیستی پیروین بودند . در آن زمان بلانکیست ها در مجموع تنها از لحاظ غیره انقلابی و پرولتاری ، سوسیالیست بودند و فقط عده معدودی از آنان به برکت وجود ویاں Vaillant که با سوسیالیسم علمی آلمان آشنا بود ، به روشنی بیشتری در اصول رسیده بودند . بدین ترتیب می دانیم که از نظر اقتصادی ، در بسیاری از کارها غفلت شد که مطابق درک امروزی مان ، کمون صیابست انجام می داد . آنچه همیشه از همه مشکل تر است ، اینست که با چه احترام مقدسانه ای به جلو در بانک دو فرانسه که رسیده ، ایستادند . این نیز يك اشتباه سیاسی بزرگ بود . بانک در دست کمون بیش از هزار کروگان ارزش داشت . معنای این کار آن بود که تمام بورژوازی فرانسه برای صلح با کمون ، به حکومت ورسای فشار بیاورد . ولی معجزه آسانتر از همه ، بسیار کارهای درستی است که کمون انجام داد با آنکه از بلانکیست ها و طرفداران پیروین تشکیل شده بود . گفتن ندارد که از نظر تصویب نامه های اقتصادی کمون و جنبه های اختراعاتی با کم اختراعات آنها ، در درجه اول طرفداران پیروین موثر بودند ، هم چنان که برای اقدامات و عدم تحرک های سیاسی بلانکیست ها ، ریشخند تاریخ ، این بار هم مثل هر وقت که صاحبان مکتب به قدرت می رسند ، باز چنین پیش آورد که آنها ، هم نشان ، به عکس آن چیزی عمل نمایند که آئین مکتبشان حکم می کند . پیروین ، سوسیالیست رهاگان کوچک و پیشه وران ، از اتحاد به بسیار متنفر بود و می گفت که اتحاد به پیش از خیر ، شر دارد و بنا بر این ما همیشه می شو و حتی مضر است چون مانع آزادی کارگری می شود و می گفت که اتحاد به يك دم خالص می بوده و دست پاکیزه است و همانقدر که متناقض آزادی کارگر است ، بایست از کار نیز مغایرت دارد ، و اشکالات آن -

سریع تر از مزایای افزایش می یابند ، و در مقابل آن ، رقابت تقسیم کار و مالکیت خصوصی ، به عنوان نیروهای اقتصادی باقی می ماندند . تنها بقول پیروین در موارد "استثنائی" صنایع بزرگ و هنگام های بزرگ ، مثلا راه آهن است که اتحاد به کارگران محلی می تواند داشته باشد (مراجعه شود به : ایده های کلی انقلاب . چاپ سوم) .

در ۱۸۷۱، در خود پاریس مقر صنعتگران، صنعت بزرگ آنقدر استتفا بود نثر کم شد که مهم ترین نصیب —  
 ناه های کهن، امر به سازمان دهی صنعت بزرگ و حتی مانوفاکتوری داد که نه فقط می بایست بر اساس اتحادیه کارگری  
 هر فابریک باشد، بل که تمام اتحادیه ها را نیز می بایست در یک فدراسیون بزرگ گرد آورد؛ خلاصه تشکیلاتی که همان  
 گونه که مارکس در "جنگ داخلی" می گوید، می بایستی بالاخره به کمونیسیم یعنی به نقطه مقابل آنچه پرودن تعلیم می داد  
 برسد. و از همین جاست که کهن، آرامگاه مکتب سوسیالیسم پرودنی شد. این مکتب امروز در محافل کارگری پاریس از  
 بین رفته است؛ در آنجا اینک تئوری مارکس بی چون و چرا رایج است، چه در میان پوسی بیلیست ها (Possibilistes)  
 (۹) وجه در میان "مارکسیست ها"، فقط در میان بورژواهای "رادیکال" است که هنوز پرودن طرفدارانی دارد.  
 وضع بلانکیست ها هم بهتر از این نبود. آنها که در مکتب توطئه تربیت شده بودند و از راه انضباط شدیدی که  
 خاص این مکاتب است، با هم ارتباط داشتند، از این نقطه نظر هرگز می کردند که گروهی نسبتا کوچک از انسان های —  
 مصمم و سخت مشکل، قادرند که در یک لحظه مناسب نه تنها شان دولت را به دست گیرند بل که با صرف انرژی زیاد و  
 بی توجهی همه چیز می توانند آنقدر در قدرت بمانند تا موفق به کشاندن توده مردم به انقلاب و گردآوری آنان به دور  
 گروه کوچک رهبری شوند. برای این کار قبل از هر چیز دیگر شدیدترین تمرکز مستعدانه تمام قدرت در دست حکومت  
 انقلابی لازم است. اما کهن که اتفاقا اکثریت آن از بلانکیست ها تشکیل می شد، چه کرد؟ در تمام اعلامیه های خود  
 خطاب به فرانسویان ایلات کهن آنها را برای تشکیل یک فدراسیون آزاد تمام نواحی فرانسه با پاریس در یک سازمان  
 ملی که برای نخستین بار می بایست از طرف خود ملت به وجود آید، دعوت می کرد. و این همان نیروی اختیاتی حکومت  
 مرکزی موجود، همان ارتش، همان پلیس سیاسی و بوروکراسی ای که ناپلئون در ۱۷۹۹ به وجود آورده بود و از آن پس،  
 هر حکومت جدیدی آن را به عنوان ابزاری مناسب در دست گرفته و همیشه حریفانش بکار می برد، درست همین نیرو بود که  
 می باید در همه جا ساقط شود همانطور که قبلا در پاریس سقوط کرده بود.

کهن به زودی بی برد که طبقه کارگر وقتی به قدرت می رسد، نمی تواند با ماشین دولتی کهن به کار ادامه  
 دهد و برای آن که تسلطی را که به دست آورده است، دوباره از دست ندهد، طبقه کارگر می باید از یک سو، دستگاه  
 اختیاتی کهن را که تا آن وقت علیه خودش به کار می رفته است، رها کند و از سوی دیگر برای آنکه در مقابل نمایندگان  
 و کارمندان بورژواژ خود مصونیت داشته باشد، می باید آنها را بدون استتفا و در هر زمانی قابل انفصال اعلام کند. ویژگی  
 مشخص دولت تا آن زمان چه بود؟ جامعه برای حفظ و مراقبت منافع مشترک اعضایش، ارگان های ویژه خود را ابتدا  
 بوسیله تقسیم کار ایجاد کرده بود. اما این ارگان ها که قدرت دولتی در راس آنها قرار داشت، به مرور زمان تغییر  
 کردند و در خدمت ضافع خصوصی خود قرار گرفتند و از خدمتگزاران جامعه، به اربابان جامعه مبدل شدند؛ هم چنان  
 که می توان این تغییر حال را نه تنها در سلطنت های ارتش، بل که در جمهوری های دمکراتیک هم مشاهده کرد. در  
 هیچ کجای دنیا، مثل ایالات متحده آمریکا شمالی، سیاستمداران دسته ای قوی تر و جدا تر از ملت نیستند. در آنجا  
 هر یک از دو حزب بزرگ (۱۰) که به نوبت به قدرت می رسند، خود توسط افرادی رهبری می شوند که کارو کسبشان سیاست  
 است. شغل آنها سوداگری در مورد کرسی های مجلس ملی کشوری و کرسی های مجالس ایالتی است و با از طریق تبلیغ  
 برای حزب خود زندگی می کنند و وقتی حزب به پیروزی رسید، پاداش خود را بصورت مقام دریافت می دارند. خوب  
 می دانیم که چطور آمریکائی ها سی سال است که برای رهائی از این بیوغ تحمل ناپذیر تلاش می کنند و چطور طوسی رغم  
 آن، روز بروز بیشتر در این مرداب فساد فرو می روند. در آمریکا است که به خوبی می توانیم ببینیم که استقلال قدرت دولت  
 سکه دراصل می باید ابزار ساده جامعه باشد. در مقابل همین جامعه چطور توسعه پیدا می کند. در آنجا نه دوامان  
 سلطنتی وجود دارد، نه اشراقیت، نه ارتش دائمی (جز چند سرپا برای مراقبت بومیان) و نه بوروکراسی ای بایست —  
 های ثابت و حق بازنشستگی. معذالک در آنجا دو باند بزرگ سوداگر سیاسی وجود دارد که به نوبت قدرت دولتی را  
 در اختیار می گیرند و از آن با فاسدترین وسائل و به شرم آورترین منطوره ها بهره برداری می کند و ملت در مقابل ایس  
 دو کارتل سیاستمدار که ادعا می کنند در خدمت او هستند ولی در واقع بر او مسلط اند و غارتش می کنند ناتوان است.  
 علیه این تغییر حال دولت ها که تا کهن اجتناب ناپذیر بوده است، علیه مبدل شدن دولت و ارگان های دولتی  
 از خدمتگزاران جامعه به اربابان آن، کهن دو وسیله قاطع به کار برد. اولاً تمام مناصب را در ادارات، دادگستری و

تعلیمات، تابع انتخاب مسئولان با رای همگانی کرد، البته با امکان انفصال مسئولان در هر لحظه. ثانیاً برای تمام ضا - صب از بالا تا پایین، حقوقی معادل دستمزدهای کارگران مقرر داشت. بالاترین حقوقی که کمین در مجموع می پرداخت، ماهانه شش هزار فرانک بود. بدین ترتیب، کمین، ترمز مطلق در برابر حسن قاپیدن مقام و جاه طلبی گذاشت بدون این که نیازی به مراجعه به اختیارات حکمی (۱۱) نمایندگان گروه‌های منتخبه باشد که خود ترمز اضافی دیگری محسوب می شد.

این حذف قهرآمیز قدرت دولتی - آن چنان که تا به امروز موجود است - و جانشین کردنش توسط یک قدرت دولتی جدید و حقیقتاً دموکراتیک، به نحوی نافذ در بخش سوم "جنگ داخلی" مطرح شده است. اما در اینجا لازم بود به برخی از خطوط آن به اختصار اشاره کنیم و چون در خود آلمان درست، خرافات دولت، از فلسفه به ذهن جمعی پرولازی حتی به ذهن بسیاری از کارگران منتقل شده است. بر مبنای تجسم فلسفی، دولت هارتست از محقق ایده "یا فرمان روائی خدا بر زمین که به زبان فلسفه برگردانده شده است. یعنی ظهوری که در آن حقیقت ابدی و عدالت تحقق می یابد و یا می باید تحقق یابد. و از آنجا، احترامی خرافاتی به دولت و هر آنچه دولتی است ناشی می شود که براحتی هم در ازهان جای می افتد، بویژه که از کپواره، همه به این تصور عادت کرده‌اند که تمامی امور و منافع مشترک همه جامعه جز از آن راه که تا کمون نظمیافته، از طریق دیگری نمی‌تواند منظم شود. یعنی توسط دولت و مقامات مستقر دولتی و خیال می کنند که وقتی از اعتقاد به سلطنت موروثی دست کشیدند و به جمهوری دموکراتیک قسم خوردند، گاهی جسورانه و قابل توجه به جلو برداشته‌اند. اما در واقع، دولت هیچ نیست مگر ماشین یک طبقه برای اختیاق طبقه دیگر و واضح است که این ماشین، در جمهوری دموکراتیک دست کمی از همان ماشین در سلطنت ندارد و در بهترین حالات بلائی است که پرولتاریای بهروزند، در نبرد برای تسلط طبقاتی به ارث می برد؛ و همان طور که کمین نتوانست، او هم نمی‌تواند که در حد مقدور مضرترین جنبه‌های دولت را حذف نکند، تا وقتی که نسلی که در شرائط جدید و آزاد بزرگ شده است، قادر باشد که خود را از قید این بازار شامی که دولت نام دارد، رها کند.

سوسیال دموکرات مبتدل (۱۲) باز یک بار دیگر از شنیدن کلمه دیکتاتوری پرولتاریا سخت شوخ می شود. بسیار خوب آقایان، می‌خواهید بدانید که این دیکتاتوری به چه می ماند؟ کمین پاریس را نگاه کنید. این دیکتاتوری پرولتاریا بود.

لندن. برای بیستمین سال روز کمین پاریس.

۱۸ مارس ۱۸۹۱

ف. انگلس

زیرنویس و توضیحات مقدمه انگلیسی :

- ۱- اشاره به جنگ ۱۴ - ۱۸۱۳ است از طرف دولت های آلمانی به رهبری پروس بطیبه ناپلئین بناپارت .
- ۲ - "عوام فریبان" لقبی است که حکومت های آلمان، به نمایندگان افکار لیبرال و دموکرات بین سال های ۱۸۲۰ و ۱۸۴۰ داده بودند . در ۱۸۱۹ کمیسیونی خاص تشکیل شد ، تا راجع به "فعالیت های عوام فریبان" در تمام کشورهای آلمان تحقیق کند .
- ۳ - مشروطه خواهان (Légitimistes) یعنی طرفداران دودمان بوهن ، بناپارتمیست ها و طرفداران دودمان ارفلطان .
- ۴ - جنگ طایفه اطریش باز طرف بیسمارک صدر اعظم پروس به قصد برکنار کردن یک رقیب در سאלه وحدت آلمان شروع شد . پیروزی بر اطریش اجازه داد تا بیسمارک وحدت آلمان را پایه ریزی کند . ناپلئین سوم در این جنگ بی طرف ماند ، چون بیسمارک قول داده بود که به عنوان پادشاه این بی طرفی ، بخشی از اراضی دولت های آلمان را به او واگذار کند . بیسمارک به این قول خود عمل نکرد و این امر روابط فرانسه و آلمان را بیشتر به وخامت کشاند .
- ۵ - شهر کوچکی در پروس که لقبی بناپارت بعد از شکست سدان در آنجا بازداشت شد .
- ۶ - (Garde mobile) مهارت بود از یک تشکیلات نظامی ککی که برای تقویت نیروهای نظامی یا پلیس به نقاط مختلف فرستاده می شد و معادل کنونی آن "همراهان اضتی جمهوری" C.R.S. است که به طور عسده نقش پلیس ککی را بازی می کند .
- ۷ - Police de moeurs
- ۸ - Mur des Fédérés ( دیوار متحدان ) دیواری است که اعدام آخرین جنگندگان کمون در مقابل آن انجام گرفت و هنوز وجود دارد .
- ۹ - گروهی بودند که بر خلاف طرفداران رول گد (J. Guedes) معتقد به صلی کردن تدریجی اصول سوسیالیسم بودند .
- ۱۰ - احزاب دمکرات و جمهوری خواه . در سابق حزب دمکرات نماینده منافع زمین داران بزرگ جنوب بود و حزب جمهوری خواه نماینده صنعت شمال . امروزه هم آن و هم این نماینده سرمایه داری پولی اند .
- ۱۱ - Mandat Impératif سیستمی است که در آن نماینده موظف است نظر موکلان خود را در مورد امر ویژه مورد بحث اعلام کند و نه نظر خود را .
- ۱۲ - در تمام متونی که در آن روزها چاپ شد ، نوشته شده بود "آلمانی مبتذل" و این جعلی است . در دست نویس انگلیس که در انستیتوی مارکس - انگلیس - لندن موجود است ، نوشته شده "سوسیال دمکرات مبتذل" کلمسه سوسیال دمکرات را کسی خط زده ( ولی نه خود انگلیس ) و بالای آن دست ناسناس نوشته "آلمانی" . این توضیح در ترجمه فرانسه "جنگ داخلی" بود که ما اینجا نقل کردیم .

اولین ما نیفست شورای کل  
راجع به جنگ فرانسه و پروس

# به اعضاء اتحاديه در اروپا و ايالات متحده

در پیام افتتاحیه اتحادیه بین الطلی کارگران، در نوامبر ۱۸۶۴ گفتیم :

- اگر رهائی طبقات زحمت کش، همکاری برادرانه آنها را اکتفا می کند، این طبقات چگونه خواهند توانست با سیاست خارجی ای که در تعقیب مقاصد جنسایت کارانه ای است پیش قضاوت های ملی را دست آویز قرار می دهد و در جنگ های راه زنانه، خون و ثروت خلق را به باد می دهد، این رسالت بزرگ خود را به انجام رسانند؟

ما در آنجا، سیاست خارجی مورد قبول بین الطلی را با این کلمات تعریف کردیم :

- خواست قوانین عادلانه اخلاقی و عدالت که می باید بر روابط افراد خصوصی حاکم باشد و به عنوان عالی ترین قوانین حاکم نیز در رابطه میان ملت ها، معتبر باشد.

جای تعجب نیست اگر لویی بناپارت که قدرت خود را از راه بهره برداری از جنگ طبقاتی در فرانسه ضعیف کرد و آن را از طریق جنگ های خارجی هر چند گاه بیکار، ادامه داد، از همان ابتدا بین الطلی را دشمن خطرناکی خواند. در روز قبل از مراجعه به آراء عمومی جهت تأیید اصلاح دولت (۱) بناپارت دستور داد تا تاختمی به اعضاء کمیته های اتحادیه بین الطلی کارگران، در فرانسه، زده شود (۲)؛ در پاریس، لیون، ریون، مارس، برست و دیگر شهرها، تحت این عنوان که بین الطلی جمعیتی سرری است و در توطئه ای برای قتل او شرکت داشته استند بزویی این بهانه خیلی زود و توسط خود قضاوت، چون روز روشن شد. جرم شعبه های بین الطلی در فرانسه چه بود؟ آنها ظنا و مصرا به خسلی فرانسه گفته بودند که رای دادن به نفع حکومت، رای دادن به استبداد در داخل کشور و جنگ در خارج است. در واقع این نتیجه کار آنها بود که در تمام شهر های بزرگ، در تمام مراکز صنعتی فرانسه، طبه کارگر چون تنی واحد برای رد تأیید اصلاح دولت (۱) به پا خاستند. متأسفانه در نتیجه نادانی سنگین نواحی روستایی، تعادل ترازو بهم خورد. بورسها، گابینه ها، طبقات مسلط و مطبوعات اروپا این تأیید (۱) را، چون پهنوی نمایان امپراطور فرانسه بر طبه کارگر، جشن گرفتند و این، آگهی دهنده شروع کشتار بود. نه کشتار یک فرد، بل که کشتار ملت ها.

توطئه جنگ در ژوئیه ۱۸۷۰ (۳)، نسخه اصلاح شده ای از کودتای دسامبر ۱۸۵۱ پیش نبود. این امر در نگاه اول چنان واهی به نظر می رسید که فرانسه نمی خواست به جدی بودنش باور کند و خیال می کرد که سخن ناپنده ای که به اظهارات دولت راجع به جنگ می ناختم، تنها حيله ای برای سوداگری بورس است. واهی که در ۱۵ ژوئیه، بالاخره شروع جنگ رسماً به اطلاع هیات مقننه رسید، تمام اپوزیسیون در برست، با تصویب کمک خرج مقدّماتی به مخالفت برخاست. و حتی تی بر آن را نفرت آور خواند، تمام مطبوعات مستقل پاریس آن را محکوم کردند و تعجب آور اینجاست که مطبوعات ایالات، تقریباً با اتفاق بر آن صحه گذاشتند.

با وجود این، اعضاء بین الطلی در پاریس دوباره شروع به کار کردند و در ۲۷ ژوئیه در روزنامه (Reveil)

مانیفست خود را خطاب به کارگران همه ملت ها منتشر ساختند که ما چکیده ای از آن را در این جا می آوریم :

- باز یک بار دیگر جاه طلبی های سیاسی، به بهانه تعادل اروپا و افتخار ملی، صلح جهان را در معرض تهدید قرار داده است. کارگران فرانسه، آلمان، اسپانیا! صدایمان را بصورت فریاد واحدی طیه جنگ بلند کنیم! ... جنگ
- به خاطر تفوق طلبی و دعوای دودمان های سلطنتی، به دیده کارگران امر واهی و جنایت کارانه ای پیش نیست. در جواب اظهارات جنگ جویانه کسانی که خود

۲۰ - مقصود محاکماتضای بین الطلی است (از ۲۲ ژوئن تا ۸ ژوئیه) . ۳ - ۱۹ ژوئیه: شروع جنگ (Plébiscite)

- را از مالیات خون معافی می کنند و بد بختی های صوبی را ضعیف جدیدی برای
- سوداگری کرده اند، ما اعتراض می کنیم، مانی که خواهان صلح، کار و آزادی
- می باشیم لیسبون برادران آلمانی، جدایی ما تنها نتیجه اش پیروزی کامل
- استبداد در هر دو طرف راین است..... کارگران تمام کشورها کوشش
- مشترك ما به هر کجا برسد، در این لحظه ما اعضاء اتحادیه بین المللی کار-
- گران که میز برابری معنا ندارد، آرزوها و سلام های کارگران فرانسوی را، به
- خنجره عهد هم بستگی گسست ناپذیر، به صوبی شما می فرستیم!

به این مانیتست شعبه های ما در پاریس، پیامهای مشابه دیگری از فرانسه فرستاده شد که از تمام آنها ما فقط بیانیه کارگران نولی سور سن: (Neully-sur-Seine) را نقل می کنیم که در روزنامه مارسیز (Marseillaise) روز ۲۲ ژوئیه انتشار یافت:

- آیا این جنگ عادلانه است؟ نه! آیا این جنگ ملی است؟ نه! این جنگ
- تنها دعوای دو دودمان سلطنتی است. ما، به نام بشریت، دموکراسی، و منافع
- حقیقی فرانسه، بطور کامل و با منتهای نیرو، اعتراض بین الملل علیه جنسگ
- را تأیید می کنیم! (۱)

این اعتراضات بهمان کنند احساسات واقعی کارگران فرانسه بود، چنانکه حادثه ای بزودی آن را به ثبوت رساند: پانصد دهم سامبری ها را که نخست تحت هدایت لویی بناپارت متشکل شده بودند،<sup>۱</sup> پرویش کارگری به تششان کردند و در کوه های پاریس پخش نمودند تا در آنجا تشنجات تب جنگ را نمایش دهند. کارگران محلات کارگری پاریس با تظاهرات آنچنان شدید به نفع صلح به پیشواز آمدند که بی تیری (Pietri) رئیس پلیس، احتیاط را در آن دید که تحت عنوان اینکه خلق وفادار پاریس بفرزگان صبیح پرستی سرشار و شوقی وافر خود را برای جنگ نشان داده است، فورا هسرو نوع سیاست خیابانی را تعطیل کند.

حوادث جنگ لویی بناپارت با پروس هر چه باشد، ناقوس مرگ امپراطوری دوم از هم اکنون در پاریس به صد ا  
درآمده است. امپراطوری دوم، همانطور که آغاز شده، با یک تقلید مسخره نیز پایان خواهد یافت. ولی فراموش نکنیم که این حکومت ها و طبقات مسلط اروپا بودند که به لویی بناپارت اجازه دادند تا به مدت ۱۸ سال، نمایش مسخره و وحشیانه امپراطوری بازگشته را بازی کند.

جنگ آلمان، يك جنگ دفاعی است، ولی چه کسی آلمان را در وضعی قرار داد که حالا مجبور به دفاع از خود باشد؟ چه کسی به لویی بناپارت اجازه داد که با او جنگ کند؟ پروس! بیسمارک بود که با همین لویی بناپارت، برای سرکوب اپوزیسیون نوده ای در کشور خود و انضمام آلمان به تاج و تخت هوهن زولن (Hohenzollern) توطئه کرد. اگر در نبرد سادروا (۲) به جای پیروزی، شکست نصیب می شد، لشکریان فرانسه به عنوان متحد پروس از آلمان می گذشتند چند از پیروزی، آیا پروس يك لحظه به این فکر افتاد که آلمانی آزاد را در مقابل فرانسه ای اسیر قرار دهد؟ کما ملا  
۱- از طرف آلمان جنگ فقط جنبه دفاعی داشت چون طبع فرانسه بود و فرانسه در صدر تجزیه آلمان بود و با وحدت آن  
مخالفت می کرد (وحدت ملی، سالقاصلی انقلاب بورژوازی در آلمان بود). مارکس وانگلس با در نظر گرفتن این خصلت  
دفاعی جنگ از طرف آلمان، از حزب کارگر آلمان می خواستند که: اولاً- بین منافع ملی آلمان و منافع خاندان های سلطنتی  
پروس تفرق قائل شود. ثانیاً- با انضمام آلزاس و لورین به آلمان، به هر شکل که باشد، مخالفت کند. ثالثاً همین که در  
پاریس يك حکومت جمهوری غیر شوونیستی بر سر کار آمد فوراً تقاضای صلح کند. راهب- مرتباً اتحاد کارگران آلمان و  
فرانسه را که هیچ يك این جنگ را تأیید نمی کنند و طبع هم نمی جنگند، برجسته کند.

۲- (Sadova) نپردی که در ۴ ژوئیه ۱۸۶۶ نقش قاطعی در جنگ آلمان و اطریش داشت. پس از پیروزی پروس بر اطریش کشور اخیر از در اسبوسن ژرمنی اخراج شد و قسمت مهمی از طرح بیسمارک راجع به اتحاد آلمان مسلطی گنت و کشف راسبوسن آلمان شمالی پایه ریزی شد.



به عکس . آلمان در همین حفظ تمام زینا فی های مادرزادی سیستم خاص خود ، تمام جنگ بازی های امپراطوری دوم را هم به آن افزود ؛ استبداد حقیقی و دموکراتیکم کلاسی ، حمله های سیاسی و لاجائلی گری ، جبهه بردازی های ظنیه و ظاهری باشد بازی های مبتذل امپراطوری دوم . رژیم بنا پارلیتست که تا آن زمان تنها در یکی از کناره های راین گل کرده بود ، حالا جوابش را در ساحل دیگر تحول می گرفت . از چنین اوضاعی ، جز جنگ چه نتیجه دیگری می توانست به دست آید ؟ .

اگر طبقه کارگر آلمان اجازه دهد که جنگ کنونی ، خصمت کاملا دفاعی خود را از دست دهد و به جنگی طیفه خلق فرانسه مبدل گردد ، چه به پیروزی برسد و چه به شکست بیانجامد ، عاقبتش بصیرت است . تمام بدبختی هایی که پس از جنگ استقلال طلبانه بر سر آلمان آمد ، با شدتی بیشتر درباره ظاهر خواهد شد . معذک اصول بین الملل در میان طبقه کارگر آلمان ، پیش از آن رواج یافته و صیقل تر از آن ریشه گرفته است که چنین طاقت نشنی را امکان پذیر کند . متینگ توده ای که از طرف کارگران در ۱۶ روفیه در برانشویک برگزار شده موافقت کامل خود را با مانیفست پاریس اعلام داشت و هر نوع فکر تفاد طی بین فرانسه و آلمان را رد نمود و با این جملات در قطعنامه خود نتیجه گیری کرد :

- ما دشمن هر نوع جنگ هستیم ولی قول از همه ، دشمن جنگ بین خاندان های
- سلطنتی می باشیم . ما با تاسف و دردی صمیمی مجبوریم یک جنگ دفاعی را بیه
- عنوان بلایی اجتناب ناپذیر تحمل کنیم ولی در همین حال تمام طبقه کارگر آلمان را
- به یاری می طلبیم تا برای آن که چنین بدبختی های اجتماعی عظیم درباره پیش
- نیاید ، بخواهیم که اختیار تصمیم درباره جنگ یا صلح به خود خلق واگذار شود و
- و آنها حاکم بر سرنوشت خویش باشند .

در شم نیتز (Chemnitz) (۱) متینگ ای از نمایندگان . ه هزار کارگر ساکسون ، قطعنامه ای در این باره به اتفاق آرا تصویب نمود :

- به نام دموکراسی آلمان و پیروز کارگران حزب سوسیال دموکرات ، اعلام می کنیم که
- جنگ کنونی ، جنگی بین خاندانهای سلطنتی است . ما با خوشوقتی دست
- برادرانه ای را که کارگران فرانسوی به سوی ما دراز کرده اند ، می فشاریم . ما
- توجه به شعار اتحادیه بین المللی کارگران : پرولتاریای همه کشورها متحد شوید!
- ما فراموش نخواهیم کرد که کارگران همه کشورها دوستان ما و مستبدان همه
- کشورها دشمنان ما می باشند !

شعبه بین الملل در برلین نیز به مانیفست پاریس جواب داد :

- ما به این اعتراض که شما با دست و پا دل خود می کنید ، می پیوندیم ..... ما
- رسماً قول می دهیم که نه صدای شیپور نمره توپ ، نه پیروزی یا شکست ، ما را از
- کار مشترک برای اتحاد کارگران تمام کشورها منحرف نخواهد کرد .

چشمین مبار !

در عقب سر این ماجرای خود کشی ، چهارمئاریک روسیه نمایان است . این نشان از حادثه بدی است که جنگ کنونی درست موقعی شروع شده است که حکومت مسکو ، ساختمان راه آهن استرانیکی اثر را به پایان رسانده است و از همان وقت قوای خود را در جهت پروت (Pruth) متمرکز کرده است . علاوه به حق آلمانی ها به جنگ دفاعی طیفه تجاوز بناپارت هر چه باشد ، همین که به حکومت پروت اجازه دهند که تراق ها را بهاری طلبد یا کمک ایشان را قبول کند ، جنگ را خواهند باخت . خوب است آلمانی ها به خاطر بیاورند که پس از جنگ استقلال طلبانه طیفه ناپلئون اول ، در طی ده ها سال آلمان پیش تزار به زانو درآمده بود .

۱ - نام امروزی اش "کارل مارکس اشتاد" است و از شهرهای صنعتی جمهوری دموکراتیک آلمان بشمار می رود .

طبقه کارگر انگلستان، دستی برادرانه به سوی کارگران فرانسه و آلمان دراز می کند و اطمینان راسخ دارد که جنگ نفرت انگیز کونی، هرگونه که پایان یابد، بالاخره اتحاد طبقه کارگر تمام کشورها، جنگ را از میان خواهد برد. در همان حال که فرانسه و آلمان وارد جنگ برادرگش شدند، کارگران این دو کشور بهامهای صلح و حسن تفاهم با هم مبادله می کنند. این واقعیت یگانه و بزرگ که در تاریخ گذشته سابقه ندارد، راه را برای آینده ای روشن تر می کشاید و ثابت می کند که به جکس جامعه کهن و بدبختی های اقتصادی و هذیان های سیاسی اش، جامعه ای نو در حال ظهور است که راه و رسم بین المللی اش صلح خواهد بود، چون عامل نظم دهنده ملی اش در همه جا یکی است کار! پیش آهنگ این جامعه نو، اتحادیه بین المللی کارگران است.

لندن . ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۰



اعلام تشکیل کمون پاریس در ۲۸ مارس ۱۸۷۱

# دومین ما نیفست شورای کل درباره جنگ فرانسه و پروس

# - ۱۱ - به اعضاء اتحادیه در اروپا و ایالات متحده

ما در مانیفست اول خود در ۲۳ ژوئیه چنین گفتیم :

- ناپولئون امپراطوری دوم از هم اکنون در پاریس به صدا در آمده است .
- امپراطوری دوم همانطور که آغاز شد با يك تقلید سخنده نیز پایان خواهد یافت
- ولی فراموش نکنیم که این حکومت ها و طبقات مسلط اروپا بودند که به لوسی -
- بنای پارت اجازه دادند تا به مدت ۱۸ سال ، نمایش سخنده و وحشیانه امپراطوری
- پازگشه را بازی کند .

بدین ترتیب حتی پیش از آنکه عملیات جنگی واقعا شروع شده باشند ، از این انفرای بنای پارتیستی ، به عنوان حادثه ای گذشته سخن می گفتیم .

- همان طور که درباره حقیقت امپراطوری دوم ما اشتباه نکرده بودیم ، در مورد بیم از امکان این که جنگ آلمان خصلت دفاعی اش را از دست بدهد و به جنگی طبعه خلق فرانسه تبدیل شود نیز بی حقی نبودیم . جنگ دفاعی در واقع با تسلیم لویی بنای پارت ، قرارداد سدان و اعلام جمهوری در پاریس تمام شد . ولی خیلی پیش از این حوادث ، در همان وقت که کند گرفتگی صبیق سباهیان سلطنتی روشن شده بود ، باند درباریان نظامی پروس تصمیم به اشغال گرفته بود . البته بر سر راه آنها ، اشکالی ناراحت کننده وجود داشت : اظهارات خود امپراطور ویلهلم در شروع جنگ . در نطق تاجگذاری خود در مجلس آلمان شما لی ، ویلهلم رسا اعلام کرده بود که طبعه امپراطور فرانسه و نه طبعه خلق فرانسه می جنگد و در روز ۱۱ اوت ، طی يك پیام به ملت فرانسه چنین می گفت :
- از آنجا که امپراطور فرانسه از راه زمین و دریا ، به ملت آلمان - که می خواست و
  - می خواهد با خلق فرانسه در صلح زندگی کند - حمله کرده است ، من فرماندهی
  - ارتش آلمان را به عهده گرفته ام تا این تجاوز را دفع کنم و حوادث نظامی مرا
  - مجبور نمودند که از مرزهای فرانسه بگذرم .

ویلهلم که از تأیید خصلت دفاعی جنگ در اظهارات قبلی اش ، راجع به قبول فرماندهی ارتش آلمان فقط برای " دفع تجاوز " ناراحت است ، اضافه می کند که تنها " حوادث نظامی مجبورش کرده اند " که از مرزهای فرانسه بگذرد . يك جنگ دفاعی البته مانع از برخی عملیات تهاجمی که ناشی از " حوادث نظامی " است ، نمی باشد .

امپراطور پرهیز کار که بدین ترتیب در مقابل فرانسه و دنیا تعهد کرده بود که تنها جنگ دفاعی می کند ، چه طور می بایست از این تعهد رسمی خلاص شود ؟ صحنه گردانان چنین وانمود کردند که گویا طی رض میل خود ، به توقعات مقاومت نا پذیر ملت آلمان تسلیم شد . این صحنه گردانان به فوریت به طبعه متوسط آلمان ، پروپاگنندا ها ، سرما به داران نمایندگان انجمن شهر و نویسندگان ، یاد دادند که وظیفه شان چیست ؟ این طبعه متوسط که در مبارزات خود برای آزادی طرنی بین سال های ۱۸۴۶ و ۱۸۷۰ نمایش بی سابقه ای از تردید ، بی طرفیتی و بزدلی خود داده بود ، البته که حالا ، از جولان در صحنه اروپا ، در لباس شیر فرنده میهن پرستی آلمان شادمان است . او برای استقلال مدنی خود و طلب آن ، حکومت پروس را مجبور به اجرای مقاصد سری خود این حکومت می کند . و برای استغفار از اعتقاد راسخ و تقریبا مذهبی ای که به شکست نا پذیری لویی بنای پارت داشت حالا با فریاد های رسا ، تجزیه جمهوری فرانسه را تقاضا می کند . يك لحظه به مدافعات عجیب این میهن پرستان شریف گوش دهیم !

آن ها جرات نمی کنند بگویند که خلق آلتزاس و لورین ، برای تبدیل به آلمانی شدن آه می کشند زیرا درست برعکس است . استراسبورگ شهری که طبعه ای مستحکم بر آن احاطه دارد ، به عنوان تنبیه از بابت میهن پرستی فرانسوی خود ، به عهد و به طرنی جهشی ، مدت شش روز با بمب های " آلمانی " بمباران شد . این بمب ها شهر را به آتش

کنند و همه بسیاری از اهالی بی دفاع آن را کشتند! و معذالك زمانی خاک این ایالت، متعلق به امپراطوری آلمان  
 گردید. کجا به این جهت است که این خاک و موجودات انسانی که روی آن رفته اند، می باید به عنوان ملک غیر  
 قابل تصرف آلمان توفیق شود. اگر قرار است نقشه اروپا به سلطه حقیقه فروشان تنظیم شود، هیچ عنوان نباید فراموش  
 کنیم که الکتر (۱) براندنبرگ، به خاصیت تصرفاتش در پروس، خود رهیت جمهوری لهستان محسوب می شد.  
 معذالك همین برهستان آگاه تر، آلتزاس و لین را به عنوان يك "تضمین مادی" طیه تجاوز فرانسه طلب می کند.  
 از آنجا که این استدلال پست، بسیاری از مستفکران را از راه بدر برده است، مجبوریم آن را بطور کامل تری مورد  
 بررسی قرار دهیم.

شک نیست که موقعیت کلی آلتزاس در منطقه با ساحل طرف مقابل را این بوجود شهری، چون ستراسبورگ که به  
 میزان زیاد دارای استحکامات نظامی است و در ضمن بر سر راه پال (Bale) به گورسهایم (Gersheim) قرار  
 دارد، برای حمله فرانسه به آلمان جنوبی بسیار مساعد است در حالی که حمله آلمان جنوبی به فرانسه را دچار اشکالات  
 زیاد می کند. به علاوه هیچ شک نیست که انضمام آلتزاس و بخش آلمانی زبان لین، مرز آلمان جنوبی را بسیار مستحکم  
 تر می کند بخصوص که در آن صورت، آلمان بر تمام طول تخته یوز (Vosges) و استحکاماتی که قله های شمالی آنسرا  
 محافظت می کنند، سلطه می شود. اگر نیز هم به آلمان ضمیم شود، فرانسه در حال حاضر از دو پایگاه مهم صلیاتش  
 طیه آلمان محروم خواهد شد ولی این مانع از آن نخواهد بود که پایگاه های جدیدی در نانس یا در وردن (Verdun)  
 بسازد. آنها تا وقتی که آلمان، کولنز (Koblenz)، ماینس (Mainz)، گورسهایم، راشتاد (Rastadt) و اولم (Ulm)  
 را در اختیار دارد که همه پایگاه صلیات طیه فرانسه اند، و در جنگ اخیر هم منتهای استفاده از آن ها شد، آنها حق  
 دارد ظاهرا ضحیفانه، استحکامات دوگانه این طرف را - هر چند مهم باشند - طلب کند؟ به علاوه، ستراسبورگ برای  
 آلمان جنوبی، در صورتی تهدید محسوب می شود که آلمان جنوبی قدرتی جدا از آلمان شمالی باشد. از ۱۷۹۲ تا  
 ۱۷۹۵، آلمان جنوبی هرگز از این طرف تسخیر نشد، چه در جنگ با انقلاب فرانسه، پروس متحدش بود. ولی همین که  
 در ۱۷۹۵ پروس با انقلاب فرانسه از در صلح درآمد و جنوب را به حال خود گذاشت، حمله به جنوب آلمان از پایگاه  
 ستراسبورگ شروع شد و تا ۱۸۰۹ ادامه یافت. واقعیت این است که آلمان متحد همیشه می تواند از راه تمرکز قوایش  
 بین لاندو (Landau) و سارلوی (Sarrelouis) همانطور که در جنگ اخیر به آن عمل کرد، بیا پیشروی یا قبول نبرد  
 در راه ماینس به ستراسبورگ هر نوع از سپاه فرانسه را در آلتزاس بلا اثر کند. تا وقتی که همه تضمین آلمان در آنجا  
 مستقر باشد، هر لشکر فرانسوی که از ستراسبورگ به سوی آلمان جنوبی پیشروی کند، از پشت مورد حمله قرار خواهد  
 گرفت و ارتباطش تهدید خواهد شد. اگر جنگ اخیر يك چیز نشان داده باشد، آن اینست که اشغال فرانسه از  
 سوی آلمان آسان تر است.

اما در کمال حسن نیت، آیا این هیچ و يك عقب گرد تاریخی نیست، که ملاحظات نظامی اصل تعیین کننده  
 مرزها بین طلب قرار گیرد؟ اگر قاعده بر این باشد، اطریش هنوز هم در ونیز و خط مین چیو (Mincio) صاحب حقوق است  
 و فرانسه هم بر خط راین حق دارد، از نظر دفاع از پاریس که حتما بیشتر در معرض حمله از شمال شرقی است تا برلین  
 در معرض حمله از جنوب غرب. اگر مرزها بر حسب ضامع نظامی معین شوند، ضارقات هیچ وقت تمام نخواهد شد چون  
 هر خط نظامی الزاما نقاط ضعفی دارد که می تواند با انضمام نواحی آن طرف تر، مستحکم شود؛ به علاوه هیچ گام این  
 مرزها نمی توانند بطور قطعی و ضحیفانه معین شوند. چون همیشه از طرف فاتحان به شکست خورگان تحمیل می کردند  
 و بنا بر این در خود جوانه های جنگ جدیدی را می پروراندند. چنین است درس سراسر تاریخ. و در مورد طت ها  
 هم نظیر اشخاص وضع از همین قرار است. برای حذف وسائل نهاجمی آنها، باید وسائل دفاعی شان را گرفت و تنها  
 به طناب هیچ کردن نشان نباید قناعت کرد، باید از میانشان برد. اگر قناعتی وجود داشت که "تضمین های مادی" برای  
 در هم شکستن اعصاب يك طت گرفت، ناپلئون اول بود که با قرار داد تیلست (Tilsit) و نحوه عمل آن طیه پروس،  
 این کار را انجام داد. معذالك چند سال بعد، هدرت فوخل آسایش چون يك نی پوسیده روی پشت طت آلمان در  
 هم شکست. این "تضمین های مادی" که پروس در رویای در هم خود، می تواند و جرات می کند به فرانسه تحمیل نماید،

۱ - (Electeur) عنوان شاهزادگان و نجبای معدودی بود که امپراطور را در همه آنها انتخاب می کردند.

در مطایبه با آنچه ناپلئون اول از خود او گرفت چیست؟ نتیجه اش هم کمتر از آن مصیبت بار نخواهد. تاریخ پادشاه خود را نه بر حسب تعداد کیلومترهای مرز از خاک فرانسه که اشغال شده، بل که بر حسب کیفیت جنایاتی که هارت از احیای سیاست اشغال گرانه در نیمه دوم قرن نوزدهم است خواهد داد.

اما سخن گویان مبین پرستی توپن (۱) جواب خواهند داد که آلمانی را با فرانسوی نباید اشتباه کرد. آنچه ما می خواهیم افتخار نیست امنیت است. آلمانی ها بطور صده خلی صلح جویند. تحت نظر مطلق آنها، حتی تصرفی که یکی از طغیان جنگ آینده است، به وثیقه ای برای صلح دائم منتهی خواهد شد. البته این آلمانی ها نبودند که در سال ۱۷۹۲ فرانسه را اشغال کردند، آنها با این نیت عالی که انقلاب قرن هجدهم را با سر نیزه سرکوب کنند، آلمانی ها نبودند که دستشان را با به زانو در آوردن ایتالیا، خفه کردن مجارستان و تجزیه لهستان آلوده کردند. سیستم نظامی کنونی آنها که تمام اهالی سالم از جنس مذکور را به دو بخش می کند، بخشی برای ارتش فعال و بخشی دیگر به عنوان ارتش در حال مرخصی، و هر دو مجبور به اطاعت کورکورانه از روسای که حق خداوندی دارند، چنین سیستم نظامی البته که "یک تضمین مادی" برای حفظ صلح و هدفی نظامی تعالیات تمدن کننده است! در آلمان مثل هر جای دیگر، خبر چینیانی که در خدمت قدرت های روزانه، فکر توده را با خود مداحی های دروغین مسوم می کنند. این مبین پرستان آلمانی که از دادن استحکامات فرانسه در متزو و ستراسبورگ این قدر خشکین اند، در عوض در سیستم وسیع استحکامات مسکوئی در وروشو، مودلین (Modlin) و ایوان گورود (Ivangorod) هیچ اشکالی نمی بینند در حالی که در مقابل وحشت اشغال گری بناپارتی چشمان درشت می شود، در برابر رنگ تسلط استبداد تزار دیده فرو می بندند.

همانطور که در ۱۸۶۵ بین لسونسی بناپارت و بیسمارک قول و قرار رد و بدل شد، همان طور هم در ۱۸۷۰، بیسمارک و گورچاکف (۲) قول و قرار رد و بدل کردند. همان گونه که لوتی بناپارت به خود می بالید که در جنگ ۱۸۶۶ اطیش و پروس هر دو از پا در می آیند و او حاکم نهایی آلمان خواهد شد، همان طور هم الکساندر به خود می بالید که چون جنگ ۱۸۷۰ به از پا درآمدن مشترک آلمان و فرانسه می انجامد، از این رو او را حاکم نهایی قاره غرب می کند. همان طور که امپراطوری دوم، وجود کف در اسپین آلمان شمالی را با حیات خود ناسازگار می دانست، همان طور هم روسیه استبدادی خود را با وجود یک امپراطوری آلمان تحت رهبری پروس، باید در خطر حس کند. چنین است - قانون سیاست کهن. در این سیاست، نفع یک دولت، ضرر دولت دیگر است. نفوذ مسلط تزار در اروپا، ریشه اش در نفوذ سنتی او در آلمان است. در زمانی که عطیات آتش فشان وار حکومت استبدادی را از پایه تهدید می کند تزار آیا می تواند چنین از دست دادن پرستی را در خارج تحمل نماید؟ از هم اکنون روزنامه های مسکو، لحن روزنامه های بناپارتیست را بعد از جنگ ۱۸۶۶ تکرار می کنند (۳). آیا مبین پرستان توپنی واقعا خیال می کنند که با انداختن فرانسه در آغوش روسیه، صلح و آزادی تضمین می شود؟ اگر برتری نظامی، گستاخی حاصل از پیروزی و دسیسه چینی سلطنت، آلمان را به غارت سرزمین فرانسه بکشاند، در آن صورت تنها دوا راه حل در مقابل دارد: یا باید به هر ترتیب، آلت رسمی توسعه طلبی روسیه شود، یا پس از مدت کوتاهی نفس تازه کردن، برای یک جنگ "دفاعی" مجددا آماده کرد. ولی نه از این جنگهای "موضعی" که اختراع جدید است، بل که جنگ نژادی جنگی طیه نژاد های مؤتلف سلاو و لاتین.

طبقه کارگر آلمان، مصمانه پشتیبانی خود را از جنگی که قادر به پیش گیری اش نبود، اعلام داشت؛ به عنوان جنگی برای آزادی فرانسه و اروپا و استقلال آلمان، از شر این شیطان طاعونی یعنی امپراطوری دوم. این کارگران آلمان بودند که در اتحاد با کارگران روستایی، اصحاب و عضلات ارتش های قهرمانی را تشکیل می دادند که خانواده های خود را نیمه جان از گرسنگی، در پشت سرها می کردند. این ها که در جنگ خارجی تلفات داده اند، وقتی بازگردند، باز بواسطه فقر و فلاکت تلف خواهند شد. آنها به نوبه خود برای طلب تضمین پیش خواهند آمد: تضمین

۱ - Teuton اهالی ژرمن باستانی که به سرزمین کل ها حمله کردند و آنجا را اشغال نمودند. ۲ - در ۱۸۷۰ گورچاکف وزیر خارجه روسیه به بیسمارک وعده داد که دولت او در جنگ فرانسه و پروس بی طرف خواهد ماند. ۳ - اشاره به اعتراض روزنامه های مسکو به سیاست خارجی روسیه در مورد روابط دوستانه اش با پروس.

اینکه فدائیکاری عظیم آنها بی مرده نبوده است ، تضمین اینکه آزادی را بدست آورده اند ، تضمین اینکه پیروزی بر ارتش بنایارتی ، مثل ۱۸۱۵ به شکست ملت آلمان منتهی نخواهد شد ؛ و به عنوان نخستین تضمین ، آنها خواستار یک صلح آبرومندانه برای فرانسه و به رسمیت شناختن جمهوری فرانسه اند .

کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات آلمان ، در مانیفستی که روزه سهتا میر انتشار داده ، به روی ایمن تضمین ها تکیه کرده است :

- ما طبق انضمام آلمان و لین اعتراض می کنیم . و آگاهیم که از طرف طبقه کارگر آلمان
- سخن می گوئیم . به خاطر صلح و آزادی ، به خاطر تمدن غرب طبقه پرولتاریه نسوق
- کارگران آلمان انضمام آلمان و لین را صبورانه تحمل نخواهند کرد .
- برای هدف مشترک بین الطلی پرولتاریا ، با وفاداری در کنار رفقای کارگران در
- تمام کشورها خواهیم ماند .

مستأفانه ما نمی توانیم به موفقیت فوری آنها مطمئن باشیم . اگر کارگران فرانسه نتوانستند جلوی تجاوز کار را در زمان صلح بگیرند ، آیا کارگران آلمان خواهند توانست در میان سرو صدای اسلحه ، جلوی فاتح را بگیرند ؟ . مانیفست کارگران آلمان می خواهد که لویی بناپارت به عنوان خائن به جمهوری فرانسه ، اخراج شود . حاکمان برعکس ، از هم اکنون در تلاشند تا دوباره او را به عنوان شایسته ترین فرد برای پرورشکستی کشاندن فرانسه ، به کاخ توئلری (Tuileries) بازگردانند . نتیجه هر چه باشد ، تاریخ نشان خواهد داد که طبقه کارگر آلمان ، از همان خمیره نرم طبقات متوسط آلمان ساخته نشده است . طبقه کارگر آلمان وظیفه خود را انجام خواهد داد .

ما هم مثل آنان ، به پیدایش جمهوری در فرانسه درود می فرستیم ، اما در همین حال از احساس وقوع حوادثی که امیدواریم درست نباشند - پریشانیم . این جمهوری ، نتایج و نفعات را بر نیاورد اختلال که تنها جای خالی آن را اشغال کرد . جمهوری نه به عنوان یک پیروزی اجتماعی ، بل که به عنوان یک اقدام ملی برای دفاع اعلام شد . ایمن جمهوری در دست حکومتی است مرکب از اورلئانیست های سرشناس ، به اضافه جمهوری خواهان طبقه متوسط که روی بعضی از آنان داغ پاک نشدنی قیام روز ۱۸۴۸ خورده است . تقسیم کار بین اعضاء این حکومت ظاهرا بسیار بد انجام گرفته است . اورلئانیست ها مطالبات حساس را در ارتش و پلیس به دست دارند در حالی که به جمهوری خواهان ادعایی ، وزارت خانه هائی رسیده است که در آنجا فقط حرف می زنند . برخی از اقدامات اولیه شان نشان می دهد که آنها از امپراطوری دوپنه تنها خرابی ، بل که وحشت از طبقه کارگر را نیز به ارث برده اند . اگر حالا با جبهه پردازی های صمیمانه اقدامات خیر ممکن را به نام جمهوری بده می دهند ، آنها برای آن نیست که بعد مرده کشانی را راه بیاورند که یک حکومت ممکن را طلب کنند ؟ آنها برای برخی از این گورکان جمهوری ، این طبقه متوسطی ها ، جمهوری تنها پوشش و با پلی برای بازگشت دادن خاندان اورلئان نیست ؟ .

طبقه کارگر فرانسه ، در شرایط بی نهایت دشواری قرار گرفته است . هر نوع تلاش برای سرنگونی حکومت جدید در بحران کنونی که دشمن تقریبا پشت دروازه های پاریس است ، یک عمل دیوانه وار از روی ناامیدی است (۱) . کار - کارگران فرانسه باید وظیفه خود را به عنوان عضو اجتماع انجام دهند و در همین حال نباید به وسیله خاطررات ملی ۱۷۹۲

۱ - لندن در این باره می نویسد : مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰ یعنی ۶ ماه قبل از کون کارگران فرانسه را خصوصاً هخندار داد که در آن شرایط قیام یک دیوانگی محض است و قبلا تصورات ناسیونالیستی مبنی بر امکان جنبشی در جهت - ۱۷۹۲ را رد کرده بود . اما وقتی نوبت به قیام می کنند مارکس می خواهد که همراه آنها باشد و در طی نبرد با آنها درگیر بگردد و نه اینکه تنها بطور پروردگراتیکی درس بدهد . او می فهمد که هر نوع کوشش برای پیش بینی دقیق و کامل امکانات موفقیت در نبرد نهی نیاید و خود نمائی طاج ناپذیر است . برای او امری بالاتر از این وجود ندارد که طبقه کارگر قهرمانانه با فدائیکاری و ابتکار خود تاریخ دنیا را می آفریند . مارکس را از نظر خود خلق کنندگان آن می دید بدون این که از پیش امکان محاسبه دقیق امکانات موفقیت را داشته باشد و نه از نظر روشنفکر خرده بورژوا که درس اخلاقی می دهند " پیش بینی اش آسان بود ..... نمی بایست خود را به خطر می انداختیم ..... " .



تحت تاثیر قرار گیرند ، آنطور که دهقانان فرانسه تحت تاثیر خاطرات ملی امپراطوری اول قرار گرفتند (۱) . کارگران ، وظیفه تکرار گذشته را ندارند ، وظیفه آنها ساختمان آینده است ، آنان باید با خونسردی و قاطعیت از امکانات ساده آزادی ناشی از جمهوری ، برای کارسازمان طبقاتی خاص خود استفاده کنند . چنین سازمانی نیروی هرکولی تازه ای ، برای احیای فرانسه و کوشش مشترک ما یعنی آزادی کار ، به آنها خواهد بخشید . سرنوشت جمهوری فرانسه بسته به انرژی و حزم آنهاست .

کارگران انگلستان ، از هم اکنون اقداماتی کرده اند تا از راه يك فشار سالم از خارج ، اگرچه حکومت خود را در به رسمیت شناختن جمهوری فرانسه در هم بشکنند (۲) . سیاست دفع الوقت کوشی حکومت انگلستان ، احتمالاً جبران جنگ طبعی واکهین ها در ۱۷۹۲ و عجله و فحاشانه اش در شناسایی کودتاست . کارگران انگلیسی بنا بر این از حکومت خود می خواهند تا با تمام قدرت با تجزیه فرانسه - که برخی از مطبوعات انگلیسی آنقدر وقت میهند که سرسده کشان خواستار آنند - مخالفت کند . همین روزنامه هائی که بیست سال پیش لویی بناپارت را تهدید بر آسمانی اروپا می خواندند و دیوانه وار برای طغیان برده فروشان کف می زدند (۳) .

شعبه های اتحادیه بین الطلی کارگران در هر کشور باید که کارگران را به صل وادارند . اگر آنها وظیفه خود را فراموش کنند و بی حرکت بمانند ، جنگ وحشتناک کوشی ، کانون جنگ های بین الطلی به مراتب کشنده تری خواهد شد که در هر کشور به پیروزی مجدد صاحبان زمین و سرمایه ، بر کارگران منتهی خواهد شد .

## زنده باد جمهوری!

لندن . ۹ سپتامبر ۱۸۷۰

---

۱- لویی بناپارت در انتخابات ۱۸۴۸ از احساسات ارتجاعی دهقانان فرانسه استفاده کرد . آنها که از روی نادانی فتوحات انقلاب کبیر را به ناپلئون نسبت می دادند آراء خود را به لویی بناپارت دادند .

۲- اشاره به تبلیغات وسیعی است که در انگلستان به نفع جمهوری فرانسه ، به ابتکار مارکس و شورای گل بین الطلی انجام می گرفت .

۳- در جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۵ - ۱۸۶۱) بین ایالات صنعتی شمالی و برده فروشان جنوب ، مطبوعات بورژوازی انگلستان از جنوبی ها حمایت می کردند . یعنی از رژیم برده داری . دلپش آن بود که بورژوازی انگلستان صنعت شمال را رقیبی برای خود می دانست که در حال رشد است در حالی که ایالات جنوبی برای بازار انگلستان تنگ تنه می کرد .

جنگ داخلی در فرانسه

پیام هوای کل

اتحادیه بین المللی کارگران

به تمام اعضاء اتحادیه

در اروپا و ایالات متحده



در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰، هنگامی که کارگران پاریس جمهوری اعلام کردند و این امر تقریباً در آن واحد در سراسر فرانسه تأیید شد پس آنکه حتی يك صدای مخالف بلند شود، دسته ای توطئه گر از وکلای جاه طلب که تی پرورد سیاسی شان بود و تروشو (Trochu) ژنرالشان، شهرداری پاریس را اشغال کردند. در آن زمان، آنها به این امر که پاریس رسالت نمایندگی فرانسه را در تمام مراحل بحرانی به عهده دارد، آنقدر متعصبانه اعتقاد داشتند که برای مشروع جلوه دادن ضایع نفسی خود به نام حکومت فرانسه، همین را کافی دیدند که به نمایندگی پاریسشان که دیگر معتبر هم نبود استناد کنند. ما در پیام دومان راجع به جنگ جدید، پنج روز پس از روی کار آمدن این گروه گفتیم که اینها چه کسانی هستند؛ با وجود این، در سرکجه ناشی از غافلگیری، در حالی که رهبران حقیقی طبقه کارگر هنوز در زندان بنایارتیست ها و پیروسی های در حال حمله به پاریس قرار داشتند، پاریس این در دست گرفتن قدرت را تحمل کرد ولی به این شرط قطعی که فقط در مورد دفاع ملی از آن استفاده شود. اما پاریس به هیچ وجه نمی توانست از خود دفاع کند جز آنکه طبقه کارگرش را مسلح نماید و در سازمانی فعال متشکل سازد و از طریق خود جنگ، آن را تعلیم دهد. اما پاریس مسلح معنایش انقسلاب مسلحانه بود. پیروزی پاریس بر پیروس متجاوز یعنی پیروزی کارگر فرانسوی بر سرمایه دار فرانسوی و انگل های دولتی آن بود. در این کشمکش بین وظیفه ملی و ضایع طبقاتی، حکومت دفاع ملی برای آنکه خود را به حکومت خیانت ملی بدل کند حتی لحظه ای درنگ نکرد.

اولین اقدام این حکومت آن بود که تی پرور را به تمام دربارهای اروپا به دوره فرستاد تا به بهای مبادله جمهوری با يك شاه طلب میانجی گری نماید. چهار ماه پس از شروع محاصره، وقتی خیال کردند که فرصت مناسبی پیش آمده تا برای نخستین بار کله تسلیم را ادا کنند، تروشو در حضور ژول فاور (Jules Favre) و چند تن دیگر از هم کارانش، خطاب به مجمع شهردارهای پاریس چنین گفت:

- اولین سوآلی که در همان شب ۴ سپتامبر، هم کارانم از من کردند این بود: آیا
- ممکن است که پاریس هم محاصره را تحمل نماید و هم در برابر ارتش پیروس مقاومت
- کند؟ من در پاسخ شفاهی به این سوال درنگ نکردم. برخی از هم کارانم که
- اکنون سخنان مرا گوش می کنند می توانند صحت گفتارم را تصدیق کنند، و تغییر
- عقیده هم ندادند. ام. من به آنها - همان طور که در وضع کنونی امروز هم می-
- گویم - آن روز گفتم که کوشش برای مقاومت در محاصره، در برابر ارتش پیروس يك
- دیوانگی است. البته يك دیوانگی قهرمانانه و پس. حوادث [که خود او
- ایجادشان کرده بود] پیش بینی های مرا تکذیب نکرد.

این سخن رانی نظمی تروشو بعداً توسط آقای کوربن (Corbon) یکی از شهرداران حاضر در آن مجمع منتشر شد. به این ترتیب در همان شب اعلام جمهوری، نقشه تروشو که همکارانش از آن آگاهی داشتند، عبارت بود از تسلیم پاریس. اگر دفاع ملی چیزی جز بهانه برای حکومت شخصی تی پرور و شرکا بود، جاه طلبان چهارم سپتامبر، روز پنجم می - بایست استعفا می دادند و خلق پاریس را در جریان "نقشه" تروشو می گذاشتند و از خلق می خواستند که با تسلیم شود و با خود سرنوشتش را به دست گیرد. به جای این کار، شاید آن ننگین تصمیم گرفتند که "جنون قهرمانانه" پاریس را بازیم کرسنگی و شلاق زنی معالجه کنند و در این ضمن با "انقیست های پر صدا مسخره اش کنند و اعلام نمایند که تروشو "حاکم پاریس هرگز تسلیم نخواهد شد!" و ژول فاور وزیر امور خارجه "هرگز يك ذره از خاک و يك سنگ از استحکاماتمان!" راه دشمن واگذار نخواهد کرد. در نامه ای که همین ژول فاور به گامبتا (Gambetta) نوشت، اقرار کرد که آنچه که او طبقه آن پر خاسته است، سربازان پیروسی نیستند بلکه کارگران پاریس اند. در تمام مدت محاصره، جاقو کشان بنسایارتیست که تروشو با حزم تمام فرماندهی ارتش پاریس را به آنان سپرده بود، در مکاتبات خصوصی خود، شوخی های فراوانی در

مورد مضحکه دفاع پاریس می کردند (مثلا رجوع شود به نامه آلفونس سیمون - گی بو (A. Simon-Guiod) سر فرمانده توپخانه ارتش دفاع پاریس و دارنده نشان لژیون دونور به سوزان (Susane) ژنرال توپخانه . این نامه بوسیله روزنامه رسمی کمون انتشار یافت (۱) .

ماسک شیادان ، بالاخره در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ برداشته شد . حکومت دفاع ملی که خود را با قهرمانی ای حقیقی، لکه دار کرده بود ، با تسلیم در برابر دشمن به صورت حکومت بهسمارک فرموده فرانسه درآمد . نقشی آنقدرست که حتی خود لوتی بناپارت در سدان نیز با تنفر آن را رد کرده بود . پس از حوادث ۱۸ مارس و فرار به ورسای ، تسلیمندگان مدارک کثیف خیانت خود را در پاریس جای گذاشتند و برای از میان بردن آنها ، چنانچه کمون در مانیفست خود برای ایالات ذکر کرده " این ها برای تبدیل پاریس به تلی خرابه در میان دریائی از خون ، حتی یک لحظه نمی بایست تردید کنند " .

در ضمن ، حتی چند از رهبران حکومت دفاع ، دلائل شخصی خاصی هم داشتند تا تحقق این امر را با حرارت دنبال کنند .

کسی پس از امضا آتش بس ، آقای میلییر (Millière) یکی از نمایندگان پاریس در مجلس ملی که بعدها به دستور خاص ژول فاور تیرباران شد یک سلسله اسناد قانونی و واقعی منتشر ساخت که نشان میداد ژول فاور که با زن شخصی دائم الخمر که مقیم الجزیره بود ، زندگی می کرده با چه حقه بازی های گستاخانه ای در طی چند سال ، به نام فرزندان حرام زاده خود موفق شده بود میراث مہبی به چنگ بیاورد و شخص ثروتمندی شود ؟ و در محاکمه ای که وارثان مشروع طبع او ترتیب دادند ، با هم دستی دادگاه های بناپارتمستی توانست از بروز افتضاح جلوگیری کند . از آنجا که به زور سخن پردازی تنها نمی شد از شر این مدارک خشک و قانونی خلاص شد ، ژول فاور برای نخستین بار در عرض جلوزنانش را گرفت و با خیال راحت منتظر ماند تا جنگ داخلی شروع شود و آن وقت بود که با هیجان مفرط ، به خلق پاریس به عنوان دسته اشراک از زندان گریخته ای که طبع خانواده و مذهب و نظم و مالکیت قیام کرده ماند ، حمله برد . همسین قاجاقچی روز ۴ سپتامبر ، هنوز کاملا بر مسند قدرت تکیه نکرده بود که با هلاک پیک (Pic) و تالیفر (Taillefer) را که حتی در زمان امپراطوری به جرم تقلب در ماجرای مقتضع اتاندار (Etandard) محکوم شده بودند ، به جسان جامعه انداخت . یکی از این دو ، تالیفر ، که در زمان کمون جرات کرده به پاریس برگردد فوراً به زندان انداخته شد و پس از آن باز ژول فاور از پشت تریبون مجلس اظهار تعجب می کرد که پاریس تمام زندانیانش را آزاد کرده است .

ارنست بیکار ، این فالستاف (۲) حکومت دفاع ملی ، کسی که پس از آن که مدت ها بی هوته زحمت کشید تا وزیر کشور امپراطوری شود و خودش خودش را وزیر کشور جمهوری کرد ، برادر آرتور بیکار نامی است که از بورس پاریس به عنوان کلاه بردار اخراج شد ( رجوع شود به گزارش اداره پلیس به تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۶۷ ) و مطابق اقرار خودش وقتی که مدیر شعبه بانک سوسیته ژنرال (Societe Generale) واقع در شماره ۵ خیابان پالسترو (Palestro) بود ، مبلغ سیصد هزار فرانک در دیده بود ( رجوع شود به گزارش اداره پلیس به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۸۶۸ ) این آرتور بیکار را ارنست بیکار مدیر روزنامه خود به نام (Electeur Libre) کرد . در همان موقع که جمع قاجاقچی های بورس توسط روغ پردازانهای رسمی روزنامه وزارت کشور گمراه شده بودند ، آرتور مرتب بین وزارت کشور و بورس در رفت و آمد بود تا هر سر بد بختی -

۱ - متن این نامه چنین است " به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۷۰ سوزان عزیز . من در میان جوانان نیروهای نظامی کلمکی ، هتزل (Hetzal) نامی را که توصیه ات کرده بودید پیدا نکردم ولی کسی به اسم هسل (Hessel) پیدا کردم . آیا این همان است ؟ بی رودریستی بگوئید چه می خواهید تا انجام دهم . او را یا می توانم در ستاد خود بپذیرم که لابد از بی کاری خسته خواهد شد و یا به من والرین (Mont Valerien) بفرستم که کمتر از پاریس در معرض خطر باشد ( برای اقوامش ) و در آنجا ظاهراً توپ در خواهد کرد منتها در هوا و طبق متد نوئل (Noel) . بگوئید چه می خواهید . ارادتند . گی بو . " (نوئل که ظاهراً توپ در می کرد اما در هوا ، در مدت محاصره فرمانده من والرین بود)

۲ - (Palstaff) دیپلومات انگلیسی قرن پانزدهم . شکسپیر در نمایشنامه " هانری چهارم " او را به عنوان نمونسه عیاش خونگدازان گرفته است . این نام در انگلیسی (Miller) و در آلمانی (Karl Vogt) آمده است .

های ارتش فرانسه معاطه کند . تمام مکاتبات مالی این يك جفت برادر به دست کهن افتاد .

ژول فری (Jules Ferry) که پیش از چهارم سپتامبر، وکیل دعاوی ای بود که يك شاهی هم نداشت ، موفق شد به عنوان شهردار پاریس در مدت محاصره ، در میان گرسنگی مردم ، شرفی بهم برزند . روزی که قرار باشد او حساب بد اداره کردنش را پس بدهد ، روز محکومیتش خواهد بود .

این افراد ، فقط در خرابی پاریس می توانستند اجازه آزادی مشروط (۱) خود را به دست آورند ، و همانهایی بودند که بهسماک می خواست . پس از آن که روزی ها مدتی بر خوردند ، تی بر که تا آن زمان توطئهگر مخفی حکومت بود ، در رأس حکومت قرار گرفت و " مرخص شدگان " وزیرش شدند .

تی بر ، این جن عجیب الخلقه ، تقریبا يك ربع قرن است که بهرروازی فرانسه را تحت تاثیر دلربایی خود قرار داده است ، چه او کامل ترین تجسم فساد معنوی طبقه بهررواست . پیش از آن که سیاستمدار شود ، تی بر به عنوان موبخ قابلیت دروغ پردازیش را قبلا نشان داده بود ، شرح زندگی اجتماعی او ، سرگذشت بدبختی های فرانسه است . پیش از سال ۱۸۳۰ با جمهوری خواهان سرسوری داشت ولی در زمان لوئی فیلیپ با خیانت به حامی خود لافیت (Lafitte) به وزارت رسید . و با ایجاد افتخاش در محلات پست طبقه روحانی که طی آن کلیسای سن ژرمن لکسروا (St. Germain l'Auxerrois) و اموال آن غارت شد ، و نیز با اجرای نقش های دوگانه جاسوس - وزیر و قلابه - زندان بان برای دوشس بهروری Duchesse de Berry نزد شاه اجر و قربتی یافت . قتل و عام جمهوری خواهان در خیابان ترانسنونین (Tranennonin) و به دنبال آن قوانین گندی که طبقه مطبوعات و حق انتخابات برقرار شد ، همه از کارهای او بود . وقتی که به عنوان رئیس کابینه در ۱۸۴۰ دوباره ظاهر شد ، از طرح استحکاماتی ای که برای پاریس ریخته بود ، فرانسه را به تعجب و با - داشت . او به جمهوری خواهانی که این طرح را به عنوان توطئه ای شوم طبقه آزادی پاریس محکوم می کردند ، از پشت تریبون مجلس چنین جواب داد :

- " یعنی چه ؟ آنها که تصور می کنند ساختن استحکامات معمولی می تواند برای
- " آزادی و نظم مضر باشد ، خود را خارج از هر واقعیتی قرار می دهند ! اول این
- " تهنیتی است به دولت - هر دولتی که باشد - که با بهاران پاریس بتواند روزی
- " سر پا بماند..... این امر پس از بهرروزی صد بار غیر ممکن تر خواهد بود تا
- " قبل از آن ."

البته ؛ هیچ حکومتی هرگز جرات نمی کرد پاریس را از دلهای خودش بهاران کند جز همین حکومتی که قبلا این دلهها را به پیروسی ها تسلیم کرده بود .

وقتی سلطان بومبا (Bomba) در ژانویه ۱۸۴۸ در Palerme مشق نیراندازی می کرد ، تی بر که مدت ها وزارت - خانه ای نداشت در مجلس چنین از جا در رفت

- " آقایان از آنچه در پالرم می گذرد اطلاع دارند . شما وقتی باخبر شدید که يك
- " شهر بزرگ به مدت ۴۸ ساعت بهاران شده همه از نفرت پر خود لرزیدید [ به
- " معنای پارلمانی کلمه ] . و توسط چه کسی ؟ توسط دشمنی خارجی که از حقوق
- " جنگی خود استفاده می کند ؟ نه آقایان ، توسط حکومت خودش . و به چه دلیل
- " چون این شهر بدبخت حقوق خود را می خواست . بله ، بهاران ۴۸ ساعت
- " طول کشید اجازه دهید تا از افکار اروپایی استمداد کنم . این خدمتی بزرگ
- " به بشریت است که از پشت شاید بزرگترین تریبون های اروپا ، سخنی چند [ در
- " واقع حرف ] در تنفر از این نوع اعمال ادا شود....."

۱ - اصطلاحی که مارکس به کار برده این است: Tickets of leave که در انگلستان اجازه ای بود که به زندانیانی که پیش از پایان دوره محکومیت مرخص می شدند می دادند و می بایست آن را هر چند گاه يك بار به پلیس نشان دهند. این اصطلاح را مارکس در سطور بعد باز به کار برده و به گزات وزرای تی بر را Tickets of leave men خوانده است که ما به " مرخص شدگان " ترجمه می کنیم .

وقتی که نایب السلطنه اسپاترو (Espartero) که خدماتی هم به کشورش کرده بود [ کاری که آقای تی بر هرگز نکرده ] ارتقا کرد که می خواهد پارسلون را برای از بین بردن قیام بهاران کند، از هر گوشه دنیا صدای تفریح برخواست. ۱۸ ماه بعد، آقای تی بر از سرسخت ترین مدافعان بهاران رم توسط ارتش فرانسه بود (۱). در واقع مشکل این که اشتباه سلطان بوسیا فقط این بود که بهاران را به ۴۸ ساعت محدود کرده بود.

چند روز پیش از انقلاب فوریه، تی بر که از تبعید و دور بودن از قدرت و سود - که گیزو (Gizot) به او تحمیل کرده بود - خنکین بود، و در ضمن بو برده بود که يك قیام توده ای قریب الوقوع است، با شیوه قهرمانی کازینی که به ناسبت آن میرا بو - مکن لقب گرفت، در مجلس چنین اظهار کرد:

- " من طرفدار انقلابم، نه تنها در فرانسه بل که در اروپا. آرزوی من کم که حکومت
- " انقلابی در دست اعتدالین همانند؛ ولی اگر حکومت به دست افراطین و حتی
- " رادیکال ها هم بیفتد، با این همه من هدفم را رها نمی کنم و هم چنان
- " طرفدار انقلاب خواهم ماند."

انقلاب فوریه به وقوع پیوست و به جای این که جای کابینه گیزو را کابینه تی بر بگیرد - آنطور که مردم خواستار آن دیده بود - لویی فیلیپ را به نفع جمهوری برکنار کرد. او در نخستین روز پیروزی توده، خود را به وقت پنهان کرد و یادش رفت که تحقیر کارگران نسبت به او، وی را از گزند کینه شان در امان می دارد. معذالک با شهادتی افسانه - ای به دوری گزیدن از صحنه اجتماعی ادامه داد تا این که قتل عام روشن این صحنه را برای فعالیت های خاص او آماده کرد. در این وقت به صورت روح هدایت کننده " حزب نظم " و جمهوری پارلمانی درآمد و در این دوران قدرت بود که تمامی فراکسیون های رقیب طبقه حاکم با هم برای سرکوب خلق توطئه می کردند و در همین حال طبعه یکدیگر بدسپه می نمودند تا هر يك سلطنت مورد نظر خود را دوباره برقرار کند. در آن وقت نیز مثل امروز، تی بر جمهوری خواهان را به عنوان تنها مانع در راه تحکیم جمهوری تخطئه می کرد؛ آنروز هم مثل امروز او با جمهوری همان گزیده طرف می نشست که میر غضب با دون کارلوس (Don Carlos) طرف شد؛ " من تو را خواهم کشت فقط برای این که خویش را می خواهم. "

امروز هم مانند آنروز او می تواند در فریاد پیروزی فریاد بزند: " امپراطوری نالید! ". طی رخم جمله -

پردازی های عوام فریبانه اش در مورد آزادی های لازم و با وجود دلخوری شخصی اش از لویی بناپارت که او را قریب داد و پارلمان تاراج را دور انداخت - و این مرد آگاه است که در خارج از محیط قلبی اش باید تا سرحد محو شدن در خود جمع شود - او در تمام گند کاری های امپراطوری دوم دست داشت. از اشغال رم توسط ارتش فرانسه گرفته تا جنگ طبعه پروس که خود در بر انگیزتنش سهیم بود، از طریق فعاشی های سخت به وحدت آلمان، نه به عنوان پوششی برای استبداد پروس بل که به عنوان تجاوز به حق فرانسه در استفاده از تفرقه آلمان.

تی بر این آرایشگر تاریخی ناپلین اول (۲) که با شوق تمام شمشیر او را با دست های ناقص الخلقه اش در برابر اروپا تکان می داد، سیاست خارجی اش همیشه برای فرانسه خفت و خواری به بار می آورد. از قرار داد ۱۸۴۱ لندن تا تسلیم پاریس در ۱۸۷۱ و جنگ داخلی کونی که او اسیران سدان و متز را با اجازه مخصوص بیسمارک طبعه پاریس رها کرده است. طی رخم استعداد انعطاف پذیر و نوسان تصمیمش، این مرد در تمام مدت عمر خود با پست ترین شیوه های کهنه پیوستگی داشته است. به خودی خود واضح است که جریان های عمیق جامعه مدرن، همیشه بر او پوشیده مانده اند؛ لیکن طموس ترین تغییرات در سطح همیشه این مغزی را که تمام حیاتش در زبان منعکس است، به وحشت می انداخت به این تزییب، او از ناخشن به هر نوع تغییری در سیستم پروتکسیونیزم فرانسه (۳)، تحت عنوان

۱ - در ۱۸۴۹ يك ارتش فرانسوی برای محافظت پاپ در برابر انقلاب ایتالیا، به آنجا فرستاده شد. بهاران رم به نحوی مفتضحانه قانون اساسی فرانسه را پایمال کرد. مطابق این قانون، جمهوری هرگز نمی باید نیروی خود را برای خرد کردن آزادی هیچ خلقی به کار ببرد.

۲ - مهم ترین آثار علمی تی بر عبارتند از: تاریخ انقلاب فرانسه و تاریخ کسولا و امپراطوری.

۳ - سیستم حفاظت گمرکی در فرانسه. گمرک گرفتن زیاد از بعض کالاها، ( برای محصولات نوب فلز انگلستان ۲۰٪ و برای آهن آلات ۱۰۵٪ ) نتیجه این شد که بسیاری از محصولات که فرانسه قادر به ساختنش نبود، از بازار حذف شد.

توهمین به مگس‌ها، هرگز خسته نشد. وقتی وزیر لویی فیلیپ بود، ساختمان رامپان را به عنوان خواب و خیالی جنون آسا مسخره می‌کرد. و بعد ها وقتی در زمان لویی بناپارت در اپوزیسیون قرار گرفت، هر نوع کوششی برای اصلاح سیستم پوسیده ارتشی را به عنوان بی احتیاجی به مگس‌ها می‌کهنید. در تمام مدت زندگی اش، این مرد هرگز مرتکب کوچک‌ترین عملی نشد که به حال عموم مفید باشد. تی پرتنها در حرص مال و نفرت از انسان هائی که این ثروت را به وجود می‌آورند ثابت قدم بود. در زمان لویی فیلیپ فقیر بود و به عنوان مزدور وارد وزارت شد. ولی وقتی از آنجا درآمد طیب‌تر بود. آخرین دوره وزارتش در زمان همان شاه (اول مارس ۱۸۴۰) باعث شد که در مجلس طنا به اختلاس متهم شود. به عنوان جواب به این اتهامات، او تنها به ریختن اشک قناعت کرد؛ کالافی که او به سادگی مانند پول‌فایر و تساحان دیگر، با آن معاظه می‌کند. در برود، اولین اقدامش برای نجات فرانسه از يك ورشکستگی مالی قریب الوقوع آن بود که سالیانه سه طبعین فرزندک در حق خود مقرر کند. و این اولین و آخرین حرف "جمهوری حرفه‌جویانه" ای بود که در نما ی آن را به انتخاب‌کننده گان پارلیمنس در ۱۸۶۱ نشان می‌داد. یکی از همکاران سابق او در مجلس سال ۱۸۳۰ که شخصا سرمایه دار بود و معذالك حضوره او اگر کمین شده بود، آبی به له (Boelav) اخیرا در اصلانی چنین تی پرت را مورد خطاب قرار داد:

- \* اسارت‌کار بوسیله سرمایه همیشه سنگ بنای سیاست شما بوده است و از روزی که
- \* دیدید جمهوری کار در شهرداری مستقر شده، بطور مداوم خطاب به فرانسه
- \* فریاد زدید که: این‌ها جنایت‌کارند!

۸ تی پرت، استاد در کثافت‌کاری های پست دولتی، ناپه در پیمان شکنی و خیانت، صنعتگر متخصص در انواع حيله های پست و شیوه های نیرنگ آمیز و ناپکاری های زشت منشی مبارزه حزبی در پارلمان؛ کسی که هر وقت دستش از وزارت کوتاه می‌شد بی هیچ وسواس انقلاب را دامن می‌زد و تا زمام دولت را در دست می‌گرفت آن را در خون غسری می‌کرد، کسی که به جای فکر منشی پیش قضاوت طبقاتی دارد و به جای احساسات، خود پرستی، کسی که زینسدگسی خصوصی اش همان هدف مفضح است که زندگی اجتماعی اش نفرت انگیز است، حتی حالا که نقش سیلا (Sylla)ی فرانسه را بازی می‌کند نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد تا مسخرگی خود نمائی اش شفاعت اصلش را بیشتر نکند.

تسلیم پاریس و تحویل پاریس و بل که فرانسه به پروس، پایان يك سلسله طولانی توطئه با خیانتی بود که به کمک دشمن، فاضبان، سپتامبر بگفته خود تروشو درست از همان روز شروع کرده بودند. از طرف دیگر این تسلیم، شروع جنگ داخلی بود که می‌بایست به کمک پروس، طبعه جمهوری پاریس درگیر شود. این دام در همان سن قرار داد تسلیم گسترده شده بود. در این هنگام بیش از يك سوم کشور در اشغال دشمن بود، پایتخت با ایالات رابطه نداشت و ارتباطات نامنظم بود. در چنین شرائطی انتخابات حقیقی در فرانسه غیر ممکن بود مگر آن‌که از پیش وقت کافی برای تهیه مقدمات آن موجود می‌بود. به همین ضاسبت، قرار داد تسلیم تضحیح می‌کرد که در ظرف ۸ روز می‌باید مجلس ملی تشکیل شود. به طوری که خبر انتخابات قریب الوقوع در بسیاری از نقاط، در همان شب اخذ رای رسید. به علاوه مطابق یکی از مواد مطرح قرار داد، این مجلس تنها به این منظور تشکیل می‌شد که راجع به جنگ یا صلح و احیانا صلح قرار داد صلح تصمیم بگیرد. مردم حس می‌کردند که مواد قرار داد آتش بس ادامه جنگ را غیر ممکن می‌کند و نیز حس می‌کردند که بدترین افراد فرانسه برای اجرای صلحی که بیسماک جمع کرده است، بهترین عناصرند. اما تی پرت که از این پیش بینی ها نا خوشنود بود، پیش از آن که اسرار آتش بس در پاریس فاش شود، برای تبلیغات انتخاباتی در ایالات افتاد تا مردم را به دور حزب مشروط خواهان جمع کند. این از این پس می‌بایست در کار اقلانیست ها، جای بناپارنیست ها را که دیگر محلی از اهراب نداشتند بگیرد. او از آنها نرسی نداشت. بناپارنیست ها ممکن نبود بتوانند حاکمان فرانسه مدین باشند و در نتیجه به حرمان در خور تحقیری مبدل شده بودند، در این صورت کدام

حزب بهتر از حزبی که عیش به قول خود تی پرت (در مجلس روز ۲ ژانویه ۱۸۳۳) همیشه هم جوار با سه عامل تهاجم خارجی، جنگ داخلی و مرج و مرج بوده است؟ می‌توانست به عنوان آلت ضد انقلاب انتخاب شود؟ آنها واقعا خیال می‌کردند که به هزاره ای که این همه انتظارش را می‌کشیدند رسیده اند؛ پاشنه تهاجم خارجی که فرانسه را لگد-مال کرده بود، سقوط يك امپراطوری بود، اسارت بناپارت بود و بالاخره آنها بودند. چرخ تاریخ به وضوح عقب‌گرد

کرده بود و به مجلس ناپهاده<sup>۱</sup> ی ۱۸۱۶ رسیده بود . در مجالس جمهوری از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ آنها توسط قهرمانان پارلمان جی تعلیم یافته و کارگشته شان بود که معرفی می شدند ولی حالا ، سیاهی لشکر حزب بود که هجوم می آورد . یعنی تمام پورشیناک (۱) های فرانسه .

همین که مجلس دهاتی ها<sup>۲</sup> (۲) در برود و تشکیل شد ، تی بر به روشنی متذکر شد که مصادقات صلح باید بلافاصله - حتی بدون آن که اختصار یک مباحثه پارلمانی را هم داشته باشد - تصویب گردد و تنها به این شرط است که پروسی ها اجازه خواهند داد که جنگ طبعه جمهوری و سنگران پاریس شروع شود . ضد انقلاب در واقع نمی باید وقت تلف کند . امپراطوری دوم میزان قرض کشور را به دو برابر رسانده بود و تمام شهرهای بزرگ را در قرضه های شهری سنگین غرق کرده بود . جنگ هزینه زندگی را به نحوی وحشتناک بالا برده و تمام ضایع ملی را بی رحمانه به تاراج داده بود . برای تکمیل خرابی ، شهلوک (۳) پروسی هم برات به دست برای مخارج یک طبعین و نیم سربازی که در خاک فرانسه داشت و فراموش طیارش با روح ۵٪ حاضر بود . چه کسی می بایست صورت حساب را به پردازد ؟ . تنها از راه واژگون کردن خشونت آموخ جمهوری بود که فاضبان ثروت می توانستند امیدوار باشند که مخارج جنگی را که خود بوجود آورده بودند ، به روش تولید کنندگان ثروت بپاکنند . بدین ترتیب ورشکستگی عظیم فرانسه به پهلوی این نمایندگان میهن - پرست مالکیت زمین و سرمایه ، زیر نظر و تحت توجه مهاجم ، محسوس می زد تا به جنگ خارجی ، جنگ داخلی و طغیان برده فروشان را هم اضافه کنند .

برای بستن راه بر هر توطئه تنها یک مانع وجود داشت : پاریس . خلع سلاح پاریس اولین شرط پیروزی بود . از این رو تی بر به پاریس اخطار کرد که سلاح را زمین بگذارد . بعد ؛ نظاهرات پر حدت " مجلس دهاتی ها " طبعه جمهوری ، تقاضای گوتی های خود تی بر در باره تقویت قانونی جمهوری و تهدید به خلع پاریس از مقام پایتختی ، انتصاب سفرای ارلکانیست ، قوانین دوپور (Dufaure) در مورد تجارت و کرایه خانه که تجارت و صنعت پاریس را ورشکست می کرد ، مالیات پویه - کرتیه (Pouyer-Quertier) در باره اخذ دو سانهیم از هر نسخه هر نوع انتشاراتی ، صدور حکم اعدام برای بلانکی و پورنس (Pourens) ، حذف روزنامه های جمهوری خواه ، انتقال مجلس به ورسای ، تجدید حکومت نظامی که توسط پالی کائو (Palikao) بر قرار گشته و با چهارم سپتامبر از بین رفته بود ، انتصاب وی نوا (Vinoz) دسامبرچی معروف به عنوان حاکم پاریس و والانین (Valentin) ژاندارم سلطنتی به عنوان رئیس پلیس و درل دو پالادین (d'Aureille de Paladines) ژنرال ژوئیست به عنوان سر فرمانده گارد ملی ، تمام این ها پاریس را از فرط غضب از جا به - در برد .

اکنون ما از آقای تی بر و افراد " دفاع ملی " که نحوه هایش هستند سوآلی داریم . می دانیم که مع الواسطه آقای پویه - کرتیه وزیر دارائی اش ، تی بر قرضه ای به مبلغ دو طیارد گرفته که می بایست فوراً پرداخت شود . حال آیا صحیح است یا نه :

۱ - که در این معامله مبلغی چند صد طبعونی برای جیب تی بر ، ژول فاوری ، ارنست بیگار ، پویه - کرتیه و ژول سیمون در نظر گرفته شده ؟

۲ - که این پول تنها پس از آرام کردن پاریس می بایست پرداخت شود ؟

در هر حال به نظری رسد که در این مورد امری فوق العاده فوری وجود داشته که تی بر و ژول فاوری به نام اکثریت مجلس برود و قیحانه تقاضا کردند که پاریس بلافاصله از طرف سپاهیان پروسی اشغال شود . معذالک بیسمارک ، همان طور که خودش در بازگشت به آلمان با نیشخند و علنا برای ستایش گران مبتذلش در فرانکفورت گفت ، منظورش از اول این نبود .

۱ - Pourceaugnac یکی از قهرمانان کمدی های مولیر ؛ نمونه نجیب زاده دهاتی ابله .

۲ - مجلس ملی که در ۱۳ فوریه ۱۸۷۱ در برود و افتتاح شد ، بخش اعظمش را سلطنت طلبان سرسخت تشکیل می دادند ( ۵۰ نفر از مجموع ۷۵ نماینده ) که معرف مالکان بزرگ زمین و قشرهای ارتجاعی شهرها و دهات بودند . لقب " مجلس دهاتی ها از آن جاست .

۳ - (Shylock) . از شخصیت های نمایشنامه شکسپیر به نام " تاجر ونیزی " . نمونه رباخوار



## ۲

پاریس مسلح تنها مانع جدی بر سر راه توطئه ضد انقلابی بود . پس پاریس را می باید خلع سلاح کرد ! درباره این يك ننگه ، مجلس برد و صداقت محض بود . اگر داد و بی داد نعره وارد هاتی هایش برای بیان این مطلب کافی نبود ، در عوض تسلیم پاریس توسطتی بر به احوال پر عطفوت هیات سمگانه ، مرکب از ونیوای د صاحبچی ، والانتیسن ، واندارم بناپارتیست و دورل دو پالادین ژنرال ژرژیت ، تا آخرین خبار شبهه را هم بر طرف کرد . در همان حال که به نحوی توهین آمیز ، هدف واقعی یعنی خلع سلاح پاریس را اعلام می کردند ، توطئه چیان از پاریس می خواستند که تحت بهانه ای که روشن ترین و شرم آور ترین دروغ ها بود ، سلاح را زمین بگذارند . تی بر می گفت که توپخانه گارد ملی پاریس متعلق به دولت است و باید به دولت رد شود . واقعیت از این قرار است : از همان روز که زندانیان بیسمارک قرار داد تسلیم فرانسه را امضا کردند ولی برای خود هده زبادی از گارد ها را به قصد تهدید پاریس نگه داشتند ، پاریس در حال مراقبت دائمی بسمی بود . گارد ملی تجدید سازمان یافت و کنترل عالی اش به يك کمیته مرکزی منتخب تمام افراد گارد منهای بقایای تشکیلات بناپارتیستی قدیم ، واگذار شد . در شب ورود پیروسی ها به پاریس کمیته مرکزی تصمیم گرفت که توپ هاتی را که تسلیم شدگان خائفانه در محله هاتی رها کرده بودند که قرار بود پیروسی ها اشغال کنند ، به مون مارتو (Montmartre) و بلویل (Belleville) و ویلت (Villette) منتقل کند . این توپخانه به خرج گارد ملی درست شده بود . در قرار داد تسلیم ۲۸ ژانویه هم بطور رسمی این توپخانه ، ملك خصوصی گارد شناخته شده و به این سبب مشمول تحویل کلیه سلاح های دولتی به فاتحان نشده بود . و تی بر آنقدر بهانه کم داشت - هر بهانه سبکی که می خواهد باشد - که برای جنگ طبعه پاریس ، مجبور بود به این دروغ شاخدار که گویا توپخانه گارد ملی متعلق به دولت است ، دست بزنند .

گرفتن توپخانه البته تنها می توانست مقدمه ای باشد برای خلع سلاح عمومی پاریس و بنا بر این انقلاب چهارم سپتامبر . اما این انقلاب رژیم قانونی فرانسه شده بود . جمهوری که زاده این انقلاب بود ، از طرف فاتحان در متن قرار داد تسلیم به رسمیت شناخته شده بود . بعد از تسلیم هم جمهوری ، از طرف تمام قدرت های خارجی به رسمیت شناخته شد و به نام او بود که مجلس ملی تشکیل گردید . انقلاب ، سپتامبر گارگران پاریس ، تنهاضوان قانونی مجلس و حکومتی بود که در برود تشکیل شد . بدون آن ، مجلس ملی می بایست فی الفور جای خود را به هیات مقننه ای بدهد که در ۱۸۶۹ از راه آراء عمومی و تحت حکومتی فرانسوی ونه آلمانی انتخاب شده و حال به دست انقلاب پراکنده شده بود - تی بر و مرمخص شدگانش می بایست تسلیم می شدند تا بتوانند اجازه نامه ای به امضا لویی بناپارت برای معافی از سفر به کابین (۱) بدست آورند . مجلس ملی با اختیارات رسمی اش درباره عقد قرارداد صلح با پیروسی ، تنها یکی از حوادث این انقلاب بود و تجسم حقیقی انقلاب ، پاریس مسلح بود که انقلاب را به انجام رساند و به خاطر آن ، پنج ماه محاصره را با تمام کراهت گرسنگی تحمل نمود و علی رغم نقشه ترورش مقاومت - یعنی اساس يك جنگ دفاعی در ولایات - را ادامه داد . و حال پاریس می بایستی با سلاح را به فرماندهی موهن برده فروشان باغی برد و واگذار کند و اعتراف نماید که معنای انقلاب چهار سپتامبر تنها تعویض قدرت از لویی بناپارت به حرفان شاهمی او بوده است ؛ یا به عنوان قهرمان فرانسه برای فد اکاری آماده باشد ، فرانسه ای که نجاتش از ورشکستگی و حیات مجددش ؛ جز با دگرگونی انقلابی شرایط سیاسی و اجتماعی ای که امپراطوری دوم را به وجود آورد و تحت مراقبت دلسوزانه آن رسید و گدید ، از محالات بود . پاریسی که در نتیجه گرسنگی ۵ ماهه ، نحیف شده بود ، لحظه ای هم تردید نکرد . پاریس مصمم شد تا تمام هواقب مقاومت را در مقابل توطئه گران فرانسوی و حتی توپ های پاریس ، که از بالای حصارهای خودش نگاهش می کرد ، به خود بخرد . معذالك ، کمیته مرکزی بناسبت اکراه از جنگ داخلی که پاریس می باید وارد آن شود ، علی رغم تحریکات مجلس و خاصبان قوه مجریه و علی رغم تمرکز قوای خطرناکی که در پاریس و حوالی آن انجام می شد ، روشی کاملا تدافعی

۱ - (Cayenne) پایتخت گویان فرانسه . یکی از تبعیدگاه های زندانیان در آن زمان بود .

پیش‌گرفت .

تی بر بود که جنگ داخلی را شروع کرد . بدین ترتیب که وی نوا را در راس هدیه‌های گروهان شهری و چند هنگ پیاده نظام ، شبانه به مین مارتر فرستاد تا گارد ملی را غافل گیر کند و توخانش را ضبط نماید . ولی می دانیم که چگونه تلاش آنها به مقاومت گارد ملی برخورد و از هم پاشید و چطور سرانجام پیاده نظام ، با خلق هم‌دردی کردند . دور دو پالادین از پیش اعلامیه پیروزی اش را چاپ کرده بود . و تی بر اعلاناتی آماده نموده بود که از کودتایش خبر می داد . و یک مرتبه به جای همه این ها ، پیامی از تی بر خطاب به گارد ملی منتشر شد ، حاوی این تصمیم بزرگوارانه که گارد ملی می تواند سلاح هایش را حفظ کند . در این پیام اظهار اطمینان شده بود که گارد ملی با سلاحش به حکومت خواهد پیوست و طبعه پانچان بر خواهد خاست . از سیصد هزار افراد گارد ملی ، تنها سیصد نفر به تهدیدات تی بر پاسخ دادند و طبعه خودشان ، به آن مردک پیوستند . انقلاب افشار آمیز ۱۸ مارس کارگران ، تسلط قطعی آنان را به پاریس برقرار کرد . کمیته مرکزی به حکومت موقت مبدل شد . اروپا لحظه ای به شک افتاد که آیا در این اشکال انتخاباتی سیاسی و جنگی تازه و هیجان انگیز ، هسته ای از واقمیت هست و یا این که تمام این ها ، ریه‌های گذشته ای است که مدت مدیدی است که دیگر محو شده است .

از ۱۸ مارس تا روز ورود ارتش پرسی به پاریس ، انقلاب پروتاریائی از اصالح خشونت آمیزی که اینهمه در انقلابها و به ویژه در ضد انقلاب های " طبقات بالا " فراوان است ، چنان بر کار ماند که هیچ واقعه ای - به استثناء اعدام ژنرال لوگت Le Conte و ژنرال گمان توما Clement Thomas و حادثه میدان واندوم (Vendôme) - به دشمنان فرصت مرده جویی نداد .

ژنرال لوگت ، یکی از افسران بناپارنیست که در شبخون طبعه مین مارتر شرکت داشت ، چهار بار به هنگ ۸۱ پیاده فرمان داد تا در میدان پیگال (Pigalle) به روی مردم تیراندازی کند و چون سرانجام اطاعت نکردند ، آنها را بشدت مورد توهین قرار داد . به جای تیراندازی به روی زن ها و بچه ها ، سرانجام خود او را تیرباران کردند . حادثه کهنمای که ناشی از قزاقی غرضی مکتب دشمنان طبقه کارگر است ، در لحظاتی که سرانجام تفسیر جبهه می دهند یک باره از بین نمی رود . همین سرانجام گمان توما را هم اعدام کردند .

"ژنرال" گمان توما ، که در واقع یک گروهان دوم ناراحت بود ، در آخرین روزهای حکمرانی لویی فیلیپ در دفتر روزنامه جمهوری خواهان موسوم به " ناسیونال " استخدام شد تا در آنجا هم به عنوان لولوی سرخون (مدیر مسئول) و هم به عنوان پهلوان پنبه روتل چی ، در این روزنامه دعوائی ، خدمت کند . پس از انقلاب فوریه ، ایادی " ناسیونال " که به قدرت رسیده بودند این گروهان دوم سابق را ، در شب قصاصی روغن و ژنرال کردند . او که مثل ژول فاور یکسی از توطئه گران شوم این قصاصی بود ، بعدا یکی از بی حیثیت ترین جلادان آن شد . بعدها او و بساط ژنرالی اش مدتی ناپدید شدند ، تا دوباره در اول نوامبر ۱۸۷۰ روی آب آمدند . در شب پیش افراد " حکومت دفاع ملی " که در شهرداری بازداشت شده بودند (۱) به بلانکی ، ظورنس و سایر نمایندگان طبقه کارگر رسماً قول داده بودند که قدرت غرضی خود را به کمونی که می بایست در پاریس آزادانه انتخاب شود ، واگذارند . ولی به جای وعده به قول ، بیرون های (۲) تروشو را - که جای کرسی های بناپارت را گرفته بودند - به جان پاریس انداختند . ژنرال تامی زنه (Taniérier) تنها کسی که

۱ - روز ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ ، کوشش برای واژگون کردن حکومت دفاع ملی و در دست گرفتن قدرت انجام شد . شایعات مربوط به آتش پس با پیروس و شکست گارد ملی در بورژ (Bourget) در سی اکتبر ، و قرارداد تسلیم میدان ، باعث پیش براندن جنبش شد . افراد گارد ملی به رهبری بلانکیست ها ، شهرداری را اشغال کردند و حکومت سابق را ساقط نمودند و حکومت جدیدی اعلام کردند که می بایست ترتیب انتخابات کمن را بدهد . ولی حکومت جدید که بر توده ها اتکا نداشت ، از خود ضعف و تزلزل نشان داد و با افراد حکومت دفاع ملی که بازداشت بودند وارد مذاکره شد و موافقت آنان را برای انتخابات کمن ( اول نوامبر ) و غرضی به دست آورد . در همین اثناء سپاهیان گارد بورژوائی سر رسیدند و در صبح اول نوامبر شهرداری را اشغال نمودند و حکومت دفاع ملی را دوباره برقرار کردند .

خواست نام خود را با این خیانت آلوده کند، از سر فرماندهی گارد ملی استعفا کرد و به جای او کلمان توما ناگهان به مقام ژنرالی رسید. او در تمام مدت فرماندهی اش نه طبعه پروسی ها، بلکه طبعه گارد ملی جنگید. او بود که مسامح تملیح کامل گارد ملی شهسواران های بوزوئی را طبعه گردان های پرولتاریائی تحریک کرد، افسرانی را که با نقشه تروشوی مخالف بودند. بیرون ریخت و همین گردان های پرولتری را که قهرمانی شان اینک باعث تعجب دیرینه ترین دشمنانشان شده، تحت عنوان بی غیرتی مرخص کرد. کلمان توما از این که به عنوان دشمن شخصی طبعه کارگر، سردوشی های خود در ۱۸۴۸ را باز یافته بود، سخت احساس فروزی کرد. همین چند روز پیش از ۱۸ مارس بود که داشت نقشه شخصی اش را برای تمام کردن کار گل های سرسبد اراندل پاریسی "برای لوظو (Le Puto) وزیر جنگ شرح می داد. پس از آن که سر وی نوا به سنگ خورد، او در لباس جاسوس وارد معرکه شد. کمیته مرکزی و کارگران پاریس همانقدر مسئول قتل کلمان توما و لوکت می باشند که شاهزاده خانم گال (Gallée) مسئول سرنوشت افرادی که در روز ورودش به لندن زیر دست و پا له شدند.

کشتار مردم بی سلاح در میدان واندم، داستانی است که آقای تی پرو د هاتی هایش در مجلس، با اصرار تمام خود را از آن بی اطلاع نشان دادند و انتشار آن را به عهده کله روزنامه نگاران اریوائی گذاشتند. "نظم خواهان" و ارتجاعین پاریس از پیروزی ۱۸ مارس به لوزه افتادند. برای آنان این پیروزی نشانه ای از پاسخ متقابل خلق بود که بالاخره فرا می رسد. سنج قربانیان که طبق دستور آنها از روزهای ژوئن ۱۸۴۸ تا ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ (۱) به قتل رسیده بودند، جلوشان سبزی شد و کبیر آنها همین واهه شان بود. اما حتی گروهان های شهر هم به جای این که خلق سلاح و زندانی شوند - چنانچه می بایست می شدند - دروازه های پاریس را برای طب نشینی به ورسای چهار طاق یافتند. نظم خواهان نه فقط اندیشی ندیدند بلکه در همه جمع و جور هم شدند و در مرکز پاریس به استحکاماتی چند نیز به راحتی دست یافتند. این گذشت کمیته مرکزی و این بزرگواری کارگران مسلح که به نحوی عجیب با عادات "حزب نظم" مغایرت داشت، از طرف این حزب به خطبه عنوان علام ضعیف آگاهانه تعبیر شد. و نقشه ابلهانه آنها که تحت عنوان تظاهرات غیر مسلحانه، هدفش در انجام کاری بود که وی نوا بانوب و مسلسل نتوانسته بود بکند، از آن ناشی شد. روز ۲۲ مارس جمعی شورشی شیک پوش، از محلات اصیل نشین به راه افتادند که تمام موش مردما در صفوف جمع بودند و پیشاپیش همه یاران سرشناس امپراطوری یعنی هه کین ها (Heckeren) ، کوکت لوگون ها (Coetlogon) ، هانری دوین ها (Henry de Pène) و غیره به بیانه تظاهرات آرام، این عده اوپاش که در خفا به سلاح های آدم کشان مسلح بودند و بر طی راه روی جمع شده بودند، گشتی ها و قراولان گارد ملی سرزاهشان را که تک افتاده بودند، کیک زدند و خلق سلاح کردند و در مخرج خیابان "صلح" (Rue de la Paix) با فریادهای "مرگ بر کمیته مرکزی! مرگ بر قاتلان! زنده باد مجلس ملی!" کوشیدند تا صفوف سربازانی را که در آنجا بودند بشکنند و ستاد گارد ملی را غافلگیرانه تسخیر نمایند. در مقابل تیراندازی آنان، به آنها اخطار های رسمی داده شد (این عمل در فرانسه معادل Riot act) در انگلستان است) و چون اثری نبخشید، ژنرال گارد ملی دستور آتش داد. این سبک مغزان ابله کسه گمان می کردند نمایش دادن "اعتبار" شان بر انقلاب پاریس، همان اثر شیپورهای بشوع (Jooue) روی دیوارهای اریحسا (Jericho) را دارد، در همان شلیک اول به حال وحشت زده فرار کردند. فراریان در پشت سر خود دو کشته و نه زخمی مهلك (که یکی شان عضو کمیته مرکزی بود) به جا گذاشتند. در سراسر میدان عملیات این کسان طبعه و خنجر و شمشیر های در عا پنهان شده ریخته بود که خود بر خصلت "غیر مسلحانه" بودن این تظاهرات "آرام" شهادت می داد! . هنگامی که در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹، برای اعتراض به خیانت ارتش فرانسه در حمله به رم، گارد ملی دست به تظاهراتی واقعا آرام زد، شانگازنی (Changarnier) که در آن زمان ژنرال حزب نظم بود، به ضاسبت این که سپاهیان از هر طرف به افراد بی سلاح حمله کردند و او دستور داد که آنها را تیرباران کنند، شقه نمایند و زیر پای اسبان لگد -

۱ - در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ کوشش دیگری برای سقوط حکومت دفاع ملی به عمل آمد. علت بلا فصل طغیان، شکست گارد ملی به فرماندهی بوزنوا (Buzenva) در ۱۸ ژانویه بود. متعاقب آن شایعاتی در مورد آتش بس و انتصاب وی نوا به فرمانداری نظامی پاریس پیدا شد. شورش ۲۲ ژانویه هم مثل شورش ۳۱ اکتبر متزلزل و بدون پیوستگی و ارتباط با خلق بود. در جریان سرکوب جنبش سی نفر - از جمله زن ها و بچه ها - کشته و زخمی شدند.

مال نمایند، از طرف مجلس ملی و به ویژه آقای تییر، به عنوان ضحی جامعه مورد استقبال قرار گرفت. در آن وقت در پاریس حکومت نظامی اعلام شد و دو فور (Du Faure) مجلس را با عجله به تصویب قوانین اختیافی جدیدی واداشت. توفیق ها و تمهید های تازه ای در گرفت و خلاصه دوران ترور جدیدی پیش آمد. ولی در این نوع موارد، طبقات پایین طبع دیگری عمل می کنند. کمیته مرکزی ۱۸۷۱، قهرمانان این "تظاهرات آرام" را صاف و ساده فراموش کرد. به نحوی که دو روز بعد آنها دوباره توانستند زیر فرمان دریا سالار سمه (Sesost) جمع شوند و این مرتبه برای تظاهر مسلحانه که طاقت به فرار معروفشان به ورسای ختم شد. نفرت از تعقیب جنگ داخلی که تییر با تلاشش در دستبرد به مین هارتر آن را شروع کرد، باعث شد که این بار کمیته مرکزی این اشتباه مهلك را مرتکب شود که فورا به ورسای، شهری که در آن - وقت کاملا بی دفاع بود، حمله نکند و بدن ترتیب توطئه های تییر و دهاتی هایش را خاتمه ندهد. در عوض حزب نظم توانست روز ۲۶ مارس یعنی روز انتخابات کمن، شهری خود را از یزایی کند. آن وقت بود که در شهرداری های پاریس، اعضاء این حزب با فاتحان بلند نظر خود، دم از صلح و صفا می زدند در حالی که ته دل، سوگند یاد می کردند که در موقع و مکان مناسب، همه شان را از بین ببرند.

حالا پشت سکه را ببینید. تییر در آغاز ماه آوریل حمله دوشن را طبع پاریس شروع کرد. اولین دسته از زندانیان پاریس که به ورسای آورده شدند، تحت شکجه های تحمل ناپذیر قرار گرفتند، در حالی که از دست پیکار، دست در جیب شلوار دور آنها می گشت و فحششان می داد و خانم تییر و خانم فاور در میان ندیده (؟) های خود برای احوال تنگین جمعیت ورسانی ها، تک می زدند. افرادی از پیاده نظام که اسیر شده بودند، به سردی قتل عام شدند. دوست رشید ما، ژنرال دووال (Duvall) کارگر ذوب آهن، بدون هیچ نوع محاکمه ای تیرباران شد. کالیفه جاگنرین خودش، کسه شهرتش مدین خود نمایش دادن های شرم آورش در مجالس شرت امپراطوری دوم بود در اعلاصه ای فخر می کرد که کشتار گروه کوچکی از گارد ملی با فرمانده و معاونشان که فاظگیر و خلع سلاح شده بودند، کار اوست. وی نوا چون به همه دستور داده بود که هر سربازی را از صفوف متحدمان (Fédérés) گرفتند، اعدامش نمایند، از طرف تییر به دریافت طلب بزرگ لژین دو فور نائل آمد. شماره (Demareto) ژاندارم مدال گرفت زیرا که مانند یک قصاب، فلورنس نجیب این روح بلند مرتبه ای را که جان افراد حکومت دفاع ملی را در ۳۱ اکتبر نجات داده بود، خائنانه قطعه قطعه کرد. "جزئیات مسرت بخش" این آدم کنس را تییر، به روزندانه برای مجلس ملی شرح داد. با خود خواهی تازه به دوران رسیدگی یک توم پوس (Tom Pouce) پارلمانی، که قرار است نقش تیمور لنگ را هم بازی کند، او هر نوع حقوق جنگی معمول بین متدنان را در مورد کسانی که طبع ادنی حضرتش قیام کرده بودند، زیر پا گذاشت. هیچ چیز نفرت انگیزتر از این صحن نبود که برای مدتی فرصت یافته تا همان طور که ولتر قبلا تصورش را کرده بود، اختیار عمل را به غریزه سبمانه اش بسپارد.

پس از تصویب نامه کمن در ۷ آوریل، که عمل متقابل را تجویز می کرد و اعلام این امر که کمن وظیفه دارد پاریس را در قبال احوال وحشیانه راهزنان ورسانی حفظ کند و مشت را با مشت جواب دهد. تییر باز از رفتار وحشیانه خود در مورد زندانیان باز ناپستاد. به عکس در اعلاصه های خود آنها را مورد توهین بیشتری قرار داد: "هرگز چهره هائی به این دناکت از هوام فریبی، نگاه افراد شریف را آزار نداده است." شریف مثل خود تییر و مرخص شدگان عضو کابینه اش با وجود این، تیر باران زندانیان مدتی قطع شد. ولی همین که تییر و ژنرال های دسامبرچی اش خبردار شدند که تصویب نامه کمن درباره عمل متقابل تنها یک تهدید بی هوته بوده است و حتی جاسوسان ژاندارمری شان که در پاریس، در لباس مبدل کار می باز داشتند و گروهیان شهری که با بمب های آتش زاز باز داشتند، از مجازات معاف گردیدند دوباره تیرباران زندانیان به مقیاس وسیع شروع شد و تا به آخر ادامه یافت. خانه هائی که افراد گارد ملی به داخل آن پناهنده شده بودند، توسط ژاندارم ها محاصره شد، بعد روی خانه ها نفت ریختند (نفت برای اولین بار در این جنگ به کار می رفت) و سپس آتش زدند. اجساد سوخته بعدا توسط آمبولانس مطبوعات که در تین (Torneo) مستقر بود برداشته شد. چهار گارد ملی که در ۲۵ آوریل، در بل این (Belle Epine) خود را به یک دسته شکاری سواره نظام تسلیم نموده بودند، توسط فرمانده دسته - که سیاهی کالیفه بودن واقعا به او می برانید - یکی پس از دیگری تیرباران شدند یکی از این چهار قربانی، شفر (Scherrer) نامی که خیال می کردند مرده است، سینه مال سینه مال خود را به سمت -

های نگهبانی پاریس رسانید و بعد در مقابل کمیته‌ای که از طرف کمون تشکیل شد، واقعه را شرح داد. وقتی (Tolain) درباره گزارش این کمیسیون و وزیر جنگ را استیضاح کرد، دهاتی‌ها صدایش را خفه کردند و به لوفلو قدغن کردند که جواب ندهد. سخن گفتن از این واقعه‌های روشن، توهین به ارتش پرافتخار "شان به شمار می‌رفت. لحن گستاخانه اعلامیه‌های تی‌پر در مورد متحدانی (Pédrose) که در مولن ساکه، هنگام خواب، با سرنیزه کشته شده بودند و کشتار دسته جمعی کلامار (Clamart) حتی روزنامه تابیز لندن را هم که خیلی حساسیت ندارد، به صدا درآورد. ولسی امروزه، شرح بی‌رحمی‌های مقداتی بهاران کنندگان پاریس و توطئه‌گران نورش برده فروشان با پشتیبانی تهاجم خارجی، به شوخی بیشتر می‌ماند. در میان تمام این احوال نفرت انگیز، تی‌پر که تمام جس‌ناله‌های پارلمانی اش را در سارده مسئولیت سنگینی که شانه‌های ناقص‌الخلقه اش را خم کرده، به دست فراموشی سپرده‌است، حالا در اعلامیه‌هایش به این می‌بالد که "مجلس در کمال آرامش به گزارش ادامه می‌دهد" و با میهمانی‌های بی‌دری‌اش، گاهی با زنگ‌های دسامبرچی و زمانی با شاهزادگان آلمانی، می‌خواهد نشان بدهد که حاضر اش به هیچ وجه، حتی با شیخ لوکت و کلکان توما هم مختل نشده است.

\*\*\*

\*\*\*

### ۳

در صبح ۱۸ مارس، پاریس با صدای وهد آسای " زنده باد کمون " از خواب بیدار شد . کمون، این ابوالهولسی که این همه فکر بورژوازی را به وحشت انداخته است، مگر چیست ؟ کمیته مرکزی در مانیفست ۱۸ مارس خود می گوید :

- \* بورژوازیهای پاریس، در میان ضعف ها و خیانت های طبقات حاکمه در یافتند که
- \* ساعت عمل برای نجات اوضاع از راه به دست گرفتن اداره امور کشور، فرا رسیده
- \* است..... بورژوازیها بی برده است که وظیفه فوری و حق مطلق اوست که
- \* سرنوشتش را به دست گیرد و با قبضه کردن قدرت آن را به بورژوازی برساند .

ولی طبقه کارگر نمی تواند تنها به دست گرفتن مائین دولتی ساخته شده و به کار بردن آن در جهت هدف های خود قناعت کند .

قدرت متمرکز دولت با ارگان هایش که در همه جا هستند یعنی ارتش دائمی ، پلیس ، بورژوازی ، روحانیت و دادگستری ، ارگان هایی که بر طبق طرح يك تقسیم کار سیستماتیک و سلسله مراتبی به وجود آمده اند ، از زمان سلطنت استبدادی سرچشمه می گیرد . در آن وقت ، این ارگان ها برای جامعه بورژوازی تازه پا ، حره نیرومندی برای مبارزه علیه نفوذ الیسم بود . معدنک ، انواع میراث های قرون وسطایی ، حقوق اربابی ، امتیازات محلی ، انحصارات انجمن های شهری و صنفی و قوانین ایالتی مانع رشد آن می شد . جابری عظیم انقلاب فرانسه در قرن ۱۸ ، تمامی این بقایای زمان های پیشین را به دور ریخت و بدین ترتیب ، زمین اجتماعی را از آخرین موانع راه ساختمان دولت مدین پاک کرد . این دولت مدین در امپراطوری اول ساخته شد که خود نتیجه جنگ های ائتلاف کشورهای نیه نفوذ الی اربوای کهن طبقه فرانسه مدین بود . در رژیم های بعدی که حکومت زیر کنترل پارلمان یعنی زیر کنترل مستقیم طبقات دارا قرار گرفت ، نه تنها مبدل به جنگالی شد برای تحویل بد هکاری های کشور و مالیات های خرد کنند موالبته با جدآبیت های مقاومت ناپذیرش ؛ مقام ، سودجویی و حمایت ؛ و نه تنها چون تکه استخوانی مورد کشمکش دستجات رقیب و ماجراجویان طبقات حاکم قرار گرفت ، بلکه خصلت سیاسی آن هم همراه با تغییرات اقتصادی جامعه ، تحول یافت . با همان آهنکی که پیشرفت صنعت مدین ، تضاد طبقاتی بین سرمایه و کار را رشد می داد و گسترش و شدت می بخشید ، قدرت دولتی هم پیش از پیش خصلت تسلط طی سرمایه بر کار ، خصلت نیروی اجتماعی سازمان یافتگی برای دریند کشیدن جامعه و خصلت دستگاه استبداد طبقاتی را به خود می گرفت . بعد از هر انقلاب که شاخص مرحله ای پیشرفته تر در جنگ طبقاتی است ، خصلت اختیاتی قدرت دولتی ، با وقاحتی پیش از پیش ، برجستگی می یافت . انقلاب ۱۸۴۰ که به انتقال حکومت از مالکان زمین به سرمایه داران انجامید و مستقیم ترین دشمن کارگران را به جای دشمنی درجه دوم نشاناند . بورژوازیهای جمهوری خواه ، که به نام انقلاب فوریه قدرت دولتی را در دست گرفتند ، در قتل عام روشن آن را مورد استفاده قرار دادند تا طبقه کارگر را قانع کنند که جمهوری اجتماعی یعنی جمهوری که اسارت اجتماعی آنان را تضمین کند ، و شاه پرستان طبقه بورژوا و زمین دار را مجاب نمایند که آنها می توانند در کمال اطمینان ، نگرانی ها و مزایای حکومت را به " جمهوری خواهان " بورژوا بسیارند . معدنک پس از قهرمانی منحصر به فرد شان در روشن ، بورژوازیهای جمهوری خواه از صفوف مقدم " حزب نظم " به عقب افتاده ترین صفوف آن پس رفتند . خود " حزب نظم " ائتلافی بود از تمام بخش ها و فرقه های رقیب طبقه غاصبان در تضاد شان با طبقات تولید کننده که حال به وضوح آفتابی شده بود . شکل خاص حکومت شراکتی آنها " جمهوری پارلمانی بود با لویی بناپارت به عنوان رئیس جمهور . این رژیم نیروی هم طبقاتی آشکار توهمین حساب شده به " توده پست " بود . اگر جمهوری پارلمانی ، بقول آقای تی بر " باعث کمترین تفرقه بین آنها [ دسته های مختلف طبقه حاکم ] بود " ، در عرض پرتگاهی بین این طبقه و تمام جامعه منهای دارو دسته کوچک آنان به وجود می آورد . اشکالاتی که تفرقه آنان در رژیم های پیشین ، در کار قدرت دولتی ایجاد می کرد ، با اتحاد آنان بر طرف شد ، و از نظر قیام بورژوازیایی که تهدید آمیز شده بود ، آنها از این قدرت دولتی ، به عنوان ابزار جنگ طی سرمایه علیه کار ، بطوری در رخ و بدین

برده بوش استفاده کردند. معذالك در جنگ های متوالی طبع توده های تولید کننده، آنها مجبور بودند نه تنها احوال قدرت اختتامی روزافزون را در اختیار خود گیرند، بلکه در همان حال نیز، دو پارلمانی مخصوص خود - مجلس ملی - را از تمام وسائل دفاعی اش در مقابل قدرت اجرایی، یک به یک محروم سازند. لویی بناپارت به عنوان مظهر قوه اجرایی، آنها را بهرین سخت، حاصل طبیعی جمهوری "حزب نظم" امپراطوری دوم بود.

امپراطوری که کودتا سند تولدش بود و آراه صوبی، مدرك قانونی اش و شمشیر عصای فرماندهی اش، ارتقا می کرد که بر دهقانان یعنی بر توده انبوه تولید کنندگانی که در جنگ سرمایه و کار مستقیماً دخالت داشتند، تکیه دارد؛ بخود می بالید که با خانه دادن به پارلمانان رسم و بنا بر این به تابعیت ملی حکومت از طبقات دارا، و با حذف تطبیقی اقتصادی آنها بر طبقه کارگر، طبقه کارگر را نجات داد و دست و پایی بود که با خشکاندن تمام افکار واهی در ساره اختراعات ملی، همه طبقات جامعه را متحد کرده است. ولی در آن زمان که بورژوازی قابلیت حکومت بر ملت را دیگر از دست داده بود و طبقه کارگر، هنوز این قابلیت را نیاخته بود؛ این تنها شکل ممکن حکومت بشمار می رفت. این حکومت در تمام دنیا به عنوان ضحی جامعه مورد استقبال قرار گرفت؛ تحت سلطه آن، جامعه بورژوازی، فارغ از تمام دغدغه های سیاسی، به چنان درجه ای از رشد رسید که خودش هم انتظار نداشت. صنعت و تجارتش ابعاد عظیم یافتند.

شهادان مالی با ترتیب مجالس شرف کسب و پولیتی، جشن ها گرفتند. در مقابل ناپیش شرم آور این جنگ بر شکوه درباری ماب و زشت، فلاکت توده ها کاملاً همان شد. قدرت دولتی که ظاهراً در بالای سر جامعه قرار داشت، در همین حال بزرگترین فضاحت این جامعه و گانون تمام فساد های آن بود. سر نیزه بیروس که با ولع می خواست مقر عالی این رژیم را از پاریس به برلین منتقل کند، گند بدگی این قدرت دولتی و جامعه ای را که نجات داده بود، نمایان ساخت. امپریالیسم (۱) خود فروشانه ترین و در همین حال آخرین اشکال قدرت دولتی است که جامعه بورژوازی تازه پا به عنوان ابزار و هائی خود از قوه الیسم، دست به ساختنش زد و بورژوازی رشد یافته آن را به ابزار اسارت کار توسط سرمایه مبدل ساخت. آنتی نر مستقیم امپراطوری، کمون بود. فرهاد "جمهوری اجتماعی" که پروتاریای پاریس به آن وسیله از انقلاب فوریه استقبال کرد، تنها خواست مبهمی بود در جهت جمهوری که می بایست نه فقط شکل سلطنتی تسلط طبقاتی، بلکه خود تسلط طبقاتی را نیز تغییر دهد. کمون شکل مثبت این جمهوری بود.

پاریس، مقر قدرت حکومتی سابق و در همین حال، دو اجتماعی طبقه کارگر فرانسه سلاحه قیام کرد تا کوشش تی پرو دهاتی هایش را در بازگرداندن و اهدی ساختن قدرت حکومتی سابق که میراث امپراطوری بود، خنثی نماید. اگر مقاومت پاریس ممکن گردیده بود، به دلیل آن بود که در نتیجه محاصره، خود را از شر ارتش خلاص کرده و گارد ملی مرکب از کارگران را جانشین آن کرده بود. حال می بایست این واقعه به یک نهاد اجتماعی مبدل شود. از این رو اولین تصویب نامه کمون، حذف ارتش دائمی و جانشینی آن توسط ارتش مرکب از خلق مسلح بود.

کمون تشکیل می شد از مشاوران انجمن شهر، که از راه آراه صوبی، در محلات مختلف انتخاب شده و دارای مسئولیت و قابل انفصال در هر زمان بودند. اکثریت اعضاء آن را طبیعتاً کارگران و نمایندگان معروف طبقه کارگر تشکیل می دادند. کمون می بایست نه یک ارگان پارلمانی، بلکه یک ارگان کار و اجرایی و در همین حال مقنن باشد. پلیس، به جای این که باز هم عامل حکومت مرکزی باشد، فوراً از اختیارات سیاسی اش محروم شد و به عامل کمون که مسئول و در هر لحظه قابل انفصال است، مبدل گشت. در مورد کارمندان تمام شاخه های دیگر اداری نیز به همین ترتیب عمل شد. از اعضاء کمون گرفته تا به پائین، حقوق کارمندان خدمات عمومی مساوی دستمزد کارگران شد. مزایای معمول و مقرری های نمایندگی مقامات عالی رتبه دولتی همراه با خود این مقامات حذف گردید. نقش های سیاسی، دیگر از مالکیت خصوصی افرادی که ساخته حکومت مرکزی بودند، خارج شد. نه تنها اداره شهر، بلکه هر اختیاری که تا آن وقت متعلق به دولت بود، از آن پس به دست کمون سپرده شد.

پس از حذف ارتش دائمی و پلیس که عوامل قهریه فیزیکی حکومت سابق بودند، کمون به فکر در هم شکستن نیروی مجنوی اختناق یعنی "قدرت کشیش ها" از راه عزل و خلع بد تمام کلیساها به عنوان صاحبان ثروت افتاد. کشیش ها به سوی آرامش زندگی خصوصی فرستاده شدند تا به تقلید از پیشینیان خود - حواریون - از راه صدقه مومنان ارتزاق

۱ - کلمه "امپریالیسم" را در این جا مارکس برای بیان رژیم "امپراطوری" لویی بناپارت به کار برده است

کند . تمام مؤسسات آموزشی مجانا به روی خلق باز شد و در همین حال از هر نوع اتصال نفوذ دولت و کلیسا رها گردید . بدین ترتیب نه تنها آموزش برای صوم مقدور گشت ، بلکه خود علم نیز از زیر بار پیش قضاوت های طبقاتی و نیروی حکومتی در آمد .

کارندان قضائی از استقلال کابینه که فقط پوششی بر اطاعت تنفرانگیزشان بود از تمام حکومت های متوالی که به نوبت به آنها سوگند وفاداری می خوردند و متوالیا پیمان می شکستند ، خلاص شدند . قضات و دادرسان هم چون دیگر خدمتگزاران عمومی ، انتخاباتی ، مسئول و قابل انفصال شدند .

کمون پاریس ، البته می بایست نمونه برای مراکز صنعتی بزرگ فرانسه قرار گیرد . اگر در کمون در پاریس و در مراکز درجه دوم بر قرار می شد ، حکومت متمرکز سابق می بایستی در ولایات هم جای خود را به حکومت های خود مختار (Auto-gouvernement) تولید کنندگان بدهد . در طرح مختصر سازمان کشوری ، که کمون وقت نکرد آن را کامل کند ، به روشنی اعلام شده بود که کمون می باید شکل سیاسی حتی کوچک ترین واحدهای روستائی باشد و در مناطق روستائی ، ارتشش دائمی باید جای خود را به چریک ملی با خدمت نظام بسیار کوتاه مدت بدهد . اداره کمون های روستائی هر منطقه به عهده مجلسی بود که در شهر مرکزی آن منطقه و با شرکت نمایندگان کمون ها تشکیل می شد و این مجالس منطقه ای به نوبه خود می بایست نمایندگان به مجلس ملی در پاریس بفرستند . هر نماینده در هر لحظه قابل انفصال و مقید به " اختیارات حکمی " (mandat impératif) موکلانش می بایست باشد . نقش های قلیل ولی مهمی که هنوز برای حکومت مرکزی باقی می ماند ، برخلاف آن چه به غلط تعبیر شده است ، نمی بایست حذف گردند ، بلکه می بایستی توسط عاملان کمون که کاملا مسئول بودند ، اجرا شوند . وحدت ملی شکسته نمی شد ، بلکه به عکس توسط قانون کمونی شکل می گرفت و از راه خود کردن قدرت دولتی که ادعا می کرد تجسم این وحدت مستقل از خود جامعه است و مافوق جامعه قرار دارد ولی در حقیقت چیزی جز یک برآمدگی انگل وار بر دیگر جامعه نبود ، واقعیت می یافت . می بایستی ارگان های اختیاتی خالص قدرت حکومتی سابق را حذف کرد و در همین حال نقش های مشروطیت را از چنگ قدرت که فاصانه در وضعی برجسته ، مافوق جامعه قرار گرفته بود به در آورد و به عاملان مسئول جامعه سپرد . به جای این که هر سه یا شش سال یک بار تصمیم گرفته شود که چه عضوی از طبقه حاکم باید خلق را در مجلس به اصطلاح " معرفی " (۱) نماید ، می بایست همانطور که رای انفرادی در اختیار هر کارفرمائی است که کارگران یا مدیرانی برای گرداندن آموزش می جوید ، آراء عمومی هم در خدمت خلق که در کمونها متشکل شده اند قرار گیرد . و این واقعیتی است که در مورد معاملات حقیقی ، مؤسسات هم چون افراد بطور کلی خوب می دانند که چه کسی را باید بر سر چه کاری گذاشت و اگر یک بار اشتباهی پیش آمد ، چگونه باید آن را جبران کرد . از سوی دیگر هیچ چیز با روح کمون ، بیگانه تر از این نمی تواند باشد که اختیارات سلسله مراتبی ، جانشین آراء عمومی گردد .

فرمایشین های تاریخی کاملا نو در جامعه ، معمولا به غلط ، به عنوان عکس العملی فرض می شوند از اشکال قدیمی تر و حتی مرده اجتماعی که در همین حال شباهتی با این فرمایشین های نو دارند . بدین ترتیب این کمون نو ، که قدرت دولتی مدین را خرد کرده بود ، به اشتباه به جای زائیده ای از کمون های قرون وسطائی گرفته شد که نخست ، پیش از دولت به وجود آمدند ولی بعد خود ، عنصر اساسی تشکیل دولت گردیدند . تشکیلات کمونی به غلط به کوششی تعبیر شد در راه تلاشی وحدت ملی و ایجاد قدراسیونی از کشورهای کوچک طبق رویای مونتسکیو و ژیروندین ها ؛ و این وحدت ملی ملت های بزرگ هر چند که در اصل از راه قدرت سیاسی تأمین شد ، ولی حالا به صورت ضربت نیرومندی در تولید اجتماعی در آمده است . تضاد کمون با قدرت دولتی ، به اشتباه ، به جای شکلی افراطی از مبارزه قدیم علیه تمرکز فوق العاده گرفته شد . شرافط ویژه تاریخی می توانند - مثلا در فرانسه - از رشد کلاسیک شکل بورژوازی حکومت ، پیش گیری کنند و با - مثل انگلستان - امکان دهند که ارگان های بزرگ و مرکزی دولت ، در شهر توسط " شوراهای کلیسایی

(۲) فاسد و مطو از مشاوران معاطه گرد و نگهبانان وحشی قانون فقرا ؛ و در رده توسط قضات تقریبا موروثی در قلمرو کت ها ، تکمیل شوند . تشکیلات کمونی تمام نیروهائی را که تا آن وقت انگل دولت - که از قبل جامعه می خورد و حرکت آزاد آن را فلج می کرد - به خود جذب می نمود ، دوباره به جامعه باز گرداند . با همین کار کمون ، احیاء فرانسه را آغاز

۱ - در متن انگلیسی (misrepresent) آمده (نماینده کی قلابی بد نمایندگی) با معنای خیانت . ۲ - به انگلیسی (Veetries)



کرد .

بورژوازی فرانسه در کون تلاش را می دید در جهت بازگشت نفوذی که این طبقه در زمان لویی فیلیپ در تمام کشور افعال می کرد ، و در زمان بناپارت ، جایش را به تسلط اقطاعی روستا پر شهر داده بود . در واقع سازمان کونسی ، تولید کنندگان روستائی را تحت رهبری فکری شهرهای مرکزی مناطقشان قرار می داد و کارگران را پاسدار طبیعی ضایع آنان می کرد . خود وجود کون ، نتیجه اش آزادی انجمن های شهر بود ولی دیگر نه به عنوان ویژه ای در مقابل قدرت دولتی ، چه قدرت دولتی دیگر از میان رفته بود . تنها در گله ای چون گله بیسارک - که اگر در توطئه هائی پسر از خون و آهن شرکت نداشت همیشه مایل بود به شغل هدیهی اش یعنی همکاری با روزنامه کلادراداچ (۱) که کاملاً بسا شعورش جور در می آید برگردد - تنها چنین گله ای می توانست تمایلات کون را ، غالب تمایلات سازمان شهرداری های پیوس فرض کند . این سازمان شهرداری های پیوس ، که خود کارکنان سازمان هدیهی انجمن های شهر فرانسه در سال ۱۷۹۱ است ، حکومت شهرها را تا حد پیچ و مهره های ساده و دست دوم مائین پلیسی دولت پیوس پائین می آورد . کون پاریس ، به شعار انقلاب های بورژوائی : "حکومت ارزان قیمت" با حذف دو وضع بزرگ مخارج یعنی ارتش دائمی و کارمندی دولت <sup>Ponctionn</sup> <sub>arime</sub> تعلق بخشید . وجود کون خود مستلزم عدم سلطنت بود که دست کم در اروپا ، مانع معمولی و لباس مهمل ضروری برای تسلط طبقاتی است . کون به نهاد های کاملاً دمکراتیک پایه و اساس می داد . اما نه حکومت ارزان قیمت هدفش بود و نه "جمهوری حقیقی" . این ها فقط نتایج آن بودند .

تعبیرهای متوجهی که از کون شد و منافع گوناگونی که هر کس به نفع خود آن را توضیح می داد ، ثابت می کند که کون یک شکل کاملاً بسط یافته است ، در حالی که تمام اشکال پیشین حکومت به طور قطع اختتامی بودند . راز کون در همین امر بود . کون به طور ساده ، حکومت طبقه کارگر و نتیجه جنگ طبقاتی طبقه تولید کنندگان طبقه خاصان بود کون همان شکل سیاسی ای بود که رهائی اقتصادی کار را ممکن می ساخت ، این شکل سیاسی بالاخره پیدا شده بود . بدون این شرط اخیر ، سازمان کونی ، یک چیز غیر ممکن یا یک عده پیش نمی توانست باشد . تسلط سیاسی تولید کننده ، نمی تواند با اداه اسارت اجتماعی اش سازگار باشد . پس کون می بایست امری باشد که پایه اقتصادی وجود طبقات و بنا بر این تسلط طبقاتی را ریشه کن سازد . وقتی کار از اسارت رها شد ، هر انسان مهمل به کارگری تولید کننده می شود و کار تولیدی دیگر خصوصیت طبقاتی نخواهد داشت .

امر غریبی است ؟ طی روم همه این مباحثات عظیم و تمام ادبیات وسیع نشت سال اخیر در باره رهائی کار ، هر وقت و در هر کجا که کارگران خواستند خود این امر را به عهده بگیرند ، فورا سخن گویان جامعه کونی با دو قطب سرمایه و اسارت کار مزدوری ( زمین در حالا دیگر تنها یک شریک پاسیف سرمایه دار است ) مدیحه سرائی هایشان را سر می دهند ، انگار که جامعه سرمایه داری هنوز مصومیت باکرگی اش را داراست ، تفاد هایش هنوز گسترش نیافته اند و سراب هایش هنوز از میان نرفته اند ، انگار که واقعیات ننکنش هنوز همان نشده است . آنها با تعجب اظهار می کنند که کون می خواهد مالکیت ، یعنی اساس هر تمدنی را لغو کند . پلی حضرات کون قصد داشت این مالکیت طبقاتی را که از کار اکثریت ، برای اقلیت ثروت می سازد ، لغو کند . کون می خواست از خلق بد کنندگان خلق بد کند . می خواست با مهمل کردن وسائل تولید یعنی زمین و سرمایه ای که امروز به طور ساده وسائل در بند کشیدن و استثمار کاراند ، به وسائل کار آزاد و اشتراکی ، مالکیت شخصی را واقعیت بخشند . این کمونیم است . این همان کمونیم " غیر ممکن " است . پس چه ؟ آن عده از افراد طبقات مسلط که آن قدر هوش دارند که بفهمند اهدا پتمیستم کونی غیر ممکن است - و عده شان هم کم نیست - حالا مروجان دست و پا گیر و روزه دراز تولید کویراتیوی شده اند . اگر قرار است تولید کویراتیوی فقط یک عده و یک دام نباشد ، اگر قرار است این تولید جانشین سیستم سرمایه داری شود ، اگر اتحاد انجمن های کویراتیوی قرار است تولید ملی را بر حسب یک نقشه مشترک تنظیم کنند و بدین ترتیب امر تولید را کنترل نمایند و به هرج و مرج دائمی و تشنجات موسمی که در سرشت جبری تولید سرمایه داری است خانه دهند ، پس حضرات این به جز کمونیم ، به جز کمونیم بسیار " ممکن " چیست ؟

طبقه کارگر از کون انتظار معجزه نداشت . طبقه کارگر یک طرح خیالی ساخته و پرداخته که با تصویب نامه

خلق اجرايش کنندارد . طبقه کارگر می داند که برای این که رهائی خود را محقق کند و به همراه آن ، این شکل حالی را که جامعه فعلی از راه رشد ویژه اقتصادی خود به نحوی اجتناب ناپذیر به سوی می رود ، تحقق بخشد ، می بایست از مبارزاتی طولانی عبور کند و یک ردیف جریانات تاریخی را که انسان ها را تغییر می دهند ، بگذراند . طبقه کارگر با آگاهی کامل به نقش تاریخی خود و با تصمیم قهرمانانه به انجام آن ، می تواند به خود اجازه دهد به فعالی های چارواداری این آقایان ظم و دوانی که در خدمت آقایان مطلق ، ارباب مسالك خوشنیت بورژوازی قرار دارند و شرورهای جاهلانه و عبارات پریچ و خم سکنارستی خود را بالحنی چون هائف غیب و با قطعیت طمی بفرین می ریزند ، بخندد .

وقتی کمون پاریس زمام انقلاب را به دست خود گرفت ، وقتی برای نخستین بار کارگران ساده جرات کردند به

اشیازات حکومت پالادستهای طبیعی خود تجاوز کنند و در شرائطی بیمانند از سختی و با فروتنی و دلسوزی و بیخوی موثر کار خود را به انجام رسانند و آن هم در ازای حقوقی که بالاترینش به قول یک مقام عالی طمی ، به زحمت به یک پنجم حقوق منشی شورای اداری یکی از مدارس لندن می رسید ، در آن وقت دنیای کمون به بدن درفش سرخ ، مظهر جمهوری کار که بر فراز شهرداری به اهتزاز در آمده بود ، از خشم و غضب متشنجانه به دست و پا زدن افتاد .

آری این نخستین انقلابی بود که در آن ، طبقه کارگر حتی از طرف توده بزرگ طبقه متوسط پاریس ، دکانداران ، تجاره بازرگانان - به استثنای سرمایه داران کلان - به عنوان تنها طبقه ای شناخته شد که لیاقت ابتکار اجتماعی دارد کمون با موافقت نامهای هوشمندانه ، طبقه متوسط را از این طت دائمی اختلافات داخلی یعنی حساب های به هکار و بستانکار ، نجات داد (۱) . این بخش از طبقه متوسط پس از آن که در سرکوب قیام کارگران در ژوئن ۱۸۴۸ کک کرد ، خود بلافاصله و بدون هیچ تشرفاتی ، توسط مجلس مؤسسان قربانی طلبکارانش شد . ولی تنها به این طت نیست که امروز در کار طبقه کارگر قرار گرفته است . آنها حس کرده بودند که فقط یک آلتزناتیف وجود دارد . یا کمون یا امپراطوری تحت هر نامی که ظاهر شود . اما امپراطوری از راه غارت اموال عمومی ، تشویق کلاه برداری های بزرگ مالی ، تحسیرک سرمایه ها به تمرکز با سرعتی مصنوعی و در نتیجه پائین آوردن مرتبه اجتماعی آنان ، آنها را از لحاظ اقتصادی ورشکست کرده بود ، و از لحاظ سیاسی حذف نموده بود ، پاره انداختن مجالس قیامی ، آنها را اخلاقاً لطمه زده بود ، با سپردن امر تعلیم و تربیت فرزندانشان به کشیش های جاهل ، به ولترودستی (Volterrianisme) آنان توهین کرده بود . امپراطوری احساس ملی فرانسوی آنها را جریحه دار کرده بود چون آنان را سر به زیر به جنگی کشانده بود که در ازای تمام خرابی های هائی که به بار آورده تنها یک دل خوشی به همراه داشت ؛ ناپودی امپراطوری . در واقع پس از مهاجرت همه کولی های بناپارتهست و سرمایه دار به خارج پاریس ، حزب نظم واقعی طبقه متوسط به شکل " اتحاد جمهوری خواهان " درآمد و در خدمت هدف های کمون قرار گرفت و از آن در مقابل جعلیات تعمدی تی پر دفاع می کرد . سیاسی این توده بزرگ طبقه متوسط ، آیا پس از این شکست سخت کمونی باز هم ادامه خواهد یافت ؟ تنها زمان نشان خواهد داد . کمون کاملاً حق داشت به دهقانان بگوید که " پیروزی کمون تنها امید آنهاست " . از تمام دروغ های شاخداری که در ورسای ساخته می شد و توسط روزنامه نگاران پرافتخار و خطی یک فاز اروپا دم گرفته می شد ، یکی از پر هیجان ترینشان این بود که گویا دهاتی ها ، نمایندگان نمایندگان دهقانان فرانسه هستند . کمی به علاقه دهقانان فرانسه به کسانی که بعد از ۱۸۱۵ می بایست یک میلیارد غرامت به آنان می دادند فکر کنید (۲) . در نظر دهقان فرانسوی ، وجود مالکان بزرگ به خودی -

خود ، تجاوزی به پیروزی های بدست آمده در ۱۷۸۹ محسوب می شد . بورژوازی فرانسه در ۱۸۴۸ به قطعه زمینی دهقان و مالیات اضافی ۴۵ سانتیم بر هر فرانک (۳) را بسته بود منتها به اسم انقلاب . در حالی که اکنون جنگ داخلی

۱ - کمیته مرکزی کار ملی از همان روز ۲۰ مارس پرداخت برات ها را تا اول اکتبر ۱۸۷۱ معوق کرد . روز ۱۸ آوریل ، کمون طی تصویب نامه ای این پرداخت را برای همیشه بخشید . ۲ - پس از سقوط ناپلئون اول و بازگشت سلطنت بوریون ها ، دربار تصمیم گرفت به اشراف که زمین هاشان را در انقلاب کبیر از دست داد بودند غرامت بپردازد . اشراف یک طیاره فرانک در یافت کردند که به طیاره مهاجران معروف است . ۳ - مالیات ۴۵ سانتیم بر فرانک ، در ۱۸۴۸ از طرف حکومت موقت بورژوازی بسته شد تا بین پرولتاریا و دهقانان شکاف اندازد . بهانه حکومت این بود که از راه این مالیات باید خرج خورد و خوراک کارگران را تامین کند . این مالیات دهقانان را علیه انقلاب و جمهوری شوراند .

را علیه انقلاب تهیه دیده است تا بخش بزرگی از طیاره فرانک فراموشی را که می باید به پروس ببرد از، به دوش دهقانان بماند از. به علاوه کمون در یکی از اعلامیه های اولش گفته بود که برانگیزندگان حقیقی جنگ، می بایست خودشان هم خرج آن را بدهند. کمون دهقان را از مالیات خین معاف می کرد، برایش حکومت اریزان قیمت می آورد، تمام زالوهای فعلی، سردفتران، وکلای عدلیه، ماموران اجرا و دیگر خونخواران قضایی را به عادلان مزد بگیر کمون، و منتخب دهقان و مسؤل در مقابل او میدگ می کرد. کمون دهقان را از قسوت های گارد روستائی (Garde Champetre) واندانم واستاندار نجات می داد، آموزش توسط معلم را جانشین تحقیق توسط کشیش می کرد. دهقان فرانسوی بیش از هر چیز برود حساب است. پس کاملاً منطقی می دانست که حقوق کشیش به جای این که به زیر توسط مامور مالیات گرفته شود، بایستی به اقدام خود به خود غزاقز مذهی جمع آنان وابسته باشد.

این ها چیزهایی بودند که حکومت کمون سلفط حکومت کمون - به طور فوری برای روستائیان فرانسه به ارمغان می آورد. کاملاً زائد است که بخواهیم در این جا، راجع به سابل پیچیده تریلی حیاتی ای که فقط کمون توانائی و الزام حل آن به نفع دهقانان را داشت، بحث کنیم؛ فرض رهنی که مثل دوالها به روی تکه زمین دهقان سنگینی می کرده بریتانیای کشاورزی که هر روز افزایش می باید، از دست رفتن خرده مالکیت دهقان که بواسطه فرزند کشاورزی مدرن و رقابت دمداری سرمایه داری، با سررضی روزافزین به صورت اجبار در می آید.

دهقان فرانسوی، لوی بناپارت را به عنوان رئیس جمهر انتخاب کرد ولی حزب نظم برایش امپراطوری را ساخت. دهقان فرانسوی در واقع خواست خود را در همان ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ با قرار دادن شهردار خود در مقابل استاندار حکومت، معلم مدرسه در مقابل کشیش حکومت و خودش در مقابل واندانم حکومت، نشان داد. تمام قوانینی که حزب نظم در ژانویه و فوریه ۱۸۵۰ گذراند، تصمیات اختتاتی آشکار علیه دهقان بودند. دهقان به این جهت بناپارتمنت بود که انقلاب کبیز و تمام سودی را که از آن راه عایدش شده بود، در شخص ناپلین مجسم می دید. این تصور واهی که تحت امپراطوری دوم کاملاً از بین رفت (چون بنا به اقتضای طبیعتش این امپراطوری مخالف روستائیان بود) و این سابقه ذهنی، چطور می توانست در مقابل توجه کمون به سافع زنده و نیازهای مداوم دهقانان مقاومت کند؟  
وحشت دهاتی ها از همین بود. آنها می دانستند که اگر کمون پاریس سه ماه با ولایات آزادانه در ارتباط باشد، باعث قیام عمومی دهقانان خواهد شد. برای این بود که در پی محاصره پاریس از طرف پلیس بودند، مثل این که می خواستند از شیوع واهی گاوی جلوگیری کنند.

پس اگر کمون نمایندگ حقیقی تمام عناصر سالم جامعه فرانسه و بنا بر این حکومت ملی حقیقی بود، در همین حال حکومت کارگران به عنوان قهرمانان جسور رهائی کار و با خصلتی قاطعاً بین الطلی نیز بود. در مقابل ارتش پروس که دو ایالت فرانسه را به آلمان ضمیمه نمود، کمون کارگران تمام جهان را ضمیمه فرانسه کرد.

امپراطوری دوم جشن منتظبان دنیا بود. کلامبرداران همه کشورها برای شرکت در مجالس میانی آن وغارت خلق فرانسه از هر سو گرد آمدند. در حال حاضر دست راست تییر، کانسکو Ganesco والاک (۱) مظهر است و دست چپش مارکوفسکی (Markovsk1) جاسوس پروس. کمون به تمام خارجیان، افتخار شهادت در راه هد فی جاوید ان را بخشید. بیروازی در فاصله بین جنگ خارجی کنتیجه خیانتش بود و جنگ داخلی که شره توطئه اشها همدستی اشغال گران خارجی، فرصت یافت تا وطن خواهی خود را به شکل شکار آلمانی های مقیم فرانسه جلو همه پهن کند. کمون یک کارگر آلمانی را وزیر کار خود کرد. تییر و بیروازی و امپراطوری دوم همیشه لهستان را با اظهار علاقه های پر سر و صدا، بازی می دادند و حال آن که در واقع آن را به روسیه که اینها جاکشی اشرا می نمودند تسلیم نمودند. کمون اختصار فرماندهی مدافعان پاریس را به فرزندان قهرمان لهستان سپرد. و برای این که این مرحله تاریخی را - که می دانست دارد جلو چشم پروس های فاتح از یک سو و ارتش بناپارت و ژنرال های بناپارتمنت از سوی دیگر می کشاید - کاملاً نشان دهد، ستون واندوم، این مظهر غول آسای افتخارات نظامی را واژگون کرد.

اقدام بزرگ اجتماعی کمون، وجود فعال خودش بود. اقدامات ویژه آن فقط می توانست ترجمان گرایش بیک حکومت خلقی بر خلقی باشد. کمون کار شب شاگرد نانوا ها را لغو کرد، این عادت کارفرمایان را که از دستمز کارگران خود

مردب مالی به عنوان جریمه بهانه های گوناگون کسر می کردند و در نتیجه نقش قانون گذار مالی و مریض را در آن واحد به عهده می گرفتند و پول ها را کسری رفتند ، هفتن و قابل مجازات اعلام کرد . دیگر از این نوع اقدامات آن بود که با در نظر گرفتن فرات ، تمام کارگاه ها و فابریک های را که بدین طت تعطیل شده بودند و یا سرمایه داران مربوطه - شان ناپدید شده بودند و یا ترجیح داده بودند که کار را معلق کنند ، به اتحادیه های کارگری سپرد .

تنها اقدامات مالی کمون که از نظر پاریک بینی و ملایمت پس قابل ملاحظه بود ، می توانست در حدودی باشد که برای شهر محاصره شده ای قابل تحمل است . در مقابل غارت عظیم شهر پاریس توسط بنگاه های مالی و مقاطعکاران ساختمانی تحت حمایت هوسمن (Hausmann) (۱) ، کمون می توانست با ضبط اموال آنها ، به مراتب پیش از آن چه که لویی بناپارت از ضبط اموال خانواده اورلئان بدست آورد ، بدست بیاورد . هومن زولین ها و الیکارشی انگلیس که بخش بزرگی از اموال خود را از راه غارت کلیسا حفظ کرده بودند ، البته از این که کمون فقط ۸۰۰۰ فرانک از راه برگرداندن اموال کلیسا به دولت عایدش شد ، سخت برآشفته شدند .

در حالی که حکومت روسای همین که حواش سر جا آمد و نیرویی گرفت خشن ترین وسائل را علیه کمون به کار برد ، در حالی که آزادی اظهار عقیده را در تمام فرانسه - حتی برای جمع نمایندگان شهرهای بزرگ - حذف کرد ، در حالی که در روسای و بقیه فرانسه ، زنان دستگاه جاسوسی ای گستراند که دستگاه جاسوسی امپراطوری دوم خواش را هم ندیده بود ، در حالی که تمام روزنامه های چاپ پاریس را توسط ژاند ارم های مکتش خود آتش می زد و تمام مکاتبات پاریس را کنترل می کرد ، در حالی که در مجلس ملی خجولانه ترین تلاش ها برای گفتن يك کلمه به نفع پاریس در عهده کس ها می نمود ، در حالی که حتی در " مجلس نمایان " ۱۸۱۶ هم رسم نبود ، در حالی که وحش های ورسائی در داخل و خارج پاریس وجود داشتند و برای خریدن افراد و توطئه چینی کوشش می کردند ، اگر کمون تمام قرارداد ها را مثل زمان صلح حقیقی محترم می شمرد و لیبیراليسم را حفظ می کرد ، آیا به نحوی هم آرد به رسالت خود خیانت نکرده بود ؟ حکومت کمون اگر از نوع حکومتی بر بود ، از توقیف روزنامه های کمون در روسای ، فرصتی بهتر برای توقیف روزنامه های حزب نظم در پاریس نمی یافت

البته برای دهاتی ها دلخوری داشت که درست همان موقعی که آنها بازگشت به کلیسا را به عنوان تنها راه نجات فرانسه توصیه می کردند ، کمون بی دین و اسرار مخصوص مومعه پیکوس (Picpus) و کلیسای سن لوران را آفتابی کرد (۲) . در حالی که تی بر ژنرال های بناپارتيست را برای استادی شان در باختن نبرها و اضا قرارداد تسلیم وسپکار بجهیدن در ویلهلم شپوهه ، بدال پاران می کرد ، کمون همین که بی می برد که ژنرال ها در انجام وظیفه کوتاهی می کنند ، خودشان می کرد و توقیفشان می نمود ؛ این هجوتی بر بود .

اخراج و توقیف یکی از اضا کمون به دستور خود کمون ، عضوی که با نام مستعار خود را در کمون جا کرده بود و در لپین به خاطر يك ورشکستگی ساده به شش روز زندان محکوم شده بود ، آیا این توهینی ظنی به رول فاور منقّب تلقی نمی شد که هنوز وزیر امور خارجه فرانسه بود و هنوز در کار فروختن فرانسه به بیسمارک و دیکته کردن احکام او به بلژیک - این شاهکار حکومتی - بود . شك نیست که کمون هرگز ادعا نداشت که خطا ناپذیر است ، خصلتی که تمام حکومت های کهنه به طور لا یتغیر به خود می چسبانند . کمون اصال و گفتارش را انتشار می داد و مردم را در جریان تمام نارسائی های کارش قرار می داد .

در هر انقلاب ، در کار عوامل حقیقی آن ، کسانی دیگر قرار می گیرند که جوهری متفاوت دارند ؛ برخی از اینها با زمانندگان و مقدسان انقلاب های گذشته اند که هیچ تبدیلی از جنبش کوشش ندارند ولی به مناسبت شرافت و شهامت - اشاره به کارنوسازی شهر پاریس در سال های ۵۰ و ۶۰ قری ۱۹۰۰ در طی این نوسازی علاوه بر زیبا گشتن محلات امیان نشین پاریس ، خیابان های هریش و مستقیم بنا گردید ، تا در صورت قیام خلق نیروهای دولتی امکان به کار بردن توخانه را داشته باشند . در این میان هوسمن و زیردستان توانستند با سوء استفاده خود صالح بسیار عظیمی به جیب بزنند .

۲ - در کلیسای سن لوران (Saint-Laurent) استخوان های زنانی را پیدا کردند که مورد تجاوز کشش ها قرار گرفته و بعد زنده بگور شده بودند . در صومعه پیک پوس هم زنانی را برای همان منظورولی ظاهره بهانه جنون حبس کرده بودند .

بازرسان و بافقط به دلیل سنت و در خلق نفوذ دارند . برخی دیگر همچو های ساده ای هستند که از پس طی سال ها همان دکلاماسیون های قالبی را علیه حکومت های روز تکرار کرده اند ، خود را به عنوان انقلابیون دست اول جا زده اند . بعد از ۱۸۰۸ مارس هم تنی چند از این اشخاص پیدا شدند و در برخی موارد موفق گشتند که نقش های درجه اولی را هم بازی کنند . اینها در حد قدرتشان ، مزاحم عمل واقعی طبقه کارگر می شوند ، همان طور که در گذشته هم چنین عناصری مانع رشد کامل انقلاب ها بودند . اینها ، دردی اجتناب ناپذیرند . در طول زمان می توان آنها را کنار زدونی کمون فرصت این کار را نیافت .

چه اعباب انگیزاست تغییراتی که کمون در پاریس بوجود آورد! دیگر اثری از پاریس درباری مآب امپراطوری دوم نبود . پاریس دیگر محل ملاقات زمین داران انگلیسی "و کالتا ایرلندی" (۱) و بردن فروشان قدیم و سمورساتچی های در آمریکا پولدار شده و برده داران سابق روسیه و اشراف والا ک نبود . دیگر در سرد خانه ها نعلش پیدا نمی شد ، دیگر دستبرد های شبانه و دزدی تقریباً از بین رفته بود ؛ در واقع پس از فوریه ۱۸۴۸ برای اولین بار کوچه های پاریس بدون هیچ پاسبان ، امنیت یافته بود . یکی از اعضا کمون می گفت "دیگر صحبتی از قتل و دزدی و تیشاجم نیست . کوئی که پلیس تمام مشتری های محافظه کارش را با خود به ورسای برده است . نشسته ها همراه حامیان خود یعنی طرفداران خانواده ، مذهب و بخصوص مالکیت به زمین فرورفتند . به جای آنها ، زنان حقیقی ، قهرمان ، شرافت مند و فداکار پاریس ، چون زنهای دوران باستان رو آمدند . پاریسی بود کاری ، فکوره ، مبارزه خونین ، در حال پرورش جامعه ای نو که آدمخواران را پشت دروازه های خود تقریباً فراموش کرده بود . پاریسی که در هیچان ابتکار تاریخی خود می درخشید!

در مقابل این دنیای جدید پاریس ، دنیای کهن ورسای قرار داشت . مجمعی از قول های بیابانی تمام رژیم های مرده ، مشروطه خواهان ، ارلئانیست ها ، هرگز به تغذیه از لاشه ملت ، با دنبالجسه جمهوری خواهی متعلق به زمان پیش از طوفان نوح که حضورش در مجلس نشانه طغیان برده فروشان است و برای حفظ جمهوری پارلمانی اش خود را تسلیم خود خواهی شارلاتان پیری کرده که در رأسش قرار گرفته است و با ترتیب مجالس شمع وار در ژو و پوم (۲) ادای ۱۷۸۹ را در می آورد .

مجلس یعنی نماینده همه چیزهایی که در فرانسه مرده بود . فقط در تحت حمایت شمشر ژنرال های بناپارنیست شبه زندگانی داشت . پاریس همه حقیقت ، ورسای همه دروغ ، دروغی که بوی گند آن از دهان تی بر خارج می شد ! تی بر به نمایندگان استان (Seine et Oise) گفت "می توانید به قول من اعتماد کنید من هرگز بد قولی نکرده ام . " و خود در مجلس گفت " این مجلس حاصل آزاد ترین انتخابات است و آزاد نشانه ترین مجالسی است که فرانسه تاکنون شناخته است . " به ولایات گفت که پاریس را بمباران نخواهد کرد ، این افسانه ای پیش نیست . " اگر چند تا تیر توپ شلیک شد ، از جانب ارتش ورسای نبود ، از طرف معدودی باغی بود که می خواستند بگویند ما می جنگیم در حالی که جرأت خود نشان دادن هم نداشتند . " باز خطاب به ولایات گفت " توپخانه ورسای پاریس را بمباران نخواهد کرد ، فقط آن را به گلوله خواهد بست . " به اسقف پاریس گفت که تمام اعدام ها را انتقام جوئی های آدعائی که به ورسای نسبت می دهند ، کاملاً خیالی است . به پاریس گفت که فقط می خواهد " از شر دیکران کرهیی که تحت فشارش قرار داده اند ، نجاتش دهد . " و در واقع کمون پاریس جز مشتکی جانی چیز دیگری نیست . " . پاریس تی بر پاریس واقعی توده بست نبود ، پاریس خیالی بود ، پاریس به چاک بنز ها و خیابان گرد های نر و ماده ، پاریس ثروتمند ، سر ماه دار ، طلائی و تنبل که حالا پادوها و کلاه برداران و کولی های ادیبی و نشسته هایش در ورسای و سن دنی (Saint-Denis) و روای (Rue 11) و سن ژرمن وول می خوردند . پاریسی که جنگ داخلی را تفریحی دلپذیر می دانست و با دوربین نبرد ها را تماشا می کرد ، شلیک توپ ها را می شمرد و به شرافت خود و فاحشه هایش سوگند می خورد که این نمایش خیلی نمایشی

۱ - "و کالتا ایرلندی" ها یعنی زمین داران بزرگی که تقریباً هیچ وقت در املاک خود در ایرلند زندگی نمی کردند و درآمد خود را در خارج از کشور حرام می کردند .

۲ - (Jeu de Paume) نام سالنی است در ورسای . در انقلاب ۱۷۸۹ نمایندگان "گروه سوم" (Tiers état) در این جا جمع شدند و سوگند یاد کردند که "تا قانون اساسی فرانسه را درست نکنند ، متفرق نشوند" . این سوگند به سوگند ژو و پوم معروف است .

تراز نمایش تأثر پورت سن مارتن (Porte Saint-Martin) است . ولی مردانی که به خاک می افتادند ، واقعا مرده بودند . فرهاد زخمی ها ، فرهاد های واقعی بود و به علاوه تمام این جریان اهمیت سخت تاریخی داشت ! این پاریس آقای تی بر است ، همان طور که مهاجرت کوبلنز (Koblens) فرانسه آقای کالون (Calonne) بود .



# ع

اولین تلاش بوده فروشان برای از پای در آوردن پاریس با اشغال آن توسط پروس ها ، با مخالفت بیسمارک روبرو شد و هلم ماند . دومین تلاش در ۱۸ مارس ، به شکست ارتش و فرار حکومت به ورسای منتهی شد ، دولت در حین فرار به تمام ادارات دستور داد که همه چیز را به جا بگذارند و دنبال او به ورسای بمانند . تی بر با شروع مذاکره کازمی با پاریس ، فرصت به دست آورد تا جنگ طبعی پاریس را تدارک ببیند . ولی از کجا می شود ارتش گیر آورد ؟ پناهای هنگ - های جبهه ، از حیث نفرات ضعیف و نه چندان قابل اطمینان بودند . پیام فوری تی بر به ولایات برای این که بیسمارک فرستادن گارد های ملی و داوطلبان خود ورسای را تقویت کنند ، با جواب سر بالا مواجه گشت . تنها از برتانی بود که شتی باقی که زیر لوای پرچم سفیدی جنگ می کردند و هر یک به روی سینه ، یک قلب همیسی از ماهوت سفید نصب کرده بودند و فریادشان " زنده باد شاه " بود فرستاده شدند . بنا بر این تی بر مجبور بود که با عجله تمام ، آتش هفت جوش از ملاحان ، سربازان پیاده نظام نیروی دریائی ، مزدوران کلیسا ، واندالرم های ولانتین ، گروهیان های شهری و جاسوسان بی تیری (Pistolet) سرهم کند . معذالک اگر زندانیان جنگ امپراطوری که بیسمارک به تعداد لازم مرخصشان می کرد تا جنگ داخلی را گرم و حکومت ورسای را زیر و بستگی بماند پروس نگهدارد ، به آن اضافه نمی شد ، خود این ارتش به نحو تسمخر آمیزی ضعیف بود . در طی جنگ پلیس ورسای مجبور بود مواظب ارتش باشد و واندالرم ها مجبور بودند خود در خطرناک ترین پست ها قرار بگیرند تا ارتش را به دنبال خود بکشانند . دهائی که به دست آنها افتادند از راه جنگ تسلیم نشدند ، با پول خریداری شدند . قهرمانی متحدان (Patriotes) تی بر را قانع کرد که نهیغ ستراتژیکی او و نیروی سر نیزه هایش برای درهم شکستن مقاومت پاریس کافی نیست .

در ضمن رابطه اش هم با ولایات پیش از پیش سخت می شد . حتی یک پیام پشتیبانی هم از ولایات نیامد که باعث دلگرمی تی بر و دهائی هایش باشد . کاملاً به عکس . پیام ها و هیأت هایی از هر طرف می رسید که با لحنی نه چندان محترمانه تقاضا داشتند که بر مبنای شناسائی کامل جمهوری ، پذیرش آزادی های کبونی و انحلال مجلس ملی که دوره اش تمام شده بود ، با پاریس آشتی شود ؛ و تعدادشان آن قدر زیاد بود که دوفور ، وزیر ادگستری تی بر ، در بخشنامه ۲۳ آوریل خود خطاب به دادستان ها دستور داد که " شعار آشتی " را باید به منزله یک جنایت تلقی کنند . معذالک چون دورنمای جنگ نا امیدانه بود ، تی بر تصمیم گرفت تا تکبش را عوض کند و دستور داد که در تمام کشور ، انتخابات شهر داری ها بر مبنای قانون جدیدی که خودش به مجلس دیکته کرده بود ، در روز ۳۰ آوریل به عمل آید . تی بر به خود می بالید که به کمک توطئه های استناداران و ارباب پلیس توانائی آن را خواهد داشت که با رای ولایات ، این قدرت معنوی را به مجلس که همیشه فاقد آن بود ، بدهد و بالاخره از ولایات ، کمک فیزیکی لازم را برای فتح پاریس به دست آورد .

تی بر از ابتدا به این فکر بود که جنگ راهزنانه اش را طبعی پاریس که در طی اعلامیه هایش آن را دامن می زد و تلاش وزیرانش در راه استقرار حکومت وحشت در تمام فرانسه را با کمیدی آشتی همراه کند و از این کار چند منظور داشت می خواست ولایات را فریب دهد ، عناصر بورژوائی پاریس را به طرف خود جلب کند و بالاتر از همه به باصطلاح جمهوری خواهان مجلس ملی فرصت دهد تا خیانتشان به پاریس را در پس اعتقادشان به تی بر پنهان کنند . او در ۲۱ مارس ، موقعی که هنوز هیچ سپاهی نداشت ، در مجلس چنین گفت : " هر طور می خواهد بشود ، من طبعی پاریس لشکر کشی نمی کنم " باز در ۲۷ مارس گفت : " من جمهوری را واقعیتی انجام شده می دانم و سخت مصمم که آن را حفظ کنم " . در واقع او به اسم جمهوری مشغول خرد کردن انقلاب در لیون و ماریس بود (۱) در حالی که در ورسای ، دهائی هایش حتی سردن

۱ - انقلابی که منجر به اعلام کمون در لیون در ۲۲ مارس و در ماریس و سن تئین (Saint-Etienne) در ۲۳ مارس گشت ، از طرف حکومت تی بر به سختی سرکوب شد . در تولوز و ناربون و چند شهر دیگر هم کمون اعلام شد .

اسم انقلاب را هم در عریضه ها خود محو می کردند . بعد از این پیروزی لمن او يك برده پائین آمد و " واقعیت انجام شده " واقعیت فرضی بود . شا هزارگان ارفلان را که با احتیاط تمام به سرد و فرستاده بود ، حالا برخلاف نص صریح قانون اجازه داشتند در دور (Droux) هر نوع توطئه ای راه بیندازند . امتیازاتی که تی برده در طبقه مذاکرات می سرزنش با نمایندگان پاریس و ولایات می داد ، هر چند که مرتب لمن و رنگشان بر حسب زمان و شرائط عوض می شد ، در واقع هیچ وقت از حدوده ای برای محدود کردن دورهای انتقام به " مشتی جنایتکار که در قتل لوکت و کلان توما دست داشتند تجاوز نکرد و در مقابل آن البته پاریس و فرانسه می بایستی بی دریغ شخص آقای تی بر را به عنوان بهترین جمهوری مکن بپذیرند ، یعنی همان هلی که او در ۱۸۳۰ با لویی - فیلیپ کرد . و تنها این زحمت را به خود ندارد که با تفسیر های رسمی وزیرانش در مجلس ، این امتیازات را مشکوک کند ، بل که برای صل هم دوفیر شراداشت دوفیر ، این وکیل عدلیه ارلئانیست ، همیشه وزیر دادگستری حکومت نظامی بود ، چه حال در ۱۸۲۱ در کابینه تی بر ، چه در ۱۸۳۹ در زمان لویی فیلیپ و چه در ۱۸۴۹ ، در ریاست جمهوری لویی بناپارت . هنگامی که هنوز وزارت خانه ای نداشت ، با دفاع از سرمایه داران پاریس در دادگستری ، ثروتی بهم زد و با مخالفت با قوانینی که خودش درست کرده بود ، صاحب يك سرمایه سیاسی هم شد .

او حالا تنها به این قناعت نمی کرد که مجلس ملی راه تصویب قوانینی وارد کرد پس از سقوط پاریس ، می بایستی تا آخرین بقایای آزادی جمهوری را از میان بردارد ، بل که با مختصر کردن نحوه کار محاکم نظامی که به نظرش بطلی می آمد ، و با ترقی ساختن يك قانون وحشیانه در مورد تعهد و به نحوی تازه ، سرنوشت آینده پاریس را نیز نشان می داد . انقلاب ۱۸۴۸ ، مجازات اعدام را برای محکومین سیاسی لغو کرد و تعهد را جانشین آن نمود . لویی بناپارت اقلا در حصر جرات نکرد دوباره رژیم کبوتین را برقرار کند . مجلس دهاتی ها که هنوز این جرات را نداشت که ارتقا کند پاریسی ها قائل اند نه یاف ، به ناچار می بایست انتقام خود را از پاریس به قانون تعهد دوفیر محدود کند . تی بر اگر آن طور که می خواست ، دهاتی ها را - که فکر گاو و کوسند و ارشان نه از این نمایش چیزی می فهمید و نیاز لزوم هواگیری و ایمن دست و آن دست کردن و دفع الوقت آن - به زوزه کشی خصمانه بر نی انگیزت ، نمی توانست کندی آشتی اش را ارمه دهد به مناسبت انتخابات . تریب الوقوع شهرداری ها در ۳۰ آوریل تی بر یکی از بزرگترین صحنه های آشتی اش را در ۲۷ آوریل بازی کرد . از پشت تریبون مجلس در میان سولی از سخنان احساساتی او چنین گفت

- " طبع جمهوری توطئه ای در کار نیست الا توطئه پاریس که ما را مجبور به ریختن
- " خون فرانسوی می کند . من گفته ام و باز هم می گویم که اگر این سلاح های لامذهب
- " زمین گذاشته شوند ، با يك ضرر عمومی که تنها معدودی جنایتکار حقوق جزا از
- " آن مستثنی خواهند بود ، مجازات فوراً موقوف می شود ."

و چون دهاتی ها با خشونت عداوتش را قطع کردند جواب داد

- " آقا جان نضا دارم به من بگوئید آیا من اشتباه می کنم ؟ آیا از این که این حقیقت
- " را گفتم که جنایتکاران مشتی بیشتر نیستند ، شما متأسفید ؟ آیا در میان تمام
- " بدبختی هایمان ، این جای خوشوقتی نیست که مردانی که قادر به ریختن خون
- " کلان توما و ژنرال لوکت اند ، مواردی استثنائی ندارند ؟"

معدالک آنچه را که تی بر خیال می کرد يك فرش شهیر آماده باش پارلمانی است ، فرانسه نشنیده گرفت . از ۷۰۰ هزار مشاوران انجمن شهر که از طرف ۳۰۰۰۰۰ بزرگی که هنوز برای فرانسه باقی مانده بود ، انتخاب شدند ، مجموع مشرعه خواهان ، ارلئانیست ها و بناپارتیست ها روی هم ۸۰۰۰ نفر بود . انتخابات تکمیلی بعد از آن خصلت دشمنی با حکومت آن را باز هم بیشتر نشان داد . بدین ترتیب مجلس ملی به جای این که نیروی فزونی مورد نیاز خود را از ولایات بدست آورد ، هر نوع ادعای نیروی معنوی بودن و نماینده آراء عمومی بودن خود را هم از دست داد . بسرای این کما این ورشکستگی را کامل کند ، شوراهای شهری تمام فرانسه که جدیداً انتخاب شده بودند ، مجلس خاص را به این تهدید کردند که ضد مجلسی در پرد و تشکیل دهند . دیگر برای بیسارک لحظه صل جدی که این همه انتظارش را داشت ، فرا رسیده بود . او به تی بر امر کرد که



نمایند تمام الاختیاری برای حل نهائی قرارداد صلح به فرانکفورت بفرستد . تییر امر اربابش را متواضعانه اطاعت نمود و فیروز اول قاپو وقادارش را همراه پیوه - کرتیه به آنجا فرستاد . پیوه - کرتیه " عالی مقام " صاحب کارخانه رسندگی شهر ریان (Rouen) ، از طرفداران پر حرارت و بنده وار امپراطوری سوم بود . او در این امپراطوری هیچ چیز بسدی نمی دید الا قرارداد تجارتش با انگلستان (۱) که به منافع خاص تاجر ماهانه او لطمه می زد . تازه به زحمت در برود و وزیر دارائی تییر شده بود که این قرارداد " لامذهب " را مورد حمله قرار داد و به لغو آن در آینده اشاره کرد . و حتی با وقاحت ولی بی هووه ( چون حساب بیسمارک را نکرده بود ) تلاش کرد تا مالیات های حفاظت گمرکی قدیم را در مورد آلزاس ، دوباره بفریبت قابل اجرا کند و می گفت که این امر با هیچ یک از قرارداد های بین الطلی پیشین منافاتی ندارد . چنین آدمی که ضد انقلاب را وسیله ای برای تنزیل دستمزد کارگران در ریان می شمرد و تسلیم ولایات فرانسه را وسیله ای برای بالا بردن قیمت ها در فرانسه ، آنها برای انتخاب شدن از طرف تییر به عنوان همکار اول قاپو در اجرای آخرین و بالاترین خیانت ها خلق نشده بود ؟

به محض ورود به فرانکفورت ، این یک جفت نماینده تام الاختیار دلر با از طرف بیسمارک زحمت در مقابل ایسن آلترناتیو آمرانه قرار گرفتند ؛ با بازگشت امپراطوری ، با قبول بی قید و شرط صلحی که من می گویم ! از جمله شرایط این صلح ، کوتاه شدن سهلت موهه پرداخت غرامت جنگی بود و اشغال دائمی دوماهی پاریس تا وقتی که بیسمارک از جرمانه امر فرانسه راضی شود ؛ و بدین ترتیب پیوس به عنوان مرجع عالی سیاست داخلی فرانسه به رسمیت شناخته می شد ؛ در عرض بیسمارک قبول می کرد که برای از بین بردن پاریس ارتش اسیر بنا پارتیست را مرخص کند و ارتش امپراطور و سلیم هم مستقیما به این امر کمال نماید . بیسمارک برای این که تضمینی هم از حسن نیتش داده باشد ، اولین پرداخت غرامت جنگ را ضوط به آرام کردن " پاریس نمود . طبیعی است که تییر نمایندگان تام الاختیارش با ولع این طعمه را بلعیدند . روز ۱۰ مه قرارداد صلح را امضا کردند و روز ۱۸ مه آن را به تصویب مجلس ورسای رساندند .

در فاصله بین امضای قرارداد صلح و رسیدن اسرای بنا پارتیست ، تییر خودش را بیشتر موظف به شروع مجدد کدی آشتی می دید چرا که آدمک های جمهوری خواهش احتیاج مبرم به بهانه ای داشتند تا بروی مقدمه چینی بسیاری کشتار پاریس ، چشم فروبندند . روز ۸ مه ، هنوز به نمایندگان طبقه متوسط که برای مذاکره آشتی آمده بودند می گفت :

" وقتی باغیان تصمیم بگیرند که تسلیم شوند ، دروازه های پاریس برای یک هفته به روی همه باز خواهد بود جز به روی قاتلان ژنرال کمان توما و ژنرال لوکت " .

چند روز بعد که به مناسبت این وعده ، از طرف دهاتی ها به شدت مواخذه شد ، حاضر به دادن توضیح نشد و لسی معذالک این حرف پر معنا را زد :

" می گویم که بین شما افراد کم حوله و شتاب زده ای وجود دارند . اینان باید هشت روز دیگر صبر کنند ، هشت روز بعد ، دیگر خطری وجود نخواهد داشت و آن وقت انجام وظیفه درخور شهامت و ظرفیت آنان خواهد بود . "

به محض این که ماک ماهون (Mac Mahon) مطمئن ساخت که به زودی می تواند وارد پاریس شود تییر در مجلس گفت که او " قانون بدست وارد پاریس خواهد شد و تقاضای تنبیه کامل تمام جنایتگاران را خواهد کرد که زندگی سربازان ما را فدا کرده و اینیه عمومی مان را خراب کرده اند " .

وقتی لحظه تصمیم نزدیک شد در مجلس گفت که در پاریس " بی رحم خواهیم بود " پاریس محکوم است ؛ به راهسزنان بنا پارتیست گفت که از طرف دولت اجازه دارند که از پاریس تا خرخره انتقام بگیرند . بالاخره وقتی در اثر خیانت دروازه های پاریس روز ۲۱ مه ، به روی ژنرال دوئه (Douay) باز شد روز ۲۲ تییر " هدف " کدی آشتی اش را که دهاتی ها به اصرار نمی خواستند بپذیرند ، برایشان روشن کرد

" چند روز پیش به شما گفتم که ما به هدفمان نزدیک می شویم . امروز آمده ام به شما بگویم که به هدف رسیدیم . نظم ، عدالت و تمدن بالاخره پیروز شدند . "

---

۱ - به موجب قرارداد آبی که در ۱۸۶۰ بین ناپلئون سوم و انگلستان امضا شد ، حق گمرک برای کالا های انگلیسی تخفیف یافت .

همینطور است . تمدن و عدالت بورژوازی ، هر بار که پندگان و زجرگشان این نظام طبع اربابانشان قیام می کنند ، در نور شوم خود ظاهر می شود . در آن وقت این تمدن و این عدالت ، صورت توحشی بی نقاب و انتقامی بی قانون دارند . هر بحران جدید در جنگ طبقاتی بین فاسد و تولید کننده ، این واقعیت را با وضوح بیشتری نشان می دهد . سعیت بورژواها در ژوئن ۱۸۴۸ خود در برابر فضیحت خارج از توصیف ۱۸۷۱ محو می شود . روح فدکاری قهرمانانه ای که با آن مردم پاریس از مرد و زن و بچه ، هشت روز پس از ورود روسائی ها جنگیدند همان قدر نماینده بزرگی هدف آنهاست که کارهای جهنمی فدآره پندان ، نماینده روحیه مادرزادی این تمدنی که اینها انتقام جویان مزدورزشی باشند . بی شک تمدن عظیمی است تمدنی که سائله بزرگش هارت از این است که چگونه باید تل های نحسی را که به وجود آورده است ، پس از نبرد از سر راه بردارد .

برای این که نظیر عطل تی پرو سگ های شکاری اش را در تاریخ پیدا کنیم باید به زمان سیلا (Sylla) و مدیوران سه گانه (Trium virat) روم برگردیم . همان آدم کشی وسیع و خون سردانه ، همان بی قیدی نسبت به سن و جنس در قتل عام ، همان سیستم شکنجه زندانیان ، همان تبعید هاولی این مرتبه ، در مورد یک طبقه تمام و کمال ، همان شکار رهبران صغی از ترس این که ننگد یکیشان بگیرد ، همان جور افشای دشمنان سیاسی و خصوصی ، همان لاقیدی نسبت به کشتار افرادی که اصلا دخالتی در دعوای ندارند . فقط این فرقی بین آنها هست که روسی ها برای روشن کردن تکلیف دسته جمعی تبعیدی ها ، سلسل نداشتند و نه " قانون به دست بودند " و نه حتی قانون به لب ، و شعارشان هم " تمدن نبود " .

پس از این همه کراحت ، حالا روی دیگر و به مراتب زشت تر این تمدن بورژوازی را نگاه کنید آن طور کسه در مطبوعات خودش آمده است !

- \* خبرنگار یکی از روزنامه های محافظه کار لندن در پاریس می نویسد که با تیراندازی -
- \* های پراکنده ای که هنوز از دور شنیده می شود ، وقتی که زخمی های بد بخت که
- \* در میان سنگ قبرهای پرلاشزرها شده اند و جان می دهند ، وقتی ۶۰۰۰ یافی
- \* وحشت زده ، ناامیدانه در دالان های مقابر زیرزمینی (Catacombes) سرگردانند ،
- \* وقتی که مردم بخت برگشته در خیابان ها فرار می کنند و بیست بیست پوسهاله
- \* سلسل کشته می شوند ، دیدن کافه هائی که از مشتریان مشروب خوار و بیهیار -
- \* بازان و دو میهن بازی کن ها پر است ، دیدن زنانی که بی خیال در بولوارها قدم
- \* می زنند شنیدن صدای خوشگذرانی هائی که از اطاق های خصوصی رستوران -
- \* های عالی بلند می شود و سکوت شب را درهم می شکند ، غیر قابل تحمل است .

آقای ادوارد هروره (Edouard Herve) در ژورنال دو پاری روزنامه روسائی که از طرف کمون توقیف شده پسود

می نویسد :

- \* نحوه ای که مردم پاریس (!) در روز بدان وسیله رضایت خاطر خود را نشان دادند
- \* بسیار سبک سرانه بود و ترس ما از این است که در طول زمان بدتر هم بشود .
- \* پاریس حالا حالت جشن به خود گرفته و این کاملا ناشایست است . اگر ما می -
- \* خواهیم که پاریسی های دوران انحطاطمان نخوانند ، باید به این وضع خاتمه
- \* دهیم .

و بعد این قطعه تاسیت (Tacite) را نقل می کند

- \* معذالک در فردای این نبرد نفرت انگیز و حتی بیش از آن که نبرد کاملا پشیمان
- \* یافته باشد ، روم زشت و فاسد دوباره در لجن زارهایابی در غلتید . همان جائی
- \* که بدنش را خراب و روحش را آلوده کرده بود . این جا نبرد ها و رخمی ها آن -
- \* جا حطام ها و کاباره ها .

آقای هروره فقط فراموش می کند بگوید که این " مردم پاریس " که او حرفش را می زند جز مردم پاریس آقای تی پرو جز همسان

به چاک بزین های سن دنی و روای و سن ژرین که حالا دسته جمعی از ورسای برگشته اند نیستند. پاریس دوران انحطاط.

این تمدن جنایتکار که پایه اش اسارت کار است، در تمام پیروزی های خونینی که بر قهرمانان فدائی جامعه ای نو و بهتر به دست می آورد، ناله های قهرمانانش را در فریاد های تهمت و افترا غرق می کند و مدافعی جهانی آن را ضعیف می نماید. پاریس کارگر و روشن و آرام زمان کمون، به وسیله سگ های شکاری "نظم" ناگهان به پایتخت جهنم تبدیل شد. در فکر پیروزی تمام کشورها این تفسیر وضع چه چیز را ثابت می کند؟ لایه این که کمون طبع تمدن دسیسه جینی کرده است! خلق پاریس با شور جان خود را برای کمون داد و این مقدار کشته در هیچ نبردی سابقه ندارد. این چه چیز را ثابت می کند؟ لایه این که کمون حکومت خلق نبود بلکه فئودال حکومت از طرف مشتی جنایتکار بود! زنان پاریس با شادمانی جان خود را در سنگرها و قتل گاه های خود فدا کردند. این چه چیز را ثابت می کند؟ لایه این که شیطان کمون آنان را به صورت مژده و هکات (۱) در آورده بود! اعتدال کمون در مدت دو ماه تسلط بلافاصله از جیب قهرمانی مدافعانش مانند دیگری ندارد. این چه چیز را ثابت می کند؟ لایه این که کمون عطش خون را که از فراز جنون آسایش برمی خاست و تنها در هنگام احتضار می بایست آزاد شود، طی ماه ها به دقت زیر نقاب اعتدال و بشر دوستی پنهان کرده بود!

پاریس کارگر، به هنگام قهرمانی کردن قهرمانان خود، اینبه سوی و ساختمان های خصوصی را در آتش خود گرفت. ارباب هائی که بدن جاندار پرولتاریا را قطعه قطعه می کنند، دیگر نباید انتظار داشته باشند پیروزندانه وارد ساختمان دست نخورده ساکن قدیشان شوند. حکومت ورسای فریاد می زند: آتش افروزان! و به تمام هالاش حتی در دور افتاده ترین نقاط دستور می دهد که دشمنانش را به عنوان آتش افروزان حرفه ای همه جا شکار کنند. پیروزی تمام دنیا که پس از ختم نبرد با رضایت خاطر شاهد قتل عام دسته جمعی است، از این که به آجرها و سفینه ها بی حرضی شده است از نفرت بر خود می لرزد!

وقتی حکومت ها به تفنگداران دریائی شان اجازه رسمی می دهند که "بکشند بسوزانند و خراب کنند" آیا این اجازه آتش افروزی است؟ وقتی پروس ها نه به دلائل نظامی بلکه فقط برای انتقام، با نفت شهرهائی مثل شاتو دن (Chateaudun) و دهکده های بیشمار را آتش زدند آیا آتش افروزی کرده بودند؟ آیا تی پیر که به مدت شش هفته به بهانه آتش زدن خانه های مسکونی، پاریس را بمباران کرد، آتش افروزی کرده بود؟ در جنگ آتش یک سلاح است و همان قدر مشروع که سلاح های دیگر. ساختمان هائی که در اشغال دشمن اند بمباران می شوند تا بسوزند. و اگر مدافعان آن قرار است عقب بنشینند، خودشان آنها را آتش می زنند تا به دست مهاجمان نیفتند. تمام ساختمان هائی که در جبهه جنگ تمام ارتش های ضخم دنیا قرار گرفته اند، سرنوشتشان سوختن بوده است. ولی این امر در جنگ بین بردگان و در بندگشان، یعنی تنها جنگ موجه تاریخ، دیگر اصلا صادق نیست! کمون از آتش فقط به عنوان وسیله دفاع استفاده کرد. کمون از آتش استفاده کرد تا نگذارد سپاهیان ورسای از راه این خیابان های مستقیم و طولانی که هوسمن (Hausmann) مخصوصا برای آتش توپخانه ساخته بود، وارد پاریس شوند. کمون از آتش استفاده کرد تا راه عقب نشینی خود را حفظ کند، همان طور که ورسای ها هم در پیروی از نازیک هائی استفاده کردند که دست کم همان قدر ساختمان خراب کرد که آتش کمون. کدام ساختمان ها توسط مدافعان سوخته شد و کدام توسط مهاجمان؟ این سوالی است که امروز هم مورد بحث است. مدافعان تنها وقتی به آتش متوسل شدند که سپاهیان ورسای کشتار دسته جمعی زندانیان را شروع کردند. به علاوه کمون از مدت ها پیش طنا خیر داده بود که اگر کار به جاهای باریک بکشد، خودش را زیر خرابه های پاریس مدفون خواهد کرد و از پاریس مسکونی دومی خواهد ساخت؛ چنانچه حکومت دفاع ملی هم این حرف را زد، منتها این یکی برای برده پوشی خیانتش. توشو برای این کار نفت هم پیدا کرده بود. کمون می دانست که دشمنانش اصلا اندیشه ای از جان خلق پاریس ندارند ولی در عرض بسیار به فکر خانه های خود هستند. مضافا به این که تی پیر خیرشان هم کرده بود که در انتقام گیری سخت خواهد بود. تازه به زحمت از یک سوارتشی درست

۱ - در اساطیر الهه جهنم و مامور مجازات جنایتکاران است و (Hecate) اسم (Diane) الهه شکار بود در مدت اقامت در جهنم.

کرده و از سوی دیگر پروسی ها را به ضوان بند آورنده راه فرار با خود همراه کرده بود کتلاطم کرد: "من بی رحم خواهم بود | کپفر کابل و عدالت انعطاف ناپذیر خواهند بود." صل کارگران پاریس اگر واندالمسم (۱) هم بود، این واندالمسم دلفی تا امیدانه بود و نه واندالمسم پیروزندان، آن طور که مسیحیان در مورد گنجینه های بواقع خارج از قیمت بت پرستان باستانی مرتکب شدند؛ و تازه واندالمسم آنها هم در تاریخ، به ضوان دنباله اجتناب ناپذیر و نسبتا کم اهمیت نوردی عظیم بین جامعه نوای که زوی آید و جامعه کهنی که فرو می ریزد، توجیه شده است. این واندالمسم از واندالمسم هوسمن هم به مراتب پائین تر بود که پاریس تاریخی را خراب کرد و به جای آن پاریس نوینی ساخت.

می ماند اهدام شصت و چهار گروگان و در راس آنها اسقف پاریس، به دست کمن!، بورژوازی و ارتش در روز ۱۸۴۸ دوباره سختی را برقرار کردند که دیگر مدت ها بود به آن صل نمی شده اهدام زندانیان خلع سلاح شده. این صفت خشن پس از آن، کم و بیش از طرف سرکوب کنندگان تمام قیام های توده ای در اروپا و هند مورد صل قرار گرفت و به بین ترتیب ثابت شد که واقعا يك پيشرفت تمدن است. از سوی دیگر پروسی ها در فرانسه، گرفتن گروگان را دوباره باب کردند یعنی گرفتن اشخاص بی گناهی که می بایست به قیمت جان خود جواب اعمال دیگران را بدهند.

همان طور که دیدیم تی بر از همان ابتدای دعوا، صل غیر انسانی گرفتن زندانیان کمن را دوباره برقرار کرد و کمن برای حفظ جان آنها مجبور شد به صل پروسی ها متوسل شود و گروگان بگیرد. زندگی این گروگان ها، بیش از يك بار به مناسبت اهدام های مداوم زندانیان از طرف روسای محکوم شده بود ولی پس از آن آدم کشی که سربازان ماك ماهون بدان وسیله ورود خود به پاریس را جشن گرفتند چطور می توانست باز هم بخشیده شود؟ آیا گروگان این آخرین ضمانت طبعه سعیت حیوانی حکومت های بورژوا را هم می بایست به شوخی برگزارد کرد؟ قاتل واقعی اسقف داربوا (Darboy)

تی بر است. کمن معمولی اسقف و مفتی دیگر کشیش را در مقابل تنها بلانکی، بارها پیشنهاد کرد. و تی بر هر بار با اصرار رد نمود. او خوب نمی دانست که پس دادن بلانکی، کمن را صاحب يك سری می کند در حالی که اسقف به شکل نعمتی بهتر می تواند منظور او را بر آورد. تی بر مثل سلفش کابیناک (Cavaignac) صل می کرد. کابیناک و طرفداران نظمش در روز ۱۸۴۸، برای لگدمال کردن پادشاهان به ضوان قاتلان اسقف آفر (Atre) چه فریاد های نفرتی که نکشیدند! آنها به خوبی می دانستند که اسقف به دست سربازان نظم کشته شده است. آقای واکه (Jacquet) معاون کل اسقف که در محل حضور داشت بلافاصله مشاهدات خود را در این باره برای آنها گفته بود.

تمام این آوازه های دسته جمعی نهدت که حزب نظم در مجالس خونخواری اش مرتب طبعه قربانیانش راه می اندازد تنها نشان می دهد که بورژوازی امروز خود را جانشین پاریس قدیم می داند که معتقد بود هر سلاخی به دست او طبعه خلق مشروع است ولی هر نوع سلاخی در دست خلق، به خودی خود جنایت شمرده می شود.

توطئه طبعه حاکم برای از بین بردن انقلاب از راه يك جنگ داخلی که تحت نظارت اشغالگر خارجی هم تعقیب می شد، یعنی همان توطئه ای که جریان آن را از روز ۴ سپتامبر تا ورود سربازان ماك ماهون از دروازه سن کسلو (Porte de Saint Cloud) بررسی کردیم، با قتل عام پاریس به اوج خود رسید.

بیسمارک با چشم خرابه های پاریس را می بلعد و شاید در آن وقت اول ویرانی تمام شهرهای بزرگ را می بیند همان آرزوی او در مجلس نایاب پروسی در ۱۸۴۹ يك دهاتی ساده بود، برای اجابتش دعاها می کرد. او با چشم نعش پرولتاریای پاریس را می بلعد. برای او، این تنها از بین بردن انقلاب نیست بلکه خاموش شدن فرانسه - ای است که حالا توسط خود حکومت فرانسه سربریده شده است. او با سبک سری مخصوص تمام سیاستمداران خوشبخت،

فقط سطح این حادثه عظیم تاریخی را می بیند. در کجای تاریخ قدیم دیده شده است که فاتحی برای تکمیل پیروزی خود حاضر شود که خود را نه فقط زندانم بل که قاتل بول بگیر حکومت مغلوب هم بکند؟ بین پروسی و کمن جنگی رخ نداد به عکس، کمن شرایط مقدماتی صلح را قبول کرد و در عوض پروسی هم بی طرفی خود را اعلام داشت. پس پاریس با پروسی

۱ - Vandalisme از Vandal می آید که یکی از خلق های ژرمنی باستان است. واندال ها در قرن پنجم سوزمین گل و اسپانی را تصرف کردند و تا آفریقا هم پیش رفتند و در طی این مهاجرات آثار تاریخی و هنری را از بین بردند. واندالمسم امروز جنین طرز تفکری معنی می دهد. اگر خواسته باشیم در تاریخ خودمان معادلی برایش پیدا کنیم، باید بگوئیم "مغولیت"!

جنگ نداشت . ولی پروس نقش يك قاتل و يك قاتل خائن را بازی کرد چون خطری متوجهش نبود . نقش قاتل پول بگیر و مزدوری را بازی کرد زیرا که قهلا طی کرده بود که . . . ملین فرانک قیمت خون را پس از سقوط پاریس خواهد گرفت . بدین ترتیب خصلت واقعی این جنگ بالاخره روشن شد : جنگی به امر تقدیر الهی برای مجازات فرانسه بی دین و لایهالی به دست آلمان روحانی و پارسا ! و این تجاوز بی سابقه به قانون ملت ها - حتی آن طور که حقوق دانان قدیمی دنیا معتقد بودند - به عرض این که باعث شود حکومت های متقدم اروپا ، حکومت خائن پروس را در بین ملت ها غیر - قانونی اعلام کنند ، تنها این ملاحظه را برای آنها مطرح کرد که آیا چند نفر قربانی را که موفق شده بودند از زنجیر دوگانه دور پاریس بگیرند ، می بایست به میزخشان روسای بازگرداند یا نه !

این کینه از وحشتناک ترین جنگ های مدین ، غالب و مغلوب برای قتل عام پروتلاریا دست به دست هم می - دهند ، این حادثه بی سابقه برخلاف عقیده بهسمارك ، خرد شدن نهائی جامعه نوپالارونده را نشان نمی دهد بلکه خرد شدن جامعه بورژوازی را ثابت می کند به شکل زرات گرد و غبار . بالاترین قهرمانی که جامعه کهن هنوز قادر به انجام آن می باشد ، جنگ ملی است و اکنون دیگر ثابت شده است که جنگ ملی افسانه ای ساخته حکومت است تا جنگ طبقاتی را به عقب بپاند از و همین که جنگ طبقاتی به جنگ داخلی تبدیل شد ، افسانه جنگ ملی از بین می رود . تسلط طبقاتی دیگر نمی تواند زیر اونیفورم ملی پوشیده بماند . حکومت های همه ملت ها علیه پروتلاریا متحدند

بعد از پانتکوت (۱) ۱۸۷۱ ، بین کارگران فرانسه و غاصبان دستنرخ آنها هیچ نوع صلحی یا آتش بس قابل قبولی ممکن نیست . دست آهنگین مزدوری قداره بند می تواند برای مدتی این دو طبقه را زیر فشار مشترک بهم متصل کند ، ولی جنگ بالاخره درگیر خواهد شد و به گزات و هر مرتبه پرداخته تر از مرتبه پیش ؛ و درباره این که از اقلیت غاصب یا اکثریت زحمتکش کدام يك فاتح نهائی خواهد بود ، هیچ شکی نمی تواند وجود داشته باشد . طبقه کارگر فرانسه فقط پیش قراول پروتلاریای مدین است .

حکومت های اروپائی ، در حالی که بدین ترتیب در مقابل پاریس ، به خصلت بین المللی تسلط طبقاتی شهادت می دهند ، اتحادیه بین المللی کارگران یعنی تشکیلات بین المللی کار در مقابل توطئه چینی کسمبولیتی سرمایه را هم مورد توهین قرار می دهند و آن را سرچشمه تمام این آشوب ها می دانند . نی بر این اتحادیه را به عنوان سلطان مستبد کار که ادعا دارد نجات دهنده آن است ، مورد حمله قرار می داد . پیگار دستور می داد که هر نوع رابطه بین اعضا بین الملل در فرانسه و خارجه را قطع کنند . کت ژوبر شریک جرم مومیائی شده تی بر در ۱۸۳۵ اظهار می کند کمساله بزرگ برای تمام حکومت های متقدم ، ریشه کن کردن بین الملل است . دهاتی ها علیه آن روزه می کشند و تمام مطبوعات اروپائی با آن هم صدائی می کنند . يك نویسنده محترم فرانسوی که اتحادیه ما را اصلا نمی شناسد چنین می گوید :

- اعضا کمیته مرکزی کارد ملی ، همچون اکثر اعضا کون ، از فعال ترین ، باهوش ترین و بحرارات ترین افراد اتحادیه بین المللی کارگراند..... اینها اشخاصی هستند به غایت شریف ، صمیمی ، هوشمند ، فداکار ، بی غل و فتنه و متعصب به معنای خوب کلمه .

فکر بورژوازی که آغشته به پامس بازی است ، طبیعتا خیال می کند که اتحادیه بین المللی کارگران به شیوه يك توطئه چینی سری عمل می کند و ارکان های مرکزی اش گاه به گاه دستور انفجار در کشورهای مختلف می دهد . در واقع اتحادیه ما چیزی نیست مگر پیوند بین المللی بین پیشروترین کارگران کشورهای متقدم گوناگون . در هر کجا ؛ به هر شکل و در هر شرائطی که جنگ طبقاتی تا حدودی مایه بگیرد ، خیلی طبیعی است که اعضا اتحادیه ما خود را در صف اول قرار دهند خاکی که این اتحادیه از آن برخاسته ، خود جامعه مدین است با هیچ نوع آدم کنی نمی توان آن را ریشه کن کرد . برای ریشه کن کردن آن ، حکومت ها باید استبداد سرمایه بر کار یعنی شرط زندگی انگلی خودشان را ریشه کن سازند . پاریس کارگر با کون اش ، به عنوان پیشتازیر افتخار جامعه نو جاوید خواهد ماند . شهیدان آن در قلب بزرگ طبقه کارگر جای خواهند داشت ؛ قاتلان آنان را تاریخ از هم اکنون چنان به چارمخ کشیده است که تمام دعا های کشتن هایشان هم قادر به نجاتشان نیست .

شورای گل :

R. Applegarth ; Ant. Arnaud ; M.J.Boon ; Fr.Bradnick ; F.Cournet ;  
E. Delahaye ; Eugene Dupont ; W. Hales ; Hurliaman ; J.Johannard  
; Harriet Law ; Fr. Lessner ; Lochner ; Charles Longuet ; Marguer-  
tte ; Constant Martin ; Henry Mayo ; Georges Milner ; C.Murray ;  
Pfander ; J. Rodwanowski ; John Rouch ; Rühl ; G.Ranvier ; Vitale  
Regies ; Sandler ; Cowel Stepney ; Alf.Taylor ; W. Townshend ;  
Ed. Vaillant ; John Weston ; F.J. Yarrow.

دبیران ارتباطی :

Charles Rochat	هلند	Karl Marx	آلمان
J.P. Mac Donnel	ایرلند	Leo Frankel	اطریش و هنگری
F. Engels	ایتالیا و اسپانیا	A. Hermann	بلژیک
Walery Wroblewski	لهستان	Th. Mottershead	دانمارک
Hermann Jung	سوئیس	J.G. Eccarius	ایالات متحده آمریکا
		Auguste Serraillier	فرانسه

به تاریخ ۳۰ - ۱۸۷۱  
10, Rothborne Place

Hermann Jung : رئیس جلسه  
John Hales : دبیر گل

یادداشت اولین جابجایی به فرانسه ( بروکسل ۱۸۷۲ ) : گفتن ندارد که اعضا و کارمندان کمون که نامشان در زیر این مانیفست آمده و امروز جز شورای گل می باشند ، از متن این نشریه وقتی خبردار شدند که به لندن آمدند . و اگر امروز اعضا خود را پای آن می گذارند ، برای آن است که در موافقت آنان با اصول این مانیفست هیچ شکی وجود نداشته باشد .

\* \*

\*

# فهرست اسامی که در متن آمده است

## آلكساندر دوم

(Alexander 2)  
امپراطور روسیه . ۱۸۸۱ - ۱۸۱۸

## آفر (Affre)

اسقف پاریس . ۱۸۴۸ - ۱۷۹۳

## آول دو پالادین (A. de Paladines)

۱۸۷۷ - ۱۸۰۴ . (نزال فرانسوی که روز ۳ مارس ۱۸۷۱ از طرف تی بر فرمانده گل گارد ملی استان سن شد .

## بک (Beslay)

۱۸۷۸ - ۱۷۹۵ . مهندس عضو بین الطلء از طرفداران دست راستی پروین ، عضو کون ، مسئول بانک دو فرانس . بعد از سقوط کون به سوئیس رفت و در آنجا به طرفداران باکونین پیوست .

## دوشس دو بری (Berry)

۱۸۷۰ - ۱۷۹۸ . ادعا داشت که تاج و تخت فرانسه که در آن وقت در دست لویی فیلیپ بود ، حق پسر او دوک دو بری و است .

## بیسمارک (Bismarck)

۱۸۹۸ - ۱۸۱۵ . شاهزاده بیونکر پروسی ، سیاستمدار و زمامدار پروسی ، از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ صدراعظم آلمان ، دشمن سرسخت نهضت کارگری ، در ۱۸۷۱ تی بر را در سرکوب کون فعالانه یاری کرد .

## بلانکی (لویی آگوست) (Blanqui)

۱۸۸۱ - ۱۸۰۵ . ادیب ، رئیس حزب بلانکیست ها ، به قول لنین "انقلابی بی چون و چرا و طرفدار پر بر حرارت سوسیالیسم" . بلانکی از نوع انقلابیون قدیم و انقلابی از روی احساس بود . بلانکی با بدبختی خلق هم در بود ولی هیچ تئوری سوسیالیستی برای حذف سرمایه داری پیشنهاد نمی کرد . بلانکی هر نوع انقلابی را مثل یک کودتا تصور می کرد که به دست گروه کوچکی توطئه گر به انجام می رسد . بعد از انقلاب ۱۵ سپتامبر روزنامه ای را اثر کرد به نام : ( La Patrie endanger ) ( وطن در خطر ) . در ۱۷ مارس از طرف حکومت تی بر توقیف و محکوم به مرگ شد . ولی از سیزده محله پا نامزد نمایندگی در کون شد و از محلات نوزدهم و بیستم انتخاب شد . حکم اعدامش نخست به تبعید و سپس به زندان تخفیف یافت . در ۱۸۷۳ به عنوان نماینده انتخاب شد ولی مجلس اعتبارنامه او را رد کرد . در همان سال بخشیده شد . بلانکی در ۱۸۸۱ در پاریس مرد .

## بومبا (Bomba)

لقب پادشاه دو سیسیل : ( les Reux-Siciles ) در ایالتیاموسوم به فردیاند دوم ۱۸۵۹ - ۱۸۱۰ .

## بون (Boon)

مکانیسی . عضو شورای بین الطلء اول .

## براندنیک (Braunick)

عضو شورای گل بین الطلء اول .

## براندنبورگ (Brandenburg)

شاهزاده الکسور .

- برونل (Brunel) افسر سابق سواره نظام . بلانکیست و عضو کمیته مرکزی گارد ملی و یکی از ژنرال های کمن پاریس .
- بوتری (Buttery) عضو سازمان لندن بین الملل اول . از ۱۸۷۱ به بعد عضو شورای گل .
- کالون (Calonne) ۱۷۳۴ - ۱۸۰۲ . وزیر دارائی لوئی شانزدهم . رئیس مهاجران سفید به کولنز در زمان انقلاب کبیر
- کارلوس (دین) (Carlos) شاهزاده اسپانیائی ۱۵۶۸ - ۱۵۴۵ . در نوظف ای طبعه پدرش شرکت کرد . شهرازد استان او ترازی "دین کارلوس" را ساخته است .
- کاویناک (Cavaignac) ۱۸۰۲ - ۱۸۵۷ . ژنرال فرانسوی که به وضعی وحشیانه انقلاب کارگران پاریس را در ۱۸۴۸ سرکوب کرد
- شانگاریه (Changarnier) ۱۸۷۷ - ۱۷۹۳ . ژنرال ارلئانیست . قبل از سقوط امپراطوری مهاجرت کرد . در مجلس ملی ۱۸۷۱ عضو بود . کوشش کرد که مشروطه خواهان و ارلئانیست ها را متحد کند .
- کوئت لوگون (Coetlogon) ۱۸۸۶ - ۱۸۱۴ . رئیس پلیس بسیاری از ایالات در دوران امپراطوری دوم . در ۱۸۷۵ به مناسبت نقب در یک سلسله از امور مالی معزول شد و از نشان لژیون دو نورش محروم گردید .
- کوربن (Corbon) ۱۸۹۱ - ۱۸۰۸ . کارگر و بعد نویسنده سیاسی تا ۱۸۴۸ . طرفدار سوسیالیسم مسیحی و بعد خط و مشی روزنامه جمهوری خواهان بورژوا موسوم به ناسیونال را پسندید و در آن جهت قرار گرفت . بعد ها به بین الملل پیوست . از ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ شهردار ناحیه پانزدهم پاریس شد . در کمن طرفدار بر حرارت آشتی با روسای بود . نماینده مجلس در ژوئیه ۱۸۷۱ و سناتور در ۱۸۷۵ .
- داربوا (Darboy) ۱۸۷۱ - ۱۸۱۳ . اسقف پاریس . کمن او را به عنوان گروگان گرفت . در ۲۴ به ۱۸۷۱ تیرباران شد .
- دماره (Desmarests) ژاندارم . در ۳ آوریل ۱۸۷۱ ظورنس عضو کمن را کشت .
- دوئه (Douay) ۱۸۷۹ - ۱۸۱۶ . ژنرال فرانسوی . در راس سپاه چهارم ، اول او وارد پاریس شد . یکی از قصابان کمن
- دوفور (Dufaure) ۱۸۸۱ - ۱۷۹۸ . وکیل عدلیه . ارلئانیست از ترجمان سرشناس نماینده مجلس ملی در ۱۸۷۱ وزیر دادگستری حکومت تییر . اولین نخست وزیر در زمان ماک ماهین .
- دوپون (Dupont) ۱۸۷۱ - ۱۸۴۰ . کارگر ذوب فلز ، بلانکیست ، دبیر شورای بین الملل در پاریس ، یکی از منتقدان در سومین محاکمه بین الملل . عضو انجمن شهر ناحیه بیستم و عضو کمیته مرکزی گارد ملی . عضو ژنرال کمن در وقت حمله از شانلین ( Chatillon ) تیرباران شد . ( ۴ آوریل )
- اکاریوس (Eccarius) ۱۸۸۹ - ۱۸۱۸ . خیاط عضو جامعه کمونیست ها . مهاجر آلمانی مقیم لندن . از ۱۸۶۴ به بعد عضو بین الملل . دبیر شورای گل از ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۱ . در ۱۸۷۱ از مارکس برید و به آنارشیست ها پیوست
- اسپارترو (Espartaco) ۱۸۷۹ - ۱۷۹۲ . هم زمان طکه ایزابیل . از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۳ حکومت کرد . سه



مرتبہ قیام های مردم پارسلون را سرکوب کرد .

(Eudes)

اِد

۱۸۸۸ - ۱۸۴۴ . ظلم گیر مطبوعه . روزنامه نویس و یکی از روسای بلانکیست ها . عضو ژنرال کون . بعد از شکست کون به سوئیس گریخت و غایب محکوم به مرگ شد . بعد از طوفان روسی دوباره وارد فرانسه شد و مبارزه راهبره با بلانکیست ها ادامه داد .

(Jules Favre)

ژول فاور

۱۸۸۰ - ۱۸۰۹ . وکیل عدلیه ، معاون نخست وزیر و بعد وزیر کشور حکومت دفاع ملی . بعد وزیر امور - خارجه حکومت تی بر . طرفدار بی رحمانه ترین اقدامات طبعیه کون .

(Jules Ferry)

ژول فری

۱۸۹۳ - ۱۸۳۲ . وکیل عدلیه ، وکیل سن در ۱۸۶۹ مشق حکومت دفاع ملی . در سرکوب قیام ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ شرکت داشت و بعد از آن شهردار پاریس شد . بعد از سقوط کون استاندار سن گردید . نخست وزیر و وزیر امور خارجه در ۱۸۸۰ . الهام دهنده سیاست استعماری فرانسه ( تصرف تونس جنگ ننگ )

(Flourens)

فلورنس

۱۸۷۱ - ۱۸۲۸ . روزنامه نگار ، بلانکیست انقلابی فعال ، یکی از بزرگترین فیزیولوژیست های قرن ۱۹ . عضو ژنرال کون فرمانده هنگ بیستم . در حمله ۳ آوریل به قتل رسید .

(Galles)

گال

۱۹۳۱ - ۱۸۲۸ . زن ولیعهد انگلستان . از ۱۹۰۱ به بعد ملکه انگلستان ( ملکه آلكساندرا )

(Gallifet)

گالیف

۱۹۰۹ - ۱۸۳۰ . مارکی ، ژنرال ، در سرکوب کون از وحشیانه ترین شیوه ها استفاده کرد . بعد ها در جمهوری سوم نخست وزیر شد .

(Gambetta)

گامبتا

۱۸۸۲ - ۱۸۳۸ . وکیل عدلیه ، سیاستمدار لیبرال ، عضو حکومت دفاع ملی .

(GanESCO)

گانسکو

متولد ۱۸۳۰ در رومانی . نویسنده سیاسی ، بنیادپار نیست . بعد از سقوط امپراطوری یکی از بنیان گذاران روزنامه "Le Republicain" ( ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ ) به قول مارکس دست راست تی بر .

(Guiod)

گیو

سر فرمانده توپخانه پاریس در ۱۸۷۰

(Guizot)

گیزوت

۱۸۷۴ - ۱۷۸۷ . مورخ و سیاستمدار فرانسوی نخست وزیر بین ۱۸۴۰ و ۱۸۴۸ . مدافع سیاست ارتجاعی و ضافع سرمایه داران مالی . بعد از انقلاب ۱۸۴۸ به انگلستان فرار کرد .

(John Hales)

هالس

کارگر بافنده ، عضو تریه بیونین ( جناح رفرمیست و ارتجاعی که علیه مارکس برخاست ) عضو شورای گل و دوبر شورا از ۱۸۷۱ به بعد . بعد از کنگره لاهه ( ۱۸۷۲ ) با آگارپوس و تنی چند از دیگران علیه مارکس و شورای گل برخاست . مارکس آنان را رسوا کرد و شعبه های بسیاری از شعبه بین الملل در انگلستان حکومشان کردند . او و طرفدارانش بالاخره بین الملل را ترک کردند .

(William Hales)

هالس

عضو شورای گل بین الملل اول

(Hausmann)

هوسمن

۱۸۹۱ - ۱۸۰۹ . استاندار سن در زمان امپراطوری دوم . به دستور او کوچه های پاریس را گشاد

کردند و به صورت خط مستقیم در آوردند و هدف از این کار این بود که سنگر بندی انقلابیون در زمان قیام غیر ممکن شود و آتش‌نویخانه بُرد داشته باشد .

هکته بن (Heckerén)

از اشراف فرانسه ، یکی از شرکت‌کنندگان در کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ لویی بناپارت .

هروه (Hervé)

۱۸۹۹ - ۱۸۳۵ . نویسندهٔ سیاسی ، مخالف لیبرال و بعد ارلثانیست . یکی از بنیان‌گذاران و بعد سردبیر ژورنال دوپاری (۱۸۷۶-۱۸۶۸) در زمان کمون به زندان افتاد . بنیان‌گذار و سردبیر روزنامهٔ ارلثانیست موسوم به : (Soleil) (خورشید) در ۱۸۷۳ .

هوهن زولرن (Hohenzollern)

دودمان سلطنتی پروس و بعد آلمان .

واکه (Jacquement)

معاون گل‌اسقف آفر در ۱۸۴۸ .

ژوبر (Jaubert)

۱۸۸۴ - ۱۷۹۸ . مالک ارضی بزرگ و صاحب صنعت . ارلثانیست . در زمان موناشرش روشیه نمایندهٔ مجلس و در حکومتی بر وزیر کار . در ۱۸۷۱ نمایندهٔ مجلس . دشمن سرسخت پیمان‌الملل .

یوب و یوسو (Job) - (Josue)

اولی شخصیت افسانه‌ای انجیل و دومی رئیس افسانه‌ای قومی از بنی اسرائیل ( به گفته‌ای همان‌همی )

یونگ (Jung)

۱۹۰۱ - ۱۸۳۰ کارگر ساخت‌سازی . بعد از انقلاب ۱۸۴۸ آلمان به لندن مهاجرت کرد . عضو شورای گل بین الملل از ۱۸۶۸ به بعد و مدتی رئیس شورا . از هم‌کاران نزدیک مارکس تا کنگرهٔ لاهه ۱۸۷۲ . بعد از این کنگره او با مارکس برید و اکثریت اعضا شورای فدرال انگلستان با او انشعاب کرد و با مصوبات کنگرهٔ لاهه مخالفت نمود .

لافت (Laffite)

۱۸۴۴ - ۱۷۶۷ . بانک دار بزرگ و سیاستمدار . در انقلاب ۱۸۳۰ در به روی کار آوردن لویی فیلیپ که پادشاه بانکه‌اران لقب گرفت شرکتی فعال داشت . در ۱۸۳۱-۱۸۳۰ نخست وزیر شد .

لوکت (Leconte)

۱۸۷۱ - ۱۸۱۷ . ژنرال فرانسوی . در ۱۸ مارس چون دستور داده بود به روی مردم تیراندازی نمود از طرف سربازان خودش دستگیر و اعدام شد .

لوپلو (Le Fló)

ژنرال فرانسوی . سیاستمدار . سلطنت طلب . وزیر جنگ حکومت دفاع ملی و حکومت تی‌یر .

لسنر (Lessner)

۱۹۱۰ - ۱۸۲۵ . خیاط عضو جامعهٔ کمونیست‌ها . دوست مارکس و انگلس . عضو شورای گل . بعد‌ها عضو تریهٔ یونین .

لویی بناپارت (ناپلئون سوم) (Louis Bonaparte)

۱۸۷۲ - ۱۸۰۸ . برادرزاده ناپلئون اول . امپراطور فرانسه در ۱۸۵۱ . برای آگاهی بیشتر به " هجدهم برومر لویی بناپارت " به قلم مارکس مراجعه شود .

لویی فیلیپ (Louis Philippe)

۱۸۵۰ - ۱۷۷۲ . آخرین پادشاه دودمان بوربن . بعد از انقلاب ۱۸۴۸ به انگلستان گریخت .

ماک ماهون (Mac Mahon)

۱۸۹۳ - ۱۸۰۸ . مارشال فرانسه . سلطنت طلب . سرفرمانده ارتش و روسای که کمون پاریس را ساقط

- کرد . رئیس‌جمهور از ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۵ .
- میلیه (Millière)  
۱۸۷۱ - ۱۸۱۷ . کارگر بنکه ساز بعد ها وکیل عدلیه و روزنامه نگار انقلابی . طرفدار مرام اشتراکی .  
از ۱۸۵۱ مرتب تحت فشار و تعقیب بود . در قیام ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ شرکت نمود . وکیل مجلس ملی . در  
روزنامه کومون انتقام کش (Le Vengeur) ژول فاویر را رسوا ساخت . بعد از ۱۸ مارس به  
پاریس بازگشت و نویسنده روزنامه کومون La Comune شد . ۲۶۰۰ توسط ورسائی ها نهرپاران شد
- میلنر (Milner)  
خیاط . عضو شورای گل بین الملل اول از ۱۸۶۹ به بعد .
- میرابو (Mirabeau)  
۱۷۹۱ - ۱۷۴۹ . از خانواده های اشرافی . رهبر بورژواهای لیبرال . در ابتدای انقلاب کبیر فرانسه .  
تماس مخفی خود را با دربار حفظ کرده بود .
- مونتسکیو (Montesquieu)  
۱۷۵۵ - ۱۶۸۹ . دانشمند و حقوق دان فرانسوی . طرفدار رژیم مشروطه انگلستان .
- موتر شید (Mottershead)  
ایرلندی . چارتیست ، عضو شورای گل بین الملل اول . در ۱۸۷۲ با هالس و یونگ در مبارزه علیه  
مارکس و شورای گل شرکت کرد .
- موری (Murray)  
عضو شورای گل بین الملل اول و بعد عضو شورای انگلستان . طرفدار مارکس .
- پولیکائو (Polikao)  
۱۸۷۸ - ۱۷۹۶ . ژنرال فرانسوی . نخست وزیر و وزیر جنگ از ۹ اوت تا ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ .
- پن (Pène)  
۱۸۸۸ - ۱۸۳۰ . روزنامه نگار بنیان گذار روزنامه (Caulois) و (Petit Journal) .  
اول مشروطه خواه بود و بعد بناپارتنیست شد .
- فندر (Pfänder)  
۱۸۷۶ - ۱۸۱۸ . مینیاتور ساز عضو جامعه کومنیست ها ، مهاجر آلمانی مقیم لندن . عضو شورای گل  
بین الملل اول از ۱۸۶۴ به بعد . دوست مارکس .
- پیک (Pic)  
بانکدار مقیم الجزیره . بناپارتنیست . سردبیر روزنامه فوق ارنجائی (l'Etendard) به طاعت  
اختلاس به تعهد فرستاده شد .
- پیکار (آرتور) (Arthur Picard)  
برادر وزیر کشور و دارائی . از مالکان بزرگ و ثروتمند . روزنامه نگار . بناپارتنیست و بعد ها جمهوری خواه  
محافظه کار . به عنوان برادر وزیر به سردبیری روزنامه (Electeur libre) منصوب شد -
- پیکار (ارنست) (Ernest Picard)  
۱۸۷۷ - ۱۸۲۱ . وکیل عدلیه . وزیر دارائی حکومت دفاع ملی ، وزیر کشور حکومت تی پیر .
- پی پتری (Pietri)  
۱۹۰۲ - ۱۸۲۰ . رئیس پلیس از ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۰ . بناپارتنیست .
- پورسیناک (Pourceaugnac)  
شخصیت کمدی مولیر . نمونه دهاتی ابله .

بیوه - کرتیه

(Pouyer - Quertier)

۱۸۹۱ - ۱۸۲۰ . صاحب کارگاه پنجه در Rouen وزیر دارائی در حکومت تی بره .

پروتن

(Proudhon)

۱۸۶۵ - ۱۸۰۹ . دهقان زاده و اولین تئوریسین آنارشیزم . حروف چین . در ابتدای جوانی مدافع مالکیت فردی کارگر بود . ایده اصلی دکترین او تعاین است . براین مبنا پیشنهاد می کرد که بانک توده - ای با بانک مبادله ای تشکیل شود که در آن تولیدکنندگان کوچک به مساوات محصول کارشان را مبادله کنند . او طرفدار تولیدکنندگان و تجار کوچک بود . با اعتصاب مخالفت می کرد . با کارزنان مخالف بود و با مبارزه سیاسی هم مخالف بود . پروتن در میان خرده بورژوازی طرفداران زیادی داشت . هم چنین در میان کارگران کارگاه های کوچک پاریس .

ریول

(Rühl)

عضو شورای گل بین الطل اول از ۱۸۷۱ به بعد .

ساندرل

(Sandler)

عضو شورای گل بین الطل اول از ۱۸۷۱ به بعد .

سایس

(Saisset)

۱۸۷۹ - ۱۸۱۰ . در سالار فرانسوی . سرفرمانده گارد ملی استان سن بعد از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ منتصب تی بره ( در آخر ماه مارس استعفا کرد )

شفر

(Scheffer)

عضو گارد ملی گردان ۱۸۵ در زمان کمین .

سیمون

(Simon)

۱۸۹۶ - ۱۸۱۴ . فیلسوف ، وزیر فرهنگ حکومت تی بره .

استپنی

(Stepney)

۱۸۷۲ - ۱۸۲۰ . ملبورن انگلیس . خزانه دار و عضو شورای گل بین الطل اول از ۱۸۶۴ به بعد . به اعضا مهاجر کمین و بین الطل کمک های مالی موثری کرد .

سوزان

(Susane)

۱۸۷۶ - ۱۸۱۰ . سرلشکر توپخانه فرانسه در مدت جنگ فرانسه و پروس ( ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ ) مدبر گل توپخانه در ۱۸۷۱ .

سیلا

(Sylla)

۷۸ - ۱۳۸ قبل از میلاد . مورخ نامی روم قدیم . بعد ها کسول و دیکتاتور . اول طرفدار دمکراسی بود ولی پس از آن که دیکتاتور شد و طرفداران دمکراسی را وحشیانه اعدام نمود .

تاسیت

(Tacite)

۱۴۰ - ۵۴ پس از میلاد . مورخ شهیر و سناتور روم .

تالیفر

(Taillefer)

صندوق دار یک شرکت بیمه ، به اتهام اختلاس به ۷ سال تبعید محکوم شد ( با شرکت بیک ) . در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ توسط پول فاور آزاد شد . در زمان کمین به پاریس برگشت و فوراً توقیف شد .

تامیسیه

(Tamisier)

۱۸۸۰ - ۱۸۰۹ . افسر توپخانه ، سیاستمدار ، جمهوری خواه دست چپ ، سرفرمانده گارد ملی بعد از ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ . بعد از آن که ژنرال کلمان توما را به معاونت او منصوب کردند ، استعفا کرد .

تییر

(Thiers)

۱۸۷۷ - ۱۷۹۷ . وکیل عدلیه ، مورخ ، سیاستمدار ، سلطنت طلب ، مدافع پر حرارت منافع بورژوازی

و مخالف سرسخت دمکراسی و سوسیالیته . از ۱۸۳۲ به بعد چندین بار وزیر و نخست وزیر شد . به عنوان وزیر - کشور قیام های پاریس و لپون را در ۱۸۳۴ وحشیانه سرکوب کرد . در زمان کمون ، رئیس حکومت بورسای بود . او به حق لقب " قصاب کمون " را گرفت . یکی از بنیان گذاران جمهوری سوم است و در این باره می گفت " جمهوری را باید محافظه کارترین جمهوری ها باشد . "

کلمان تیما (Thomas Clement)

۱۸۷۱ - ۱۸۰۹ . ژنرال فرانسوی . در سرکوب قیام کارگران در ژوئن ۱۸۴۸ شرکت کرد . در ۱۸ مارس توسط گارد ملی تیرباران شد .

تولین (Tolain)

۱۸۹۷ - ۱۸۲۸ . کارگر گراورسازی ، طرفدار پرودن و فدا اشتراکی ، عضو بین الملل اول و نخستین کمیسیون بین الملل در پاریس . نماینده در چندین کنگره نماینده مجلس ملی بورسای و مخالف کمون . از بین الملل به عنوان ضحرف اخراج شد . در ۱۸۷۱ سناتور شد و به طوعصوبی در مورد مبارزان کمون اعتراض کرد .

تاون شند (Townshend)

عضو شورای گل بین الملل اول .

تروشو (Trochu)

۱۸۹۶ - ۱۸۱۵ . ژنرال فرانسوی . حاکم پاریس از ماه اوت ۱۸۷۰ به بعد . سر فرمانده ارتش مدافع پاریس . رئیس حکومت دفاع ملی و یکی از مسئولان بزرگ تسلیم پاریس . در ۲۰ ژانویه ۱۸۷۱ در اثر فشار افکار عمومی استعفا کرد .

ویلانت (Vaillant)

۱۹۱۵ - ۱۸۴۰ . مهندس بدکتور در طب ، بلانکیست ، عضو بین الملل و کمون . بعد از سقوط کمون عضو شورای گل در لندن . بعد از کنگره لاهه بین الملل را ترک کرد . بعد از طوعصوبی ۱۸۸۱ مبارز فعال ، جنبش سوسیالیستی فرانسه . از همان شروع جنگ بین الملل ، شوینیست پر حرارت .

والانتین (Valentin)

۱۸۷۹ - ۱۸۲۳ . بناپارنیست ، رئیس پلیس حکومت دفاع ملی .

وینوا (Vino)

۱۸۸۰ - ۱۸۰۰ . ژنرال بناپارنیست ، سر فرمانده ارتش پاریس در مدت محاصره ( بعد از تروشو ) در زمان کمون ، فرمانده ارتش ذخیره بورسای که در ساحل چپ رودخانه سن جنگ می کرد .

وستون (Weston)

از طرفداران سابق آون ، عضو و خزانه دار شورای گل بین الملل از ۱۸۶۴ به بعد .



۴۰ ریال